

آکادمیک نظامی جعفراف

مجموعه مقالات مسایل متدولوژیکی

تاریخ زبان ترکی آذربایجان



گردآوری و ترجمه:

المیرا زنجانی (صنم)

نانای شرقی دره جک

اکبر آقایی

انتشارات آیدین کتاب

آکادمیک پروفیسور دکتور نظامی جعفراف

مجموعه مقالات

مسایل متدولوژیکی تاریخ زبان ترکی

آذربایجان

گردآوری و ترجمه:

اکبر آفایی

المیرا زنجانی (صنم)

نانای شرقی دره جک

انتشارات آیدین کتاب

۱۳۹۸ تبریز

۹۶۹۲-۵

M.F.Axundov
Azərbaycan Milli
Kitabxanası

کتابین ایچینده کیلر:

- ۴----- مسائل متدولوژیکی تاریخ زبان ترکی آذربایجان
- ۱۸----- مراحل تاریخ زبان ترکی آذربایجان
- ۱۹----- تاریخ شکل گیری زبان ترکی آذربایجان
- ۳۹----- تکامل ساختاری جمله در زبان آذربایجانی
- ۵۵----- زبان محمد فضولی شاعر نامی ترک زبان (آذربایجانی)
- ۶۲----- زبان ادبی آذربایجان در شمال و جنوب
- ۲۲۱----- شناخت زبان شناسی و ادبیات شناسی
- ۲۳۳----- واقیعت گرایی آوایی
- ۲۳۹----- زبان آذربایجانی - زبان ترکی یا اینکه ترکی آذربایجانی
- ۲۴۹----- زبان ترکی آذربایجان
- ۲۵۷----- پروفیسور توفیق حاجی افه
- ۲۶۵----- حکایه های میرجلال
- ۲۷۵----- تحقیقاتی راجع به تاریخ خودمان
- ۲۹۴----- سخنی چند راجع به دعاهاى التماس گونه در فرهنگ عامیانه آذربایجان
- ۳۰۳----- منابع استفاده شده

- سرشناسه : جعفراف، نظامی
- Cafarov, Nizami**
- عنوان و نام پدیدآور : مجموعه مقالات مسایل متدولوژیکی تاریخ زبان ترکی آذربایجان / نظامی جعفراف: گردآوری و ترجمه اکبر آقایی، المیرا زنجانی (صنم)، تانای شرقی دره جک.
- مشخصات نشر : تبریز: آیدین کتاب، ۱۳۹۸.
- مشخصات ظاهری : ۳۱۴ ص.: مصور.
- شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۴-۸۱-۷
- وضعیت فهرست نویسی : فیپا
- موضوع : زبان ترکی آذربایجانی -- تاریخ -- مقاله ها و خطابه ها
- موضوع : **Azerbaijani language -- History -- Addresses, essays, lectures**
- موضوع : ادبیات ترکی آذربایجانی -- تاریخ و نقد
- موضوع : **-- History and Azerbaijani literature criticism**
- موضوع : آذربایجان -- تمدن
- موضوع : **Azerbaijan (Iran) -- Civilization**
- شناسه افزوده : آقایی، اکبر، ۱۳۶۸ -، مترجم
- شناسه افزوده : زنجانی، ایلمیرا، ۱۳۶۲ -، مترجم
- شناسه افزوده : شرقی دره جک، تانای، ۱۳۸۲ -، مترجم
- رده بندی کنگره : PL۳۱۱
- رده بندی دیوبی : ۴۹۴/۳۶۱
- شماره : ۵۶۷۴۹۵۸
- کتابشناسی ملی

مسائل متدولوژیکی تاریخ زبان ترکی آذربایجان

زبان ترکی آذربایجان یا بعبارتی زبان آذربایجانی معاصر یکی از زبانهای تکامل یافته دنیاست. تحقیقات نشان می دهد این زبان کارآمدی بیان کلمات و جملات علمی را دارد. این زبان دارای تاریخ دیرینه می باشد. چگونگی شکل گیری زبان ادبی آذربایجان برای اولین بار از قرن ۱۹ مورد تحقیق قرار گرفت. که این عصر، عصر خودباوری در درک مفاهیم ملی آذربایجان است. باید اعتراف کرد که به حد کافی ساختار و متدولوژی زبان در این قرن در شکل گیری آن خیلی اهمیت داشته است. در اواخر قرن ۱۹ و اوائل قرن ۲۰- آذربایجان و جامعه علمی و مدنی آذربایجان براساس تفکر زبانی آذربایجانی شکل گرفت. از نظر منشا و منبع این زبان متعلق به زبانهای ترکی است. باید اینگونه مسئله را

نگریست که این زبان در وهله اول براساس داده های زیر شکل گرفته است :

آ) تغییرات زبانهای ترکی به حد کافی نبود. بخاطر همین موضوع در اواخر قرن نوزده و اوائل قرن ۲۰ زبان ترکی یعنی کل زبانهای ترکی بصورت واحد تصور میشد و بود.

ب) اواخر قرن ۱۹ و اوائل قرن ۲۰ در جهان ترک شکل گیری حرکات ملی و ناسیونالیستی سبب شکل گیری و گسترش زبان ترکی شده و باعث شد که ترکولوژیستها بیشتر راجع به این زبان بحث و تحقیق نمایند.

ج) آذربایجان (و مناطق همجوار آذربایجان) که ترکها در آنجا زندگی می کردند بنحوی در شکل گیری ایدئولوژی سیاسی ترکیزه شدن نقش داشتند.

در سالهای ۲۰ و ۳۰ قرن بیستم تفکر ترکی بودن منشا زبان آذربایجانی اهمیت خاصی کسب کرده بود. همزمان با این تفکر شرایط علمی و ایدئولوژی نیز بسرعت مهیا می شد و گسترش پیدا می کرد. در سیستم سیاسی شوروی یا بعبارتی شوروی شناسی منشا ترک بودن ملت آذربایجان به نحو مناسب پردازش شده بود. اما بعد از سالهای ۳۰ قرن بیستم راجع به منشا و منبع زبان آذربایجان و همچنین ملت آذربایجان شاهد تغییرات اساسی هستیم. بتدریج چنین تفکری بوجود آمد که ریشه ژنتیکی مردم آذربایجان کدام است؟ آیا منشا ترکی دارند یا غیر ترک هستند؟

تا وقتی که ترکها آذربایجان را فتح کردند یعنی در قرنهای ۱۱ و ۱۳ می توان گفت که آذربایجان بصورت تقریبا کامل تحت سیطره نژاد ترکی قرار گرفته بود(البته نمی شود انکار کرد که مردمان غیرترک نیز در اینجا زندگی نمی کردند). آنها نیز با اقوام ترکی خود در این سرزمین زندگی می کردند. اهالی بومی در مقایسه با ترکها دارای زمینه فرهنگی پراکنده و غیر منسجم داشتند .

بنابر همین مورد آنها نتوانستند ترکها را در فرهنگ خودشان هضم کنند. بنابراین ترکهای مهاجر قرن ۱۱ و ۱۳ بدلیل انسجام فرهنگی که داشتند، توانستند فرهنگ غالب را در آذربایجان پی ریزی نمایند. البته بعضی ها راجع به دوران قدیم آذربایجان افکاری کاملا غیرعلمی مطرح می کنند. بدون شک باید گفت که سیر تاریخی آذربایجان از دوران قدیم تاکنون یک دوران ناشناخته را طی کرده است که از نظر قومی و زبانی نمی توان منظره خاصی برای آن ترسیم کرد. البته می توان گفت از نظر میفولوژی بعضی پایه های علمی وجود دارد که مردمان این سرزمین البته اکثریت آنان را ترکهای قبل از تاریخ تشکیل می دادند. با توجه به اینکه بعد از شوروی بسیاری از محققین بر این باور بودند که آذربایجان از نظر اتنولوژی یک ساختار غیرترکی را دارد که بسیاری از این عالمان در حقیقت نظرات مغرضانه داشته اند.

از سالهای ۳۰ قرن بیستم به بعد یک شاخه علمی براساس متدولوژی زبان در شکل گیری تحقیقات زبان شناسی آذربایجان

بوجود آمد که پروفیسور عبدالازل دمیرچی زاده از سرآمدان این مرحله می باشد. شاید بتوان گفت که ایشان کسی است که اولین تاریخ زبان ادبی آذربایجان را نوشته است. او بنیانگذار علمی تاریخ زبان ادبی آذربایجان می باشد که از سالهای ۳۰ قرن بیستم به بعد مورد تحقیق قرار گرفته است. او همزمان با تحقیقات خود تاریخ زبان آذربایجان را نیز تحقیق کرده و مورد کنکاش قرار داده است. لازم به ذکر است که ایشان نیز اهمیت و مشکلات تحقیقی لازم در این زمینه بیان نمودند.

در اوایل سالهای ۶۰ و اواخر سالهای ۷۰ محققین تاریخ زبان آذربایجانی رو به افزایش است. که در همین زمینه رشته های علمی بوجود آمده و تغییرات اساسی صورت گرفته است. راجع به مسئله های زبانی موضوعات گذشته و آینده زبان، تغییرات، جایگزینی و شکل گیری زبان ترکی آذربایجانی رشته های علمی بوجود آمده است . هر کدام در قالب علمی خود مورد تحقیق قرار گرفته اند. اما سخت است که بتوان زبان ادبی آذربایجان رو بصورت کل تصور کرد که مورد تفحص قرار گرفته باشد. بنابراین بطور کل نتوانستند یک تاریخ برای این زبان تدوین نمایند. البته از نظر ساختاری و متدولوژی دوره های گوناگون تاریخی این زبان مورد تحقیق قرار گرفت که در دستاوردهای برخی از محققین انسجام و وحدت تاریخی شکل گیری زبان نیز منعکس شده است. برعکس سالهای ۳۰ و ۵۰ قرن بیستم در سالهای ۶۰ و ۹۰ همین

قرن زبان ادبی آذربایجان از نظر متدولوژی و ساختار زبانی تحکیم یافته بود. البته تغییراتی نیز در آن بوجود آمده بود که عبارتند از :

مرحله اول (سالهای ۳۰ و ۵۰ قرن ۲۰ یا مرحله ع. دمیرچی زاده)

در این مرحله زبان ترکی آذربایجان در کنتکست عمومی زبانهای ترکی واحد مورد تحقیق قرار نگرفته و بصورت مجزا شده مورد بررسی قرار گرفته است.

مرحله دوم (سالهای ۶۰ و ۹۰ قرن بیستم)

در تحقیق و ساختار شناسی زبان آذربایجان نوعی هیجان و روح ترکولوژی مشاهده می شود. که این هیجان و روح ترکولوژی با خصوصیات زیر خود را نمایان کرده است :

آ) تاریخ زبان ادبی آذربایجان به گذشته ها برمی گردد. یعنی قبل از میلاد. حتی هزاره های قبل از میلاد نژاد ترک در این سرزمینها موجود بوده و به اصرار این موضوع مورد تحقیق قرار می گیرد.

ب) اقوام قدیم که در آذربایجان سکونت داشتند (لولوبیها، قوتیها، مانناها، میدیا، آتروپاتن و آلبانها) سعی میکردند که براساس منشا و ژنتیک ترکی بررسی کنند.

ج) در هر فرصتی نژاد و اتنوم ترکی را بکار می بردند و...

تحقیقات و کتابهایی که با این گونه برداشت ترکولوژیستی نگارش شده اند معمولاً از حدود جغرافیای آذربایجان نیز بیرون نمی رفتند. آنان ترکولوژی را فقط در حدود جغرافیایی آذربایجان جستجو می کردند. این تحقیقات نیز بنوبه خود داده های خوبی را بوجود می آورد. در عین حال تاریخ زبان ادبی آذربایجان که در این مرحله در کتابها نوشته شده معمولاً براساس حس و هیجانان ترکولوژی و از مواد و متریاال این علم بهره برداری شده است. که در اواخر سالهای ۶۰ قرن ۲۰ و اوایل سالهای ۷۰ همین قرن در تفکر اجتماعی و فرهنگی آذربایجان نوعی برگشت بخود و بازگشت به تاریخ خودی با تفکر ملی مشاهده می شود.

بنابراین تاریخ ادبی زبان آذربایجان و تاریخ گرامری زبان آذربایجان (بطور کل تاریخ زبان آذربایجانی) و همچنین کارهایی که در این زمینه صورت گرفته است خارج از اشتباهات نیست. با اینکه کارهای بسیار با اهمیت و علمی انجام گرفته است. نمی توان شک کرد که تحقیقات انجام گرفته در این دوره با توجه به تاریخ ادبی و فرهنگی ترکها پیوند ناگسستنی بوجود آمده است. نوعی استقلال کامل فاکتور زبان نیز مشاهده می شود. که براساس همین باورها و تحقیقات شکل حقیقی بخود گرفته و این را نیز می توان مرحله اول تحقیقات متصل به ریشه ترکی به حساب آورد.

در مرحله دیگر فرم و ساختار تاریخی زبان آذربایجانی (زبان ادبی و زبان نوشتاری که بصورت عامه و توسط مردمی این سرزمین به این زبان صحبت می شده و ادبیات شفاهی را بوجود می آورده دیالکت و یا شیوه های طایفه ای این زبان) را در خود جمع کرده است. باشد که بصورت سیستماتیک نبوده است ولی یک تفکر عمومی و تصور قابل درکی را بوجود آورده است. در مرحله سوم بزرگان سخن بواسطه منابع ادبی نوشتاری و اسلوبهای زبانی با خصوصیت‌های فردی آنان مورد تحقیق قرار گرفته است و با توجه به ساختار گراماتیکی آفریده های ادبی آنان در کاتقوری تاریخی خود مورد تحقیق قرار گرفته و در مقایسه با دیگر زبانهای ترکی مورد تفحص علمی قرار گرفته است.

اما از سالهای ۳۰ قرن بیستم تاریخ زبان ادبی آذربایجان تحقیقات مهمی صورت گرفته است. البته از نظر متدولوژی نیز اشکالاتی نیز بر آن وارد است. این اشکالات عبارتند از :

۱- زبان ترکی آذربایجان یکی از شاخه های زبان ترکی است و بطور اسنادی از شاخه های ترکی زبان ترکی است که در اینجا از خصوصیات مهم آن که ترکی بودن است صرف نظر گردیده و بدلیل صرف نظر از ترکی بودن زبان آذربایجانی این اشکالات بوجود آمده است :

۱-۱ وقتی که درباره ریشه و اساس زبان آذربایجانی صحبت می کنیم صحبت کردن از یک زبان فقط در محدوده جغرافیایی آذربایجانی درست نیست. آذربایجان در محدوده زبانی جهان ترک قرار گرفته است.

۲-۱ در این دوره بطور کل از تاریخ مشترک عمومی ترکی به دور قرار گرفته اند. در قرون وسطی بخصوص قرنهای ۱۶ و ۱۵ منابع و پیش داده های زبانی این دوره یک طرفه توجه شده است. یعنی وحدت زبانی مورد توجه قرار نگرفته است.

۳-۱ بعد از قرون ۱۶ و ۱۷ نیز جریانهای ادبی در آذربایجان بصورمستمر و کامل مورد تحقیق قرار نگرفته است.

۲- در مراحل تاریخی زبان آذربایجان بجای قوم و زبان یا پروسه اتنو زبانی مورد تحقیق قرار گرفته و حوادث سیاسی اجتماعی، مدنی و ادبی در بیرون مسئله مورد تحقیق قرار گرفته است. از دوران قدیم در آذربایجان منبع و منشا ترویج زبان آذربایجانی معمولاً قوم ترک و آذربایجانی بوده است که از دقت و نظر محققین بدور مانده است. در صورتی که در هزاره اول میلاد ترکهای هون قبچاق و در هزاره دوم نیز ترکهای اوغوز (به شکل واحد) و بعد از آن نیز ترکهای مختلف (اساساً اوغوز) بصورت طایفه ای در آذربایجان موجود بوده و ملت آذربایجان را شکل داده است. وجود این اقوام در سرزمین آذربایجان یک منظره

قومی زبانی ترکی پدیدار کرده است. در عین حال در این پروسه شکل گیری قومی و زبانی اقوام غیر ترک نیز دخیل بوده اند. که در تاریخ موجود درباره آنها صحبت نشده است. و می توان گفت که تحقیقات این دوره یک تصور نادرست در باره اقوام و زبان ارائه داده است. ملت آذربایجان و زبان ترکی آذربایجان جدا از همدیگر مورد بررسی قرار گرفته و تا قرن ۱۹ و ۲۰ این تفکر بصورت جریان قومی ادامه پیدا کرده است (با آمدن اقوام ترکی مثلاً در قرون ۱۳ و ۱۷ بنابر دلایل مختلف که از ترکستان به آذربایجان سرازیر شده اند، در این تحقیقات آنرا دخالت خارجی قلمداد نموده اند. محققین این دوره می خواهند ثابت کنند که پروسه قومی زبانی آذربایجان در بطن کلی خود در ذات جهان ترکی تا قرن ۱۷ بصورت مستمر نبوده است.)

۳- جریانات زبانی (جریانات ترکولوژیستی زبان، در داخل آذربایجان زبان ادبی داخل آذربایجان و یا عبارتی پروسه نوشتاری زبان، زبان عمومی مردم یا عبارتی زبان محاوره ای و جریانات فولکلوریکی زبان، دیالکت یا شیوه یا لهجه های طایفه ای زبان و ...) مراحل مختلف توسعه اینها در مراحل اصلی شکل گیری بصورت واحد در نظر گرفته نشده است. بلکه هر حرکت و پروسه زبانی بصورت مجزا مورد تحقیق قرار گرفته است. جریان تاریخی زبان ادبی و جریان تاریخی زبان ادبی نوشتاری و همچنین شیوه های کارکردی تاریخی زبان و حتی می توان گفت که این

تحقیقات در حد اسلوبهای بدیعی و تاریخی مورد تحقیق قرار گرفته است. بنابراین تحقیقات انجام گرفته بسیط بوده و حوادث داخلی زبان نطق و جریانهای اسلوبی زبان با وحدت و پیوندی بین هم شرح داده نشده است. و از این حقیقت دوری گزیده شده است... برای اینکه این اشکالات و کمبودها از بین برود و از نظر علمی و متدولوژی بر پایه های داده های علمی یک تاریخ زبان ادبی آذربایجان بوجود بیاید لازم است که تاریخ زبان ادبی آذربایجان را در یک کنتکست قومی و زبانی ترکولوژی مورد بحث و تحقیق قرار داد.

نباید انکار کرد زبانهای مختلف اسلوب و شیوه های نطقی مختلف در یک تحقیق زبانی وحدت عضوی بین اعضا مورد تحقیق قرار می گیرد. برای آنکه یک تحقیق کامل و جامع همراه با مقایسه علمی صورت بگیرد باید تاریخ زبان آذربایجان با توجه به آنچه که بیان گردید مورد بررسی و تحقیق علمی قرار بگیرد. من اعتقاد دارم که این مراحل باید در یک متدولوژی اساسی براساس قواعد تحقیقی و تغییرات اساسی با نگرش ژرف به تاریخ زبان که خود جدا از زبان نیست مورد ارزیابی قرار بگیرد. همگرایی در کل واحدهای زبانی که شکل گیری آن را سبب گردیده اند مورد توجه قرار بگیرد. باید راجع به تاریخ زبان ادبی آذربایجان یک تصور صحیح عمومی و علمی بوجود بیاید. که آن نیز عبارت است از توجه به تمام پروسه های شکل دهنده زبان، تاریخ و وحدت

سرزمینی در آذربایجان که هرکدام به نوبه خود در بوجود آمدن فرهنگ آن تأثیر داشته است مورد تحقیق قرار گیرد.

مشخص است که تاریخ زبان آذربایجان (در وهله اول تاریخ زبان ادبی آذربایجان در دوره توسعه ایدئولوژی شوروی شکل گرفته است. که در این دوره زبانهای ترکی و مردمان ترکی را از همدیگر مجزا فرض می کردند و سعی در تجزیه و تجرید اقوام ترکی از همدیگر داشته اند. برای هر یک از زبانها و ملت ترک یک زبان مخصوص حتی یک ریشه و نژاد مخصوص متصور می شدند. سعی می کردند که ریشه و منبعی برای این باور غیرعلمی خود پیدا کنند. فلسفه ای ایجاد نمایند که از نظر متدولوژی نیز قابل قبول باشد. بنابراین آنچه که در بالا قید شد در هیچیک از مراحل تاریخی منبع و منشا زبان ترکی آذربایجانی در خارج از حدود جغرافیایی آن مورد تحقیق قرار نگرفته است. یعنی فرهنگ زبان عمومی ترکی مورد تحقیق به حساب نیامده است. اصلاً وحدت تاریخی ترکی انکار شده است. فرهنگ تفرقه افکنانه شوروی که پایه و اساس ایدئولوژی غیرعلمی و موقعیت خاص متخصصین داخلی نیز براساس آن طرح ریزی و شکل گیری شده بود. حتی محیط داخلی هر قوم و فرهنگ سرزمینی مورد تحقیق و تبلیغ قرار می گرفت.

بنابراین یک تفکر پارادوکسال بر وضعیت علمی حاکم شده بود. در تحقیق و بررسی تاریخ زبان ادبی آذربایجان ترکولوژی عمومی و واقعی سرزمین آذربایجان در مقابل ترکولوژی عمومی قرار داده شده بود که این مسئله نیز بنوبه خود باعث پدیداری تشدد آرا می گردید. یعنی همه چیز در قالب ترکولوژی شوروی مورد بحث و ارزیابی قرار می گرفت. یعنی یک محقق ترکولوژیست با یک محقق ترکولوژیست دیگر در ناحیه ای دیگر همانقدر بیگانه بود که ترکولوژیست داخل سرزمینی نیز با هم رشته های خود بیگانه بوده است. که هر کدام سعی در اثبات یافته های هزاره اول میلاد و یا هزاره دوم میلاد را می خواستند اثبات کنند. این در حالی بود که ترکولوژی عمومی شوروی به شکل خاص خودش ظهور می کرد. بنابراین مشاهده می شود گفت که در تحقیقات ترکولوژی شوروی دایره دید و گسترش ترکولوژی عمومی آنها از گستره خاصی برخوردار نبوده است. تغییرات و توسعه بعدی زبانهای ترکی یعنی در قرون ۱۵ و ۱۷ اساس منبع تحقیقات آنها قرار گرفته است.

بعد از سقوط ایدئولوژی ترکولوژی شوروی برای از بین بردن این اشکالات و نواقصات علمی و تحقیقی راجع به زبانهای ترکی شرایط مثبت بوجود آمده است. اما بدون شک باید ایدئولوژی مانع شونده از بین برود. و وقتی این موانع از بین رفت شرایط تحقیقاتی لازم بوجود خواهد آمد و آن موقع می شود نتیجه گرفت که

شرایط تحقیق و بررسی عمومی و با نتیجه کامل براساس داده های علمی تاریخ زبان آذربایجانی که خود در وهله اول برای حل موضوع براساس پیوندهای تاریخی کمک خواهد کرد که در شز ایط مثبت مورد استفاده قرار گیرد. این موضوع یا تفکر علمی براساس ایدئولوژی استقلال فرهنگی بوجود خواهد آمد. و بطور قاطع می شود گفت که تحقیقات انجام شده بر این پایه مستحکم خواهد گشت که سکویی برای جهش بسوی آینده می شود از آن استفاده کرد. بنظر من پایه و اساس یک تحقیق کامل و مستقل عبارت است از :

۱- تنها شکل گیری تاریخی زبان آذربایجان نیست که در کنتکست عمومی تاریخ ترکولوژی مورد تحقیق قرار بگیرد یا یک دوره یا مرحله آن بصورت محدود مورد کنکاش قرار بگیرد و یا نه در هر مرحله ای یک حجم خاصی از آن در مقایسه با دیگر داده های زبانی قومی و تاریخی ترکی عمومی مورد تطبیق و مقایسه قرار بگیرد.

۱- باید جریانهای قومی و تاریخ جریانهای قومی در آذربایجان مورد تحقیق و تحلیل قرار بگیرد. باید حوادث زبانی در کنتکست قومی بصورت معین و ریشه ای در ترکیب قومیت کلی و ژنتیکی آذربایجان و همچنین مناطق هم حدود آذربایجان که در یک حرکت خاص تاریخی منظره قومی و زبانی در یک دوره تاریخ و یا

در دوره های کلی تاریخ متصور می شود مورد تحقیق قرار گیرد. زبان طوایف ترکی و شیوه های عمومی زبان آذربایجانی و شکل گیری و فرم پذیری آنها که در مرحله تحت سیطره و در مرحله توسعه در مقایسه کیفیتی باید مشخصاً مورد بررسی قرار گرفته و ترکی آذربایجانی خارج از محدوده آذربایجان نیز بصورت اتنولینگویستیک (قومی زبانی) مشخص گردد.

۲- داده های مختلف زبانی از پدیدارهای زبانی طایفه ای و شیوه های گفتاری محلی تا منابع ادبی نوشته شده این زبان و تاریخ ساختاری و ارتباطی آن با تأثیر متقابل در شکل گیری زبان آذربایجان یعنی زبان ترکی آذربایجان که براساس مفهوم ترکی آن و مضمون تاریخیش مورد تفحص قرار بگیرد.

2-21596

M.F. Axundov
Azərbaycan TAP
Kİtəbxanası

تاریخ شکل گیری زبان ترکی آذربایجان

زبان ترکی آذربایجان از تغییرات بوجود آمده در بطن زبان عمومی ترکی بوجود آمده است. این نیز بدان معناست که زبان ترکی آذربایجان بیش از همه چیز وارث زبان ترکی عمومیست. اما محیط زبانی و قومی زبان ترکی آذربایجان در جغرافیای آذربایجان از ترکیب و رنگارنگی خاص خود برخوردار است که تشخیص قومی و زبانی این سرزمین به این آسانی نیز مقدور نیست.

ترکی قدیم تقریباً قبل از میلاد یعنی هزاره دوم قبل از میلاد با تقسیم و تغییر در زبان آلتای شکل گرفته و فرم پیدا کرده است. براساس همین تقسیم می توان دید که این پروسه سالها استمرار پیدا کرده است. یعنی از هزاره های ۲ تا هزاره های ۳ و ۴ مسافتی به این درازا پیموده است. برای همین نیز مراحل اولیه قبل از هزاره های اول را پروتوترک یا بعبارتی ترکی آلتای مغول و تونقوز و مانجور می نامند.

تغییر و همگرایی زبان ترکی آلتای به مغول تنقوز و مانجور در یک پروسه پیچیده و طولانی تاریخی زبانی و قومی شکل گرفته است. البته بطور دقیق نمی توان راجع به این پروسه تاریخی از نظر

مراحل تاریخ زبان آذربایجان:

۱- مرحله اول شکل گیری (اوایل هزاره اول و اواسط هزاره دوم میلادی)

۲- مرحله شکل گیری این زبان براساس فرهنگ ملی (قرون ۱۹-۱۷)

۳- مرحله کنونی (از اوایل قرن بیستم)

علمی صحبت کرد اما مشخص است که وقتی که زبان ترکی از زبان مادر ترکی آلتای جدا شد، در وهله اول از همدیگر خیلی تفاوت نداشتند. این دیالکت و شیوه ها را در خصوصیات عموم ترکی آلتای مشاهده می کنیم. که رفته رفته بعضی از اشاره و علامتها از بین رفته و جای آن علایم و نشانه های مدرن گرفته است. یعنی ترکی آینده شکل گرفته است. بنابراین از قرنهای اول میلادی اندک اندک شیوه های ترکی با دیالکت های گوناگون خودنمایی کرده و توجه محققین را بخود جلب نموده است.

با توجه به این شرح از اواسط هزاره اول قبل از میلاد تا اواسط هزاره دوم قبل از میلاد دوره قدیم زبان عمومی ترکی محسوب می شود و می شود این مرحله را به این شکل نامگذاری کرد. دوره قدیم ترکی. البته به یک شرط که در ساختار داخلی زبان ترکی، دینامیزم توسعه و تغییر آن را نباید انکار نمود.

نرمها و کارکردهای اسلوبی زبان ترکی قدیم بطور مطمئن از تصور قدیم قوم ترک شکل گرفته و براساس افریده های ادبی و افسانه ای ترکها مانند یارادیلش (آفرینش)، آلپ ارتونقا (افراسیاب)، اوغوز کاغان (سلطان اوغوز)، گوی تورک (ترکهای آسمانی)، ارگنکون (نوروز)، کوچ (مهاجرت) و دیگر داستانهای قدیم ترکی جستجو کرد. که در آثار تاریخی بجا مانده از آن دوره ها با الفبای رونیک قدیم نوشته شده است. از نظر متن شناسی داستانهای

ترکی می توان گفت که در بسیاری از آنها پس زمینه های تاریخی محافظه گردیده است که با توجه به اینکه در بعضی جاها با همدیگر تفاوتهایی دارند ولی از نظر وحدت فرهنگی تغییر آنجنانی در آنها مشاهده نمی شود. این داستانها بصورت شفاهی در بین اقوام ترک سینه به سینه نقل گردیده و محافظت شده است و در دوره های بعد به نوشتار تبدیل شده است. می توان گفت بسیاری از این داستانها در قرون وسطی در بین دیگر اقوام ترک و غیر ترک پخش گردیده است. این منابع بین این اقوام مورد استفاده قرار گرفته است. زبان واحد ترکی در متن بسیاری از این داستانها بصورت پنهان وجود دارد. (مثلاً در شاهنامه فردوسی بسیاری از آنها را می شود مشاهده کرد). طرز تفکر قوم ترک در متون بجای مانده از آنها مشهود است وظیفه علمی هر محقق بر آن است که با تحقیق در درون ماهیت این نوشته ها ساختار زبانی و قومی آن را پدیدار نماید. فرم، مضمون و حجم این داستانها خصوصیات زبانی و شکل گیری فرهنگی آن را بیان می کند. باشد که درک بسیاری از موارد از متون بجای مانده میسر نیست اما به همین حد نیز بسنده می شود که مضمون و ماهیت نوشته ها و گفته های تاریخی چه چیزها و یا چه سوژه هایی در خود محافظت کرده است. با شروع از اواسط هزاره اول دوران ترکی قدیم براساس الفبای رون (رونیک) که بعدها اوینور و بعدها نیز الفبای عربی در ساختار نوشتاری زبان ترکی و تفکر حماسه ای آنها مورد استفاده

قرار گرفته است. در جمع بندی ترکی قدیم و ترکی میانه بیشتر شیوه های دیالکتیکی زبان ترکی با آینده نگری خاص در نوشتار محمود کاشغری که در کتابی بنام دیوان اللغات التترک با افاده امکانات و گستردگی زبان در یک گستره نرماتیو خود را در مسلمان شدن و یا بعبارتی پا به مسلمانی گذاشتن که از نظر فرهنگی و سیاسی نیز دارای اهمیت و نفوذ خاص هست، خود را تصدیق می نماید.

برابری و حتی مبارزه زبان ترکی و عربی با همدیگر در این دوره بوضوح دیده می شود. در کتاب دیوان لغات ترک محمود کاشغری زبان طایفه های مختلف ترکی با شیوه های خاص خود مورد توجه قرار گرفته و به تفاوت آنها بسنده نشده است. بنابراین همین زبانها و شیوه ها در یک راستای برابر جهت شکل دهی به نموده های زبانی در تفکر مولف جای گرفته است که ادعا و ایدئولوژی نویسنده کتاب مذکور را بیان می کند که اگرچه ترکها در جغرافیای بزرگ مسکون می باشند، اگرچه از همدیگر فاصله هم داشته باشند، در طوایف و عشیره های مختلف نیز زندگی کنند، روحاً با همنند. (روح زبانی در آنها موجود است).

تمام حوادث زبانی توسعه و پیشرفت زبانی از یک فرهنگ متعالی که در کتاب محمود کاشغری بجای زبان ترکی زبانهای ترکی گفته شده. در دیوان ایشان خصوصیتهای عشیره ای زبان کمتر

مورد توجه قرار گرفته است. با آنکه دیوان لغات ترک به عربی تألیف گردیده است اما شیوه های ترکی و فرقی که بین شیوه های زبان عربی وجود دارد از نظر مقایسه ای زبان ترکی دارای تغییر اندک است که این به معنی وحدت کلی این زبان در جغرافیای عمومی جهان ترکی است که در عربی آن موقع این وحدت در گویشهای عشیره ای و طایفه ای کمتر دیده می شود.

بنابراین این جریان تاریخی از دوران ترکی قدیم شروع شده که هم از نظر آوایی و هم از نظر زبانی و هم از نظر گراماتیکی زبان ترکی اندک در داخل شیوه ها و دیالکت های موجود تقسیم می گردد. لازم به ذکر است که این تغییر و تقسیم براساس عوامل زیر انجام می گیرد :

- ۱- تقسیم زبان ترکی به دیالکت های مختلف (براساس داده های زبانی می شود به این موضوع داده های زبانها نیز گفت). تقسیم بندی زبانی براساس میل داخلی زبان صورت می گیرد.
- ۲- جدایی و تجرید زبانهای ترکی براساس محیط جغرافیایی
- ۳- تجرید و از هم جدایی براساس موقعیتهای سیاسی و اجتماعی (بوجود آمدن دولت های مختلف ترکی) تقسیم زبان ترکی قدیم که از اواخر هزاره اول و اوایل هزاره دوم شروع شده براساس ۳ زبان ترکی (و چند شیوه ترکی) شکل گرفته است. زبان قبیچاق، زبان اوغوز، زبان کارلوق.

همه این سه زبان که از تجزیه زبان عمومی قدیم ترکی بوجود آمده است در مراحل اولیه آنقدر به همدیگر نزدیک بوده اند که تقریباً زبان عمومی ترکی محسوب می شده اند. تصویری که از جدایی می شد تشابه زیادی به لهجه یا شیوه داشت. باید بخاطر بیاوریم که تاریخ شکل گیری زبان آذربایجان نیز از انشعاب و تغییرات اساسی در زبان ترکی و از هم گرایی و از هم گریزی این شیوه ها و دیالکت ها بوجود آمده است. در بطن زبان ترکی آذربایجان زمینه این تغییرات مشهود است. البته لازم به ذکر است که این واقعیت تنها به زبان ترکی آذربایجانی شامل نمی شود. بلکه در تمامی زبانهای ترکی با تأثیرهای متفاوت مشاهده می گردد. ناگفته نماند که زبان ترکی قبیچاق، اوغوز و کارلوق با تفاوتهای اندک از همدیگر به پروسه تاریخی خود ادامه می دهند. این نیز بدان معنا هست که خصوصیات زبانی در دوره های مختلف زبان عمومی ترکی در مقایسه با دیگر دوره ها و دیگر زبانهای ترکی تأثیر خود را دوباره تکرار کرده و تأثیرگذاری را به نمایش می گذارد. زبان ترکی قبیچاق در زبان ترکی آذربایجان تأثیر خود را در قرون ۵ تا ۹ گذاشته است. زبان ترکی کارلوق نیز بین قرون ۹ تا ۱۳ این تأثیر را شامل می شود. اما از قرون ۱۳ تا ۱۶ یک نوع همگرایی داخلی زبانی دیده می شود. که همه زبانهای ترکی تقریباً در این دوره از همدیگر متأثر شده اند. زبانهای قبیچاق، اوغوز و کارلوق در یک کنتکست عمومی ترکی که از نظر

اتنوکولتورولوژی (زبانی فرهنگی) یک نوع ادغام و فعالیت اندرونی زبان با اتکا به پیش زمینه تاریخی دارند، شروع می شود.

در آذربایجان همیشه این موضوع که ترکی آذربایجان یا پروتوآذربایجان از چه دورانی از داخل زبانهای آلتای سرچشمه گرفته و پدیدار گردیده مورد مباحثه بوده است. البته انکار و اثبات اینکه زبان ترکی آذربایجان که در سالهای اوایل هزاره اول از بطن ترکی آلتای بوجود آمده است سخت می باشد. بنابراین همین مباحثات علمی بیشتر در یک دوران و تغییرات مرحله تاریخی خود را نشان می دهد که از نظر متدولوژی این پدیداری زبان با همدیگر سنخیت داشته اند زیرا این دوره که آیا زایش زبان ترکی از دوره آلتای بوده است یا نه، مرحله ماقبل تاریخ خوانده می شود. که دقت و نظر خاص تاریخی را جلب می کند. قفقاز و مناطق اطراف آن می دانیم که دارای زبانهای مختلف است و منابع زبانی متفاوت در اینجا به چشم می خورد (این تغییر یا بسیاری زبانها از شکل گیری یا زایش این زبانها از درون زبان آلتای یا بعبارتی ترکی قدیم نیست بلکه این داده های علمی زبان در آذربایجان برمی گردد به اوایل هزاره اول قبل از میلاد که این نیز در اواخر هزاره اول میلاد همچنین در هزاره دوم قبل از میلاد هم در قسمت شمالی و هم در قسمت جنوبی آذربایجان نشان می دهد که نوعی گسترش ترکی صورت گرفته و این گسترش ترکی در دیگر مناطق ایران قفقاز و ماورای قفقاز زبان ترکی دیگر زبانها را

تحت تأثیر قرار داده و دایره نفوذ آنها را هر رور تنگتر کرده است. این بدان معناست که هزاره اول قبل از میلاد آذربایجان سرزمینی است که در آن ترکها در اکثریت می باشند.

البته برخی از تحقیقات در باره ترکیزه شدن آذربایجان و جریانهای داخلی زبان و حتی قومی زبانی نیز مورد بررسی قرار داده و این حادثه پیچیده قومی اجتماعی که از منظر طبیعی نیز نوع تفکر هدایتگرانه را در محقق آشکار می سازد که آذربایجان در این دوره به حد کافی مسکن ترکها شده بوده و عناصر غیر ترک و یا اقوام غیر ترک به مرور با کوچ کردن به این منطقه (توسعه اجتماعی و فرهنگی) و قبول فرهنگ ترکی یک همزیستی مسالمت آمیز بین ترکها و اقوام دیگر در این سرزمین گردیده است. می توان با این داده علمی بسنده کرد که:

آ) ترکها تقریباً در عرض هزار سال با فاصله های مختلف و با جمعیت متفاوت و در عصرهای مختلف به آذربایجان آمده و اکثریت اهالی را تشکیل داده اند و از نظر سیاسی و اجتماعی فعالانه در شکل گیری جمعیت واحد آذربایجان عمل کردند.

ب) تا وقتی که موضوع ترکها به میان آمده البته در آذربایجان شمالی اهالی مخصوص این منطقه بنام ایبرقفقاز موجود بوده اما بعدها در جنوب آذربایجان یعنی ایران اقوام ترکی آذربایجانی به

عنوان قوم برتر عمل کرده و حتی می توان گفت که وجود دیگران را در موجودیت آنها باید تصور کرد.

ج) هونهای ترک قبچاق ها؛ اوغوزها بیشتر در آذربایجان با دیگر اقوام ساکن در آنجا ارتباطات دیپلماتیک برقرار کرده و از دستاوردهای تاریخی که بخصوص اقوام ترکی اوغوز به آنها داده است، استفاده کرده و با ایجاد ارتباط تنگاتنگ با دیگر اتنوسهای ساکن در آذربایجان زمینه ظهور و گسترش منشا ترکی را در آذربایجان مهیا کردند.

محققینی که در هزاره اول راجع به طوایف ترکی و چگونگی مسکن گزینی آنها در آذربایجان سخن می گویند براین باورند که به حد کافی منابعی که بتوان از آن استفاده کرد وجود ندارد شکایت می کنند. وجود ترکها در آذربایجان را بعنوان یک حادثه قومی مستقل مورد بررسی قرار می دهند. چون با بررسی اینکه موجودیت ترکی در آذربایجان با تداخل هم در اینجا بوجود آمده است تحقیقات کنونی را که در کنتکست ترکولوژی عمومی و از یک منبع علمی که براساس داده های بوجود آمده از تاریخ و منابع یادشده طوایف ترکی یا عبارتی طوایف گوناگون ترکی که موجودیت پیدا کرده اند، بررسی می گردد. در تحقیقات ن.آ.باسکاکوف نشان داده می شود که زبان ترکی در طول تاریخ براساس سه شیوه بوده است : اوغوز، قبچاق و کارلوق. و برخی

تحقیقات نیز بلغارها را نیز بر این شیوه‌ها اضافه می‌کنند اما بلغار شیوه‌ای است که تجرید و جدایی آن از زبان عمومی ترکی دز اواخر هزاره اول و اوایل هزاره دوم پدیدار گشته، شکل و فرم گرفته است. بنابراین در زبانهای ترکی زیاد اهمیتی برای پیدا کردن تأثیر دیالکت بلغاری وجود ندارد. بنابر داده‌های علمی ن.آ.باسکاکوف در شکل‌گیری زبان ترکی آذربایجانی ترکی اوغوز و قبچاق را کم‌اهمیت جلوه داده است. ایشان زبان ترکی آذربایجانی را بدون قید و شرط به گروه زبانی اوغوز پیونده داده است. که اجداد ترکی معاصر آذربایجانی از اوغوزهای آسیای مرکزی می‌باشند که از قرون ۸ الی ۱۰ بصورت طایفه‌های اوغوزی شکل گرفته‌اند. به دنبال ترکهای هون ترکهای قبچاق به آذربایجان سرازیر شدند. این سرازیری طوایف قبچاق به آذربایجان (شمال آذربایجان) می‌توان گفت طالع و سرنوشت قومی و زبانی را برای همیشه حل کرد. آنچه مشهود است اقوام غیرترک که در آذربایجان ساکن بودند، بطور کل در مناطق کوهستانی مسکون بوده‌اند. این بدان معناست که اقوام بومی برای دفاع از خود به کوهستانها پناه می‌برده‌اند. این طرز زندگی تا هزاره اول ادامه داشته است. اما نمی‌توان گفت که قبچاق‌ها نیز مانند هون‌ها رفتار کرده‌اند. یا به اهالی بومی بی‌اعتنا بوده‌اند. چون قبچاق‌ها برخلاف ترکهای هون با اعتقاد راسخ در آذربایجان ساکن شدند و ارتباطات تنگاتنگی با نقاط دیگر آذربایجان برقرار کردند. آنها یک

کنسانتراسیون قومی و زبانی محکم با زیرساخت قومی قبچاق در آذربایجان شکل دادند.

قبچاق‌ها در منابع تاریخی بیشتر بنام خزرها مشهور هستند. آنها در قفقاز شمالی و دیگر مناطق اطراف خزر یک وحدت و واحه سیاسی بوجود آوردند و پایه و اساس دولت را شکل دهی کردند. بطور کل قبچاق‌ها از اواسط هزاره اول شروع کردند در مناطق مختلف آذربایجان به خودنمایی که در منابع این دوران نیز آنها به نامهای بیچنقه‌ها، کومانها، پلووسها، خزرها، نامیده شده‌اند. در همین مرحله یعنی اواسط هزاره اول طوایف هون‌هایی که قبچاق شده بودند را می‌توان به این شکل نام برد. سابیرسوارها، آوارها، بلغارها. این طوایف و اقوام در آذربایجان بیشتر در تاریخ کنونی نیز با نام و تاریخ قدیمی خودشان نیز خودنمایی می‌کنند.

بطور منظم از اواخر هزاره اول تا اوایل هزاره دوم بصورت‌های مختلف و در دوره‌های مختلف از شمال آذربایجان بخصوص از شهر دربند این طوایف ترک به آذربایجان آمده و مسکن برگزیده‌اند. و در منابع تاریخی نیز این ترکها خصوصیات و شیوه‌های زبانی ترکهای قبچاق را بیشتر مورد استفاده قرار می‌دادند. این عامل نیز خود سبب‌هایی دارد که در زیر آورده می‌شود:

(آ) آنانی که تا اواسط هزاره اول به آذربایجان آمدند

(یا در اینجا ساکن شدند یا به شمال قفقاز رفتند). ترکهای هون و ترکهای قبیچاق .

ب) آنهایی که تا نیمه دوم هزاره دوم به آذربایجان آمدند (اکثراً در اینجا ماندگار شدند) قبیچاق ها قوم بسیار بزرگی بودند. آنها تمامی خصوصیات قبلی خود را بعد از اسکان در آذربایجان فراموش نمودند.

تحقیقات نشان می دهد که در منابع بیزانس، ارمنی و گرجی در اوایل قرون وسطی واژه ترک بکار رفته که بیشتر بمعنای ترکهای قبیچاق بوده است. واژه های موجود در زبانهای بیزانس، ارمنی و گرجی در قرون وسطی گرچه تغییرات آوایی داده اند اما نشاندهنده خصوصیات زبان ترکی قبیچاقی هستند مانند: اوت/خوت، وچخور/کوچخور، آلپ، خاقان، خاتون، تنق، چیچک ، اریک، تارخان، آبییت و...

ترکهای قبیچاق نه در شمال قفقاز و نه در جنوب قفقاز هیچ آثار نوشتاری از خود بجای نگذاشته اند. آنها برخلاف ترکهای ترکستان یعنی اوغوز و کارلوق مانند ترکهای هون که وارث یک نوع فرهنگ قومی زبانی هستند هیچگونه الفبایی برای نوشتن نداشتند. در اصل بعد از قبول دین اسلام الفبای عربی در جهان ترک در گستره وسیعی مورد استفاده قرار گرفت. که در این دوره نیز قبیچاق ها (بجز مملوکیها) میانه خوبی با نوشتن نداشتند. بعضی

مشخصه های نوشتاری و تاریخی بیشتر بصورت لغت وجود دارد ولی آنان ادبیات نوشتاری از خود برجای نگذاشتند اما ادبیات شفاهی عامیانه آنها بسیار کامل بوده است. یعنی عبارتی زبان ادبی شفاهی آنان بی نظیر بوده است.

۱- در اواخر هزاره اول ترکهای قبیچاق ساکن در آذربایجان موقعیتهای قومی و سیاسی خود را کم کم از دست می دهند. در این دوره فتوحات ترکهای اوغوز بیشتر مشهود می گردد.

محمود کاشغری در دیوان لغات ترک نحوه اسکان خلیقهای ترک از غرب به شرق را به این شکل بیان می کند :

جایی که به کشور روم یعنی بیزانس نزدیک است ترکهای بچنک ساکن هستند. بعد از آن قبیچاق ، اوغوز، یتمک، باشقورت، باشمیل، گای، یاباقو، تاتار، قرقیز می آید. قرقیزها نزدیک کشور چین هستند. حدود قرون ۸ و ۷ ترکهای کارلوق اهمیت خود را در ترکستان و ترکهای قبیچاق در شمال غرب اوغوزها نیز در جنوب غرب بمرور جای همدیگر را تنگ می کردند. بدین وسیله اوغوزها در قرون ۷ الی ۹ بصورت دسته جمعی به آذربایجان آمده اند. این آمدنها در قرون ۹ الی ۱۱ بقدری زیاد بوده است که آنان در آذربایجان ترکهای قبیچاق (اهالی اصلی آذربایجان) از نظر نظامی و سیاسی و از نظر فرهنگی و معنوی هیچ مقاومتی از خود نشان نداده اند. اسلام را قبول کرده و در زیر بیرق آن ترکهای اوغوز به آذربایجان آمده و از آنجا نیز به آسیای صغیر رفتند. بخصوص در

آذربایجان آنها با هیچ مانع و محدودیتی برخوردار نکردند. اما بعد از بوجود آمدن ثبات سیاسی در آذربایجان خانه های قبیچاق چند عصری در آذربایجان شمالی در مقابل اصیل زادگان اوغوز که می خواستند در این نواحی مسکن بگزینند موانعی بوجود آوردند. حتی بعضی وقتها با اقوام غیر ترک نیز دوستی کرده تا بتوانند با این اصیل زادگان اوغوز مقابله کنند. یعنی اینکه خوانین و ملک های قبیچاق برای مبارزه با اوغوزها حتی با دیگر طوایف و اقوام غیر خودی وحدت معنوی و سیاسی برقرار کردند.

زبان ترکی آذربایجانی براساس داده های ملی از قرن ۱۷ و ۱۸ شروع به شکل گیری می کند. در این دوران ترکیب لغات قبیچاق و اوغوز معمولاً بصورت موازی مورد استفاده قرار می گیرد مانند آتا- بابا، چول- یازی، چاغیرماق- اوخوماق، آیتماق- دئمک، پاییز- گوز، یاخشی- یی، گتمک- وارماق، اتمک- قیلماق، وئرمک- سونماق، دویماق- قانماق، باییر- دیشاری، چاتدیرماق- ایلتمک، ایستی- سیچاق، من - بن و...

این استفاده موازی از کلمات در قرون ۱۷ و ۱۸ در ترکی ترکیه ای فقط کلمات اوغوز و در آذربایجان نیز اوغوز و قبیچاق بکار برده شده است. این بدان معناست که در تفکر قومی و زبانی آذربایجان هر دو طایفه ترکی یعنی قبیچاق و اوغوز از نظر معنوی و فرهنگی در یک اندازه و با یک کیفیت وجود دارد.

در قرون ۱۹ الی ۲۰ (در اصل در قرون بعدی) اوغوزهایی که به آذربایجان آمده اند، با قبیچاق هایی که در اینجا ساکن بودند قابل مقایسه نیست. بطور کل جریانات سیاسی و قومی که در آذربایجان وجود داشت شکل گیری مردم آذربایجان را ساماندهی کرده است. این حادثه عجیب و عظیمی در جهان ترک بود که منطقه وسیعی از جغرافیای ترکی از ترکیب دو قوم بسیار بزرگ قبیچاق و اوغوز که در اصل زاییده یک ریشه و منشا بوده اند با اتحاد و اتفاقی که در آذربایجان با پیوند خودشان برجای گذاشته اند می توان گفت در مقیاس بسیار وسیعی از نظر قومی و سیاسی در شکل گیری پروسه قومی و زبانی آذربایجان اهمیت کسب می کند. با این اوصاف قضیه خاتمه پیدا کرده تلقی نمی شود. تحقیقات در جغرافیای وسیع آذربایجان در سطح قابل قبول باید ادامه پیدا کند. بخاطر آنکه قومهای تقریباً با جمعیت بیشتر در قفقاز مانند گرجی ها و ارمنی ها نیز با همین متدولوژی سعی در تحقیق قومی خود دارند. بنظر ما آنچه که در قرون وسطی در آذربایجان بوقوع پیوسته یک پیچیدگی قومی و زبانی است که از عوامل زیر متأثر شده است:

۱- قرون اولیه هزاره دوم میلادی ترکهای هون از شرق به غرب حرکت کردند. قفقاز شمالی و دشت قبیچاق ترکیزه شد. ابتدا در آذربایجان هونها و سپس ترکها مسکن گزیدند.

۲- در اواخر هزاره اول و اوایل هزاره دوم دوران قبچاق به اتمام می‌رسد و دوران نفوذ اوغوزها که با قبول دین اسلام نیز تداخل دارد در آذربایجان شروع می‌شود. که این ترکها تمامی ترکستان، آذربایجان، آسیای صغیر را تحت سیطره خود درمی‌آورند. قبچاق‌ها نیز از شمال قفقاز بی‌وقفه در آذربایجان مداخله می‌کنند. اما بدلیل نفوذ بین‌المللی اوغوزها، قبچاق‌ها اندک‌اندک از نفوذشان کاسته می‌شود.

۳- اواخر قرون وسطی ترکهای اوغوز بطور طبیعی در آذربایجان جمعیت اصلی این سرزمین را تشکیل داده و از نظر زبانی و قومی حرف اول را می‌زنند. بنابراین سیستم قومی و فرهنگی آذربایجان مشخصاً در اختیار اوغوزها قرار می‌گیرد. اوغوزها در ترکمنستان، آذربایجان و ترکیه مسکن‌گزیده و حدود جغرافیایی خود را در دایره فرهنگی و معنوی گسترش می‌دهند. بنابراین ترکهای آذربایجان بخصوص داخل سرزمین آذربایجان که از پروسه ترکیبی ترکهای قبچاق و ترکهای اوغوز متشکل شده بود اندک‌اندک ارتباط و رفتارهای متناسب اجتماعی شکل می‌گیرد که این بدین معناست که در این محدوده جغرافیایی مردمانی بنام مردمان آذربایجان شکل می‌گیرد که ترکیب داخلی آن اوغوز و قبچاق و همچنین دیگر اقوام ساکن در آن شکل‌دهنده ملتی بنام ملت ترک آذربایجان می‌باشد.

تداخل فرهنگی ترکهای اوغوز و قبچاق در آذربایجان از نظر زبانی و فرهنگی تقریباً در قرن ۱۳ اتفاق می‌افتد که کتاب دده قورقود که داستانهای آن زندگی اهالی آذربایجان را منعکس می‌کند این تداخل فرهنگی را در خود ثبت کرده است. البته لازم به ذکر است که این کتاب بیشتر راجع به شمال آذربایجان صحبت می‌کند. ناگفته نماند این نیز به این معناست که کتاب دده قورقود بطور کل تفکر حماسی و قومی کل جهان ترک را شامل می‌شود. برای همین نیز باید آن را در مراحل زیر مورد مطالعه قرار داد :

۱- هماهنگی اجتماعی و همگرایی منطقه ای

۲- جغرافیای منطقه همگرایی نامهای جغرافیایی و اسامی مناطق مسکونی

۳- شیوه گفتاری زبان منطقه ای و همگرایی خصوصیت‌های زبانی

ترکیب مناسبتهای قومی و زبانی اوغوز و قبچاق در آذربایجان و شکل‌گیری آن بصورت قوم برتر و حاکم آذربایجان بدلیل هم‌ریشه و هم‌خون بودن آنهاست. باشد که دیگری از آن دیگری فاصله ای گرفته باشد اما کلمات ترکی و اصطلاحهای استفاده شده در زبان آنها را دوباره بهم پیوند داده و باعث شده است که از ترکیب این دو قوم بزرگ ترک یک قوم حاکم و برتر در آذربایجان پدید آید و صاحب حقیقی و حقوقی جغرافیای کنونی آن باشد. و برای استفاده عموم اهالی آذربایجان زبانی که مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد ترکیبی از زبان ترکی اوغوزی و قبچاقی است.

هرچقدر هم پارادوکسال باشد بخصوص در قرون ۱۱ و ۱۲ در آذربایجان، زبان فارسی بعنوان زبان ادبی در مقیاس گسترده استفاده می شد. برای همین برخی از محققین گمان می کنند که اکثر اهالی آذربایجان منشا ایرانی دارند یا عبارتی آتروپاتن و یا ساسانی هستند. یا بعبارت دیگر از نظر زبان و ارتباطات فرهنگی نوعی وابستگی به آن دوره ها دارند. یعنی این تداخل فرهنگی تا قرن ۱۹ و ۲۰ ادامه پیدا کرده است. البته ناگفته نماند که چنین تصویری یک برداشت صحیح نیست زیرا زبان فارسی در مراکز فرهنگی و مراکز حکومتی بیشتر استفاده میشده است و این نیز بدان معنا نیست که این مراکز توسط فارسها ساخته شده بود. چون ترکهای اوغوز در ترکیب حکومتی خود بخصوص در ادبیات و شعر از زبان فارسی استفاده می کردند. باید در نظر گرفت که زبانی را که در آذربایجان بعنوان زبان فارسی از آن استفاده میشده است ترکها بودند که آن زبان را استفاده می کردند نه افرادی که منشا فارسی یا ایرانی داشتند. احمد جعفر اوغلو دانشمند و محقق نشان می دهد که ترکها زبان فارسی را در مقابل زبان عربی محافظت کردند ولی بطور کامل ترکهای اوغوز زبان خودشان را کنار نگذاشته و در مقابل فرهنگ فارسی قد خم نکردند. آنها با دانستن زبانهای عربی، فارسی و ترکی خود را یک ترک، یک فارس و یک عرب تصور می کردند. یعنی مسلمان بودند. برای آنکه آنها فرهنگ اسلام را پذیرفته بودند و مبلغ فرهنگ اسلامی

بودند. بنابراین می خواستند به دنیای اسلام حکومت بکنند برای همین نیز زبان ترکی، فارسی و عربی در دیوان حکومت آنها کاربرد داشت. برعکس ترکهای اوغوز، ترکهای قبچاق بین قرون ۱۱ و ۱۲ در آذربایجان به زبان مادری خود یعنی ترکی صحبت می کردند و به آن اهمیت می دادند.

آذربایجان بخصوص در مناطق کوهستانی شمال آذربایجان اقوام غیر ترکی که بصورت پراکنده زندگی می کردند یعنی منشا قومی بجز ترک داشتند، از دیرباز در این مناطق ساکن بودند. ولی توسط ترکها به عقب رانده شدند و مناطق حاصلخیز را ترک کرده و به کوهها پناه بردند. البته به آثار زبانی مردمان کهن که بیشتر در کوهها زندگی می کنند برخورد می شود. این در کل دنیا موجود است. این نیز تصادفی نیست چون اقوام ساکن در کوهستانها آنهایی هستند که بیشتر توسط طوایف بزرگ به آنجا رانده شدند تا بتوانند از موجودیت خود دفاع کنند (ای.ق. هردر) بنابراین اتنوسهای قدیمی ساکن در آذربایجان در شکل گیری زبان و ملت آذربایجان تأثیر چندانی نداشتند. زیرا آنها از حیات سیاسی سرزمین آذربایجان تجرید شده بودند. آنها در پروسه شکل گیری زبانی و تاریخی و ملی در دوره های بعد آن هم به صورت اندک اشتراک داشتند.

بدین وسیله زبان ترکی آذربایجانی با منشا ترکی در قرن اول هزاره اول به واسطه مسکن گزینی هونهای ترک، سپس قبیچاق های ترک (قرون ۹ و ۵) و سپس طوایف اوغوز که از نواحی جنوب (قرون ۹ و ۱۱) آمده اند، شکل گرفته است و کنستراسیون قومی و زبانی آذربایجان بدین صورت شکل گرفته است. همچنین زبان و فرهنگی که بدینگونه شکل گرفته است بین اقوام غیر ترک یعنی قفقاز و ایرانی و همچنین اقوام دیگر ترک بعنوان زبان عمومی ارتباطی مورد استفاده قرار گرفته و توسعه پیدا کرده است.

تکامل ساختاری جمله در زبان آذربایجانی

ساختار جمله در زبان آذربایجانی قدمت دیرینه دارد. همچنین ساختار جمله دارای مزیت های بسیاری است. جملات و ساختار آنها احتوا کننده معنای کامل سخن می باشد و تشکیل جمله دارای پارامترهایی هست که براساس ساختار منطقی کلمه شکل گرفته است. در ساختار جمله زبان آذربایجانی فعل و فاعل یا بطور دقیق تر بگوییم مبتدا و خبر در جایگاه خاص خود بر تمام اعضای جمله حکم می کنند.

اگر بطور خلاصه بگوییم در ساختار جمله فاعل در ابتدا و شخص در انتهای جمله بعنوان خبر قرار می گیرد. همچنین مفهوم عینی جمله در نوع ترکیب و مورفولوژی آن یک سؤال ایجاد می کند که آیا ساختار زبان جمله از ساختار زبانی خود زبان متأثر می شود؟

بطور خلاصه ساختار جمله بیان کننده مورفولوژی فاعل جمله است که حادثه بواسطه آن واقع شده است. در مراحل اولیه ساختار جمله آذربایجان نوع جملات بکار رفته ساده بود مثلاً سازآغاسی سوزآغاسی (صاحب ساز صاحب سخن است). یا یک

جمله دیگر داغ یئری دومان یئری (مناطق کوهستانی همیشه مه آلود است).^(۳)

ترکیب ساده جمله ها معمولاً در آثار بجای مانده باستانی مشاهده می شود. البته ما این نمونه ها را یک نمونه ساده قدیمی تلقی نمی کنیم. چون قبل از اینها نیز جملات ساده ای ساخته شده است. که معمولاً به آنها امروزه ضرب المثل گفته می شود. وقتی می گوئیم مرحله اول جمله سازی توسعه اولیه تفکر در زبان را در نظر می گیریم. یعنی زبان قادر است فکر و اندیشه را تولید و به واسطه جمله های خبری یا اسمی به شنونده برساند. در این گونه جملات که در دوره اول ساخته شده اند پویایی و ثبات از نظر ساختاری و گرامری وجود ندارد.^(۳)

توسعه ساخت جمله در مرحله اول معمولاً پایدار نیست. این جملات نوعی همگرایی تاریخی را که بین ساختار جمله و کلمات استفاده شده است را به نمایش می گذارد. البته این جملات دارای معانی و مفهوم منحصر بفرد هستند. مثلاً بجز زبانهای ترکی در زبانهای دیگر فعل، اسم و خبر زمان متفاوت است. ولی در زبان ترکی تصور زمان و کیفیت توسعه در طول زمان نیز در بستر جمله نهادینه شده است.

در زبانهای ترکی علامت شخصی جمله خبری متفاوت تر از زبانهای سامی است. ولی فعل خبر نیست. ولی از نظر گرامری نیز

اسم خبر را احاطه نمی کند. در جمله های زبان ترکی فعل از اسم جدا بوده که این نیز تفاوتی است بین زبان ترکی و سایر زبانها. در زبان ترکی فعل اهمیت بسزایی دارد. این حرکت ایستائی را در نوشته های تاریخی بیشتر مشاهده می کنیم. مثلاً در کتاب دده قورقود دیرسه خان خبر ندارد که پسرش مرده است. و در کتاب داستان احمد حرامی می خوانیم بایستم و نگاه کنم مدام صورتت را من.^(۴)

اگر جملاتی که فعل در آنها ثبت شده است را در توسعه جمله ها بخساب بیاوریم ما می توانیم تصویری از ساختار پرمعنا بودن جمله را ارائه دهیم. این نیز بمعنای باروری فعل از نظر کاتقوری و درک مفاهیم داشته باشیم که پسوندهای فعل مانند صفت، مصدر و... در صرف فعل و در شکل گیری فرم فعل بر آن تأثیر می گذارد. در زبانهای ترکی شخص خبر در کاتقوری مشترک اسم، فعل نوعی همگرایی پیدا می کند. بدون شک هرچقدر به قدیم بازگردیم بین فعل و اسم در جمله یک معنای عمیق وجود ندارد. اصلاً زمانی در دوره های قدیم در زبان می شود تصور کرد که در آن موقع برقراری ارتباط بواسطه جمله ها نبوده است بلکه بواسطه بیان اسامی صورت می گرفته است. بنابراین می شود گفت جملات دارای ساختار بسیار ساده بودند. و عناصر سازنده جمله نیز معمولاً ثابت بودند. برای آنکه جمله ها بهتر درک شود باید از طرف کسی بعنوان سخن شخص دیگر بیان می شده است.

می توان گفت با اینکه در قدیم جمله ها دارای ساختار و ترکیب بسیار ساده بوده است ولی نمی شود انکار کرد که این نوع ساختار در دیگر زبانهای ترکی نیز کارکرد داشته است. مثلاً در زبان ترکی آلتای کیژی، در ترکمن بومن در زبان یاکوت کینی ساخا.^(۵)

جملاتی مثل اینها و خیلی دیگر از جمله ها تایید می کند که در جملاتی که به شکل ساده هستند ولی شخصی نامیده می شوند از ارائه مفهوم به درک معنا سوق پیدا می کنند. همچنین اینطور نیز تصور می شود که مشخصه اصلی زبانهای التصاقی در روند پیشرفت خودشان شکل گیری این جملات آنچنان نیز قابل تأمل نبوده است ولی بعضی منابع در دسترس وجود دارد که نشان می دهد که ساختار جمله ها از نظر معنایی جملات تحلیلی بوده است.

جملات تحلیلی از نظر ساختاری در تپ جملات قدیم در نوشته های رونیک قدیم وجود دارد مانند: آتی چور^(۶) لیکن تپ جمله از نظر کلمات و کمیت نشاندهنده قدیمی بودن ساختار جمله در زبانهای ترکی قدیم حادث شده است. در کتاب دده قورقود از جمله های ساده با ترکیب کلمات کمتر بیشتر می خوانیم. حتی بعضی وقتها جمله تمام کننده معنای کلمه نیز کاربرد دارد. مثلاً در آثار باستانی گل تکین و تونی کوک اصلاً به جمله های با تحلیل ساده با ساختار امروزی جمله ها قرابتی داشته باشد

برخورد نشده است ولی در مقدمه کتاب دده قورقود جمله های این تپیی در حدود ۳۷ جمله است. در جملات با ساختار ساده بین مبتدا و خبر نوعی هماهنگی وجود دارد. به معنای امروزی این موجودیت را نمی شود پذیرفت ولی در اصل بین زمان و خبر یک منطق ترکیبی وجود دارد.^(۷)

جملات تحلیلی با ترکیب ساده در مقیاس وسیعتر هم پیچیده تر هستند و هم معنا و مفهوم فولکلوریک را بیشتر می رسانند. معمولاً در محاوره مردم عادی بیشتر از آنها استفاده می شود. بعنوان مثال دزدی که دستگیر نشده است خان است، از خان درستی، دره خلوت روباه شاه.

به این نوع جملات در کتاب دده قورقود و داستان احمد حرامی بیشتر برمی خوریم. گستردگی جملات با ساختار ساده از نظر کمیت نیز اندک است. البته بعضی استثناها وجود دارد که در فرم و ترکیب این جملات نوعی درک معانی با درک زیبایی تداخل پیدا کرده است. مثلاً بابان قاری، آنان قاری سندن یئرک قادیر بیزه اوغول وئرمز. پدر و مادر پیرت به تو احتیاج دارند پسرش را بمانا نمی دهند. معمولاً در ساختار ترکیبی جمله ها که به شکل گیری کلمات بصورت ساده برمی خوریم گذشته و قدیمی بودن را در آن لمس می کنیم. که امروزه این جملات به خواست زمانه

زبان جواب نمی دهد. مثلاً باشندان آیاغا تامام غمزه... (سرتاپا عشوه و غمزه). آه، بیلیم نیلییم (آه نمی دانم چکار کنم).

مشخص است که جملات با فاعل مشخص در طول پروسه ساختاری خود از مرحله ای گذر می کنند که فاعل در موقعیت خبر قرار می گیرد و مالک اصلی خوانده می شود. در اینجا تقریباً نیمی از مرحله ساختاری جمله طی شده است.

بدون آنکه به هیچ تغییر آوایی دست بزنیم در معانی جمله اتفاقاتی بوجود می آید. شکل جمله و ساختار گراماتیکی آن هیچ تغییری نکرده ولی معنای جمله تغییر می کند.^(۸) از این دوره به بعد اسم و فعل دچار تغییرات می شوند. فعل با کاتقوری مخصوص به خود در شکل گیری علامتها و شرطی شدن قواعد دستوری جمله ظهور پیدا می کند. خبر در این نوع جمله ها دوباره سازی شده و در شیوه ترکی اوغوز بیشتر به آن برمی خوریم. مثلاً اثرتن بارا من. کاینشین گوره من.^(۹) در ساختار جملات آثار تاریخی به این نوع تیپ برمی خوریم که بیشتر در کتاب دده قورقود موجود است. در شعر شاعر کشوری نیز به این جمله برمی خوریم حسنونه من جان وئریر من و در شعر شاه اسماعیل صفوی یعنی ختایی می خوانیم دردی ایله اولورمن... می بینیم که همین جملات با ساختار ساده هم در زبان کشوری و هم ختایی کاربرد داشته که بیشتر از ترکی جغاتیایی تأثیر گرفته است. اما اصل بر

این واقع است که بعد از اینها در ساختار جمله های ساده مرحله جدیدی اتفاق افتاده است. در جملاتی که ساختار آنها بواسطه معنی آنها تکامل پیدا می کنند معمولاً فعل و فاعل در شکل گیری آن تأثیر می گذارد. از نظر زبانی و ترکیب کلماتی نیز این جمله ها در مرحله توسعه خود بیشتر میل به ترکیب کلمات پیدا می کنند و بعد از ترکیب کلمات از نظر فونو مورفولوژی دچار تغییرات می گردند که در این مرحله پسوندها بیشتر در شکل گیری معانی تأثیر می گذارد. یعنی فاعل جمله در کارکرد جمله محو شده و معنی جمله اهمیت فاعل را بیان می کند.

بدین گونه در جملات شخصی خبر که در موقعیت شخص قرار می گیرد به مرحله دوم انتقال پیدا کرده و میل به توسعه در زبان را بصورت پارادیگماتیک به انجام می رساند. یعنی در این نوع جمله ها که با این کاتقوری ها بوجود می آیند ترکیب معانی کلمات معنی و مفهوم جمله را تغییر می دهند مانند: جیگیریم سن داماریم، هم قانیمسان (داستان احمد حرامی)، بن سنین بیمارینم... (نسیمی)، سن هارداسان (شهیدانامه) و...

در جملاتی که مبتدا بیان کننده اول شخص و دوم شخص است این جملات متفاوت تر است از آنکه در جمله ای که مربوط به شخص سوم است شکل گیری جمله بصورت بیان خبر معنا و مفهوم پیدا می کند و بصورت فرمال در می آید و از نظر

مورفولوژی هیچ ساختاری پیدا نمی کند. و در این نوع جملات مشخصه های اصلی و شکل دهنده ترکیب معانی جمله و توسعه و پویایی آن تقلیل پیدا می کند. ما در کتاب دده قورقود و در اشعار ختایی و محمد فضولی به این نوع جملات برمی خوریم.

معمولاً تکامل جمله ها در این مرحله بواسطه بیان معانی آن صورت می گیرد. در اصل در جمله سازی زبان ترکی آذربایجانی بهتر از اینها نمونه هایی وجود دارد. اگر برگردیم به آنچه که گفتیم می توان گفت که ساختار جمله سازی در زبان آذربایجان از فاعل به فعل و از فعل به خبر و از ترکیب معانی و تحلیل معانی پیشرفت کرده است. همچنین توسعه و پویایی زبان خودبخود در شکل گیری جمله ها تأثیر گذاشته و در کنتانسره شدن زبان بخصوص در جمله سازی آن تأثیر داشته است. البته ناگفته نماند در ترکیب کلمات جمله در زبانهای ترکی نیز اتفاق افتاده است. براساس روند مرحله ای پویایی زبان و همچنین مفهوم و مضمون کلمات در توسعه جمله سازی اتفاق افتاده است. باید قبول کرد که از نظر کرونولوژی این پایداری جمله سازی در ادامه روند جمله سازی اولیه که بصورت موازی موجود بوده است می باشد.

مشاهدات نشان می دهد که هم جمله های مرکب و هم جمله های ساده در زبان ترکی آذربایجانی از نظر ساختاری و شکل گیری معمولاً دچار تغییرات قرار گرفته و ساده تر شده است. ما

اگر جملات داستان احمد حرامی را بررسی کنیم می بینیم که جملاتی که بعد از این داستان نگاشته شده است تقریباً ساده تر از این جملات است. البته توسعه تاریخی زبان خود نیز به این موضوع شکل داده است.

با گذشت زمان هرچقدر کارآیی زبان بیشتر می شود میل به پرمحتوا شدن با قابلیت بیان بهتر در نوع ساختار جمله ها و همچنین تکاملی که در این راستا انجام شده است به حساب توسعه تاریخ زبان گذاشته شده ولی از نظر درک و مفهوم ساختار جمله ساده تر شده است.^(۱۰)

پروسه دگرگونی جمله های شخصی از مراحل زیر می گذرد :

۱- مبتدا- خبر

۲- مبتدا- خبر پایان دهنده

بعنوان مثال : حکمونه تسلیم اولور جان و کونول (نسیمی)

۳- مبتدا- خبر جایگزین پایان دهنده^(۱۱)

بعنوان مثال : چوبان کپنگینی اوزلرینه آتدی... (کتاب دده قورقود)

۴- (تعیین - مبتدا خبر) (تعیین)^(۱۲)

ظرف (تعیین)

همین جدول ساخت جمله ارتباط عضوی اعضای تشکیل دهنده جمله با همدیگر مشخص می شود. مثلاً اوزلاشما را - ایداره اداره کردن فرض کنیم می فهمیم که جمله ها از نظر عضوپذیری

کلمات از ساختار ساده به ساختار با مقیاس وسیع سوق پیدا کردند. بنابراین در جملات شخصی ساختار تیپولوژی تشکیل دهنده اجزای جمله الاستیک می باشد. بطور کل این نوع جملات دارای کاربرد اطلاع رسانی هستند. و رفته رفته کلمات تعیین کننده در جمله ها به آن افزوده شده و ساختار فوق زبانی آن مشهود می شود. و در زبان ترکی آذربایجان آنچه که از طول تاریخ به بعد و در دوره های توسعه زبانی کلمات لازمه از زبان مردم به زبان جمله سازی رخنه کرده است بیشتر شده و حتی در آن تأثیر گذاشته است. در جمله های شخصی که در آثار باستانی نیز مشاهده می شود فاکتور سخنرانی که زبان قادر به آن بوده است نیز با علامتهای خاص خود قابل مشاهده است.

قبل از هرچیز باید گفت که ساختار جمله هایی که به روش فولکلور بیان شده است معمولاً تجزیه تحلیلش نسبت به جملات دیگر سخت تر است. به این نوع جملات در کتاب دده قورقود بیشتر برمی خوریم. مثلاً گلدین اول کیم، سولدوران سویدور، صباح دانجا یئریندن او رو دورار و... در کتاب دده قورقود ساختار معانی جمله فکر را بطور کامل بیان می کند و در اساس این جمله ها مبتدا و در ساختار آن مبتدا تابع وجود دارد و یک نوع منطبق دستوری در آن نهفته است.

اگر با بیان ژ.واندریسن بگوییم انسانها قبل از آنکه بنویسند فکر می کردند و این فکر کردن در کتاب دده قورقود قابل درک است یعنی وقتی جملات موجود در کتاب را مرور می کنیم می فهمیم که این جملات بیشتر بخاطر نوشته شدن نیستند بلکه بیان فکر هستند. که این نوع ساختار جمله در دوره عزالدین حسن اوغلو و داستان احمد حرامی کمتر برمی خوریم. چون ساختار جمله در کتاب دده قورقود با آنکه ساده است و از ساختار ساده نیز پیروی می کند ولی قدیمی تر است که این نوع جمله سازی در مراحل بعدی دچار تغییراتی شده است.

زبان ادبی این آثار تاریخی تقریباً در قرنهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۵ و ۱۶ از نظر تفکر و ترکیب کلمات ساخت جمله و نحوه ساختار و همگرایی کلمات بکار برده شده در جمله ها و همچنین تغییراتی که در آن بواسطه مرور زمان انجام شده است برمی خوریم که تقریباً در زبان شاعر شیرین سخن آذربایجان یعنی محمد فضولی به این نوع جملات که دچار تغییر شده اند برنمی خوریم. حتی در نمونه های ادبی اشعار شاعر عمادالدین نسیمی نیز به آن برنمی خوریم.

کتاب دده قورقود سرتاپا جمله های ساده است که با معیارهای خاص خود شکل گرفته است و از پیوند معانی جمله اول با جمله دیگر درک معانی متن مزبور راحتتر می شود. و ترکیب اصلی از

نحوه استفاده کلمات بصورت وحدت در معانی از آن استفاده شده است.

البته توسعه زبانی هر ملتی را با نگرش به ساختار جمله های آن زبان که در طول تاریخ مورد تکامل قرار گرفته اند می شود تشخیص داد. ساختار جمله هایی که بیان کننده اطلاع رسانی از نوع معانی آنها و همچنین انرژی نوشتاری که در محیط واقع شده آن داستانها موجود بوده است نشان می دهد که متن داخلی و عوامل دراماتیکی ایما و اشاره های موجود در جمله خودبخود نوعی عامل پیوند دهنده از نظر تکامل و کاتقوری مورفولوژی جمله به حساب می آید.

با مقایسه ساختار جمله در کتابهای زیر می فهمیم که :

۱- کتاب دده قورقود ، دوردو آتینا میندی، آردینا دوشدو ، ائوپنه گلدی

۲- شهدا نامه فریاد چیخاردی کیم، قارداشلار منا نه جفالار ائتدیلر و منی سنون قولوقوندان آییردوب سنی منوم فراقوما مبتلا قیلدیلار... (فریاد زدند برادران به من ظلم کردند مرا از خدمت به تو محروم کردند و به دوری از تو مبتلا شدم)

این جملات نشان می دهد که از نظر ساختاری زبانی جمله ها نوعی وحدت مورفولوژی وجود دارد که بدین منوال نیز پویایی و دینامیکی آنها مشهود است. ولی باز هم مطالعه آثار ادبی قدیم

نشان می دهد که از نظر گراماتیکی روند تاریخی در ساختار جمله باعث می شود که ترکیب کلمات و معانی تغییر کند.^(۱۴)

در جملات شخصی غیرمعین و شکل گیری آن نوعی معانی غیرمفهوم از نظر ذهنی بوجود می آید. معلوم است که این در افکار و یا در زبان و حتی هرچیز مدرن دیگری که جمله در آن رخ داده است غیرقابل انکار می باشد. برعکس خود جمله را نیز کامل می کند و معانی آن را پرمضمون می نماید. البته تشکیل جملات غیرمعین از نظر درک مفاهیم در طول تاریخ برای بیان افکار نوعی وحدت بین فکر و سخن بوده است.

مشاهدات علمی نشان می دهد که در کتیبه های قدیم ترکی مانند اورخون و یئنی سی نیز جملات غیرمعین با ساختار مخصوص بخود وجود داشته است. اگر ما این فرض را به حساب ساختار زبانی بگذاریم به این موضوع بسنده خواهیم کرد که این نوع جملات در کتیبه های تاریخی گل تکین و تونی کوک نیز وجود داشته است.^(۱۵)

در جملات غیرمعین شخصی که در بطن خود از گوناگونی فولکلوریک بهره مند شده است و ساختار جمله ها را متون ادبیات شفاهی تشکیل می دهد مانند ضرب المثلها و ... می توان در زبان ترکی آذربایجانی بیشتر به آن برخورد. مانند :

۱- قازا دندیلر (به غاز گفتند)

۲- قارتالا دندیلر (به عقاب گفتند)

۳- سیچانا دندیلر (به موش گفتند)

جملاتی که با این ترکیب و ساختار فولکلوریک است در نوبه خود به شکل جملات معین غیرشخصی نیز مشهود است. که از نظر معنا و مضمون و ساختار از طرف محققین مورد بررسی قرار گرفته که نشان می‌دهد این نوع جملات از معنی به ترکیب کلمات سوق پیدا کرده و قواعد دستوری آن از فاعل به فعل است. در کتاب دده قورقود نیز از این جمله‌ها یافت می‌شود. مانند ... گلنلر بیلدی کیم، بونلار اوغوز ارنلریندندیر.^(۱۶)

در کتاب دده قورقود به جملات غیرمعین شخصی برمی‌خوریم:

۱- بیر یازین بیر گوزین بوغلا یا بوغرای ساواشدیرارلاردی

۲- واردیلار باینیدیر خانین طویلسیندن اول ایکی آتی گتیردیلر

۳- بیرئین اولسون ، دیریسین بیلمدیلر و...

در مرحله پویایی و شکل‌گیری این نوع جملات از نظر اعتبار تکاملی یک نوع کارا کتر آماری وجود دارد که باعث می‌شود براساس توسعه قانون زبان جمله‌ها نیز از نظر شکل‌گیری و ساختار گرامری تغییر کرده و به طرف کیفیت سوق پیدا کند.^(۱۷)

در ساختار معانی کتاب دده قورقود و درک مفهوم و مضامین متن آن کتاب در می‌یابیم که شکل‌گیری جملات در این کتاب از

ساده به نوع زبان ادبی تمایل پیدا می‌کند. البته در داستان احمد حرامی نیز جملات شخصی غیرمعین وجود دارد. که این جملات نیز از نظر معانی و ترکیب کلمات و تحلیل پی‌درپی آن میل به جملات ادبی دارد. در تمامی آثار ادبی زبان ترکی آذربایجانی این نوع جملات مورد توجه و دقت قرار گرفته است.

در شهدا نامه اشعار کشوری، اشعار ختایی، اشعار حقیری به این نوع جملات برمی‌خوریم.^(۱۸) البته ناگفته نماند که جملات شخصی غیرمعین از نظر تاریخی آنقدر هم در مقیاس وسیع قادر به ارائه بیان معانی نبودند. اما در جملات شخصی عمومی که از نظر ساختاری کلماتی و ساختاری گراماتیکی و از نظر مفهوم و ایفای معانی نوعی شرطی شدن بین جملات اول را دارد که در اینجا نیز بودن شخص یک دلیل غیرانکارناپذیر است که پایان این جمله‌ها با نام شخص همراه است. که شخص در چگونگی شکل‌گیری جمله همچنین سیستم قانونمندی ساختار جمله تأثیر می‌گذارد.^(۱۹)

بیشتر ضرب‌المثلها معمولاً در این نوع جمله سازی قرار می‌گیرند که پروسه تاریخی در شکل‌گیری ضرب‌المثلهای زبان ترکی ادبی آذربایجانی از نظر فرم و ساختار تقریباً در قالب کتاب دده قورقود قرار می‌گیرد. چون در ضرب‌المثلها جملاتی با شخص معین وجود دارد که ضرورت آن نیز بیان جریان ساختاری جمله و بیان

معانی آن می باشد که در ادبیات بدیعی و تفکر معانی مورد بهره برداری قرار می گیرد.

در متریال تشکیل دهنده معانی تاریخ زبان ادبی آذربایجان محققین نشان می دهند که از نوع این جمله ها استفاده نشده است برای همین نیز بحث راجع به آن زیاد مهم نیست.^(۲۰) جملات شخصی عمومی از نظر روابط اجتماعی و روانشناسی و محیط شناسی بیشتر کاربرد آن جهت بیان مسائل عمومی بکار رفته است که از زبان شخصی جمله بیان گردیده است. مثلاً به این نوع جملات در بابورنامه برنمی خوریم.^(۲۱)

۱- شخص اول، در این نوع جملات خبر را شخص اول بیان می کند و از این نوع جملات در زبان ادبی آذربایجان وجود دارد.
۲- شخص دوم، در شکل گیری این زبانها شخص نسبت به دیگر اعضای ساختاری جمله فعالیتش بیشتر است و از نظر معنا و مفهومی و اتیمولوژی کارکرد خاص خود را دارد.

۳- شخص سوم، این جمله با ساختاری که شخص سوم بیان کلمات بعهدده اوست ساخته می شود. مانند الی ایله خمیر اووار (با دستش خمیر ریزریز می کند)

البته ساختار جمله در زبان آذربایجان شکل گیری تاریخی آن از قدیم الایام وجود داشته است که ما به این نوع جمله ها در کتیبه های تاریخی و آثار باستانی بجای مانده همچنین آثار ادبی مخصوص این زبان برمی خوریم.

زبان محمد فضولی شاعر نامی ترک زبان (آذربایجانی)

فضولی با چه زبانی نوشته است؟ امروزه از هرکسی بپرسی بدون قید و شرط می گوید ایشان در زبان آذربایجانی یا ترکی آذربایجانی نوشته است. ولی این آنقدرها نیز در فضولی شناسی متقن بحساب نمی آید. حتی بعضی ها به ترک بودن ایشان نیز با دیده تردید نگاه می کنند. و حتی به آذربایجانی بودن ایشان با دیده شک نگاه می کنند و حتی اصرار نمی کنند که ایشان به زبان ادبی آذربایجان نوشته است. زیرا زبان شاعر مربوط به قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی می باشد. که معمولاً زبان ادبی این دوره که فضولی به آن زبان شعر گفته است از محدوده تاریخی و مرزهای آذربایجان خارج است. برای درک و مشخص کردن کیفیت تاریخی زبان فضولی هم از نظر اتنوکلتورولوژی (قومی فرهنگی) و همچنین تیپولوژی و ساختار زبانی جغرافیایی باید به محیط زندگی او توجه کرد.

... در قرون ۱۱-۹ در ترکستان بخصوص در ترکستان شرقی اقوام ترک زبان وجود داشته و نویسندگان مشهوری هم از میان آنها

برخواستہ اند مانند محمود کاشغری البتہ در میان ترکها اقوام غیر ترک نیز بوده اند کہ براساس تمرکز فرهنگی و اجتماعی و همچنین تمرکز نوشتاری زبان واحدی بوجود آمده است.

و با توجه باینکہ ترکها در این دورہ اسلام را پذیرفته اند (محمود کاشغری اینچنین می گوید) و بہ مبلغین و مدافعین اسلام در جہان تبدیل شدہ اند. این وحدت تشکیلاتی قومی و اجتماعی در بسیاری از موارد بخصوص در زبان ادبی و زبان نوشتاری همچنین جملہ سازی این زبان خود را نشان می دہد...

قرون ۱۱-۱۰ بعد از ترکستان آنچه کہ زبان از نظر دستوری، معانی، فرم و اسلوب از شرق بہ طرف غرب در میان تمامی ترکان گسترش پیدا کردہ و در این میان کتابهایی مانند کوتادقو بلیق، عتبہ الحقایق و دیوان حکمت کہ در این دورہ بہ رشتہ تحریر درآمدہ اند را نام برد. البتہ ناگفته نماند تحلیل و تفسیر قرآن نیز بہ زبان ترکی در این تاریخ واقع شدہ است و زبان این اثر بہ ترکی اوغوز، قبچاق و کارلوق می باشد.

البتہ بہ شیوہ اوغوز اهمیت بیشتری دادہ شدہ است. اگر تجربہ نوشتاری زبان ادبی گوی ترکها از قرن ۱۰-۵ را در نظر بگیریم می بینیم کہ تجربہ زبانی براساس یک روند تاریخی فرهنگی و ایدئولوژی با کیفیت خاص ادامہ پیدا کردہ است.

این زبان دارای قدرت بیان موضوعات فلسفی را داشتہ البتہ در این مقالہ نیازی بہ توضیح آن نیست. لازم بہ ذکر است کہ در این بارہ و.رادلوو، س.ی مالوو، پ.م. مثلپورانسکی، ان.کونونووا، م.شترباک، ہر.تئیشئو بخصوص ع.جعفراوغلو کہ در این بارہ تحقیقات انجام دادہ اند اشارہ کرد.

زبان ادبی نوشتاری عمومی ترکها کہ در ترکستان شکل یافته بود تقریباً بعد از قرن ۱۳ میلادی در سہ منطقہ و بہ سہ صورت تظاهر پیدا کرد: ترکی شرقی، ترکی شمال غرب و ترکی جنوب غرب...

ترکی ترکستان شرقی یا بعبارتی ترکی شرقی دارای امکانات کارکردی خوبی بود. کہ این امکانات زبانی ہم بہ شمال غرب یا بعبارت ترکی قبچاق و ہم در جنوب غرب یا بعبارتی ترکی اوغوز تأثیر بسزایی داشت. آنچه کہ در ترکستان اتفاق می افتاد گسترش فرهنگی قومی ترکهای جاغاتای و کارلوق باعث می شد کہ محیطی بوجود بیاید کہ از نظر زبانی آنها دیگر مناطق را تحت تأثیر قرار بدهند. بنابراین می بینیم کہ تا قرن ۱۷ در منطقہ زبان نوشتاری اوغوزها، قبچاق ها نیز دارای خصوصیات زبانی کارلوق - اوغوز را داراست. در این میان آثاری چون خسرو و شیرین قطبی و گلستان صیف سارای و ترجمہ بابورنامہ نوایی، شجرہ تراکمہ ابوالقازی خان ہمگی تحت تأثیر زبان نوشتاری کارلوق -

جاغاتای می باشند که خصوصیات زبانی آنها تا قرن ۱۹ در شرق یعنی در ترکستان و از حدودهای آن کنار رفته و ترکی شمال غرب و جنوب غرب را نیز تحت تأثیر خود قرار داده است. اما زبانهای محلی تا حدی از سرعت تأثیر آن زبان را می کاستند. تا قرن ۱۴-۱۳ زبان نوشتاری عمومی ترکها یا بعبارتی زبان ترکی شمال غرب و جنوب غرب تقریباً مختاریت زبانی خود را محافظت کرده بودند. در شمال غرب ترکی محلی با ترکی قبچاق یعنی زبان مردم آنجا و در جنوب غرب ترکی اوغوز که زبان مردمی این نواحی بود بصورت متداخل توسعه پیدا کرد. گرچه ترکی شمال غرب (شرق اروپا، سواحل رود ولگا، نواحی اورال، همچنین مملوکا) نتوانستند مرتبه ادبی بودن زبان را آنچنان که لازم بود حفظ کنند در جنوب غرب (آذربایجان و آسیای صغیر...) توانست ترکی رایج را در حد زبان ادبی حفظ کرده و از آن استفاده نماید. می توان گفت بواسطه شاعرانی چون عمادالدین نسیمی و محمد فضولی این خط ادبی زبان ترکی هر روز بیشتر توسعه پیدا کرد. و باعث شد که شکل ادبی ترکی جنوب غربی بوجود بیاید که این زبان بنوبه خود با زبان ادبی نوشتاری فارسی و عربی به مبارزه برخاست.

ترکی آذربایجانی در آذربایجان و در آسیای صغیر زبان تبلیغ دین و فرهنگ اسلامی بود. برای همین نیز خصوصیات زبانی فارسی و عربی را نیز در خود احتوا می کرد. در حقیقت بصورت زبان سه

پایه ای درآمده بود. این زبان زبان عادی یک فرد معمولی نیست. یک زبان عادی نیز نیست. حتی طبیعی نیز بحساب نمی آید. این زبان با خصوصیات هنرمندانگی بوجود آمده و مهارت خاصی در بیان کلمات پیدا کرده است. این زبان ایدئولوژی الهی و انرژی خداوندی را در زبان انسان حاکم کرده است تا انسان بتواند راجع به خدا با آن حرف بزند. به این نوع زبان ادبی که بیشتر از کلمات ترکی فارسی و عربی استفاده شده است در دیباچه کتاب حدیقه السعدا که مولف آن محمد فضولی است برمی خوریم.

« لمینن تو لیللاه کیم ، فیرقه یی اهلی ایسلامه و زومره یی اصحابی ایمانه بو سعادت مویسسر و بو عادت موقررر اولوبدور کی، هر ماهی محرم تحدیدی مراسیمی ماتم ائدیب اطرافو جوانیییندن موتوجه جی دشتی کربلا اولورلار و اول توربتی شریفده بوقه - بوقه مجلس و محافیل قوروب تکریر وقایعیی کربلا یلا شهدا داغی موصیبتین تازه قیلیرلار...»

... با توجه به متن بالا می توانیم بگوییم از نظر فرم زبان شاعر ترکی جنوب غرب می باشد یا بعبارتی ترکی آذربایجان و آسیای صغیر می باشد. از نظر اصول زبانی می توان گفت که بسیار متخصصانه نوشته است. البته نمی توان گفت که این زبان ملی یک قوم یا طایفه یا ملتی است. چون زبان ملی منبع و خاستگاه خودش را دارد. چون از نظر علمی و نظری این زبان را زبان ملی

نمی‌توان محسوب کرد. پس برای چیست که فضولی شکایت می‌کند؟ که مولف آن پروفیسور توفیق حاجی اف است که من نیز با آورده‌های ایشان موافق هستم که می‌گوید شاعر بزرگ که گفته است زبان ترکی الفاظ کم دارد و زبان ناهموار است. من سعی کردم این زبان را هموار کنم. ولی باز هم فضولی این اتهام را به این زبان می‌زند. چونکه طرز بیان فضولی از حد یک زبان فراتر است... خداوند واقف کیفیت حال و عالم دقایق است، ای خدا که تو دقایق و افعال را می‌دانی و بجز تو کسی نیست که آن را بداند و مزاحم بنده شود، همه اطراف من و جوانب من پر از موانع و محدودیت است. از مرحمت و کرامت خود مرا بهره‌مند ساز که تو یگانه بیننده‌ای که ملک عظیم جهان در اختیار توست... می‌بینیم که زبان فضولی آنقدر قدرت بیان بالایی دارد که می‌تواند با خداوند خود به ارتباط بنشیند.

ای فیض رسانی عرب و ترک و عجم
 قیلدین عربی افصحی ... اهلی - عالم
 ائتدین فوصحایی عجمی عیسا دم،
 بن تورک زبانان ایلتیفات ائيله مه کم.

... سؤال می‌شود فضولی و بطور کل زبان ترکی آذربایجانی چگونه گسترش پیدا کرده است؟ و چگونه زبانی به این سطح رسیده است که هم زبان مردمی و دیالکت و داده‌های عمومی زبانی را در خود حفظ کرده است؟

بدون تردید زبان آذربایجانی موجودیت خودش را از قدیم حفظ کرده این زبان با کتاب دهه قورقود یک اثر حماسی را آفریده است حتی قبل از آن نیز تقریباً در قرون ۸-۳ ترکی قبچاق آذربایجانی نیز به حد کافی توسعه پیدا کرده بود ولی این ترکی نمی‌توانست با ترکی جنوب غرب به رقابت بپردازد. زیرا ترکی جنوب غرب چند عصر کارنامه تکامل تاریخ نوشتاری داشت و برپایه آن هر روز گسترش پیدا می‌کرد. زیرا افکار اسلامی مسلمانان را در شرق با این زبان بیان می‌کردند. هر شاعر مسلمانی که قلم به دست می‌گرفت مانند شاعر محمد فضولی سعی می‌کرد که به تمام کیفیتهای زبانی حاکم شود و می‌خواست که اثری ایجاد کند که بی‌نظیر باشد. او در اثر خودش به درگاه خداوند به امداد می‌رفت. آنقدر امکانات بیانی زبان توسعه پیدا کرده بود که می‌توانست با این زبان بگوید:

یا رب مسافر ره صحرای محنتم ،
 (یا رب من مسافر راه دلتنگیهایم)
 توفیق ائدیب بینا صیدقی رهبر ائت.
 (لطف فرما حقیقت به من نشان ده)
 سرمنزل مرادا یتتیر، سربلند قیل،
 (به اهدافم برسان و سر بلندم ساز)
 محروم قیلما، جومله مرادم میسر ات.
 (تمام خوشبختی‌ها را شامل حالم کن)

زبان ادبی آذربایجان در شمال و جنوب

تاریخ شکل گیری تفهیم زبان آذربایجان، کاملاطبیعی است که شکل گیری زبان آذربایجان بدون هیچ واسطه ای با تاریخ مرتبط است. با این وجود مراحل تفهیم زبان آذربایجانی بعدها در سالهای سی ام قرن بیستم به صورت پشت سر هم مورد استفاده قرار می گرفت.

همانطور که مشخص شده است، زبان آذربایجان یا ترکی آذربایجانی یکی از اشکال تاریخی و جغرافیایی زبان ترکی عامه است و لازم به ذکر است که سویه ها و شکل های مختلف و متفاوت زبان ترکی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم اساسا زبان ترکی نامیده شده است. بعد از اشغال آذربایجان شمالی به دست روسیه ترکانی که در رنگیوندا زندگی می کردند در منابع روسی اساسا ترکان زاقاقافازییا (قفقاز شمالی) و یا تاتارهای خود زبان ایشان طبق زبان آنها زبان ترکان زاقاقافازییا یا زبان تاتارهای

خود، در حال نامگذاری بود. همین شیوه و مدل نامگذاری شامل حال تمام ترکانی که نام خاصی ندارند می شود: ترکان سیبر یا تاتارهای خود، ترکان کریم یا تاتارهای خود، ترکان کازان یا تاتارهای خود، و...

عموما در حالی که منابع روسی (و به تبع آن منابع غربی) در حال تلاش برای جداسازی گویش ها و لهجه های ترکی هستند منابع شرقی طبق رسم و رسوم و قواعد همیشه در باره ی یک مجموعه ی کامل و یک زبان ترکی بحث کرده اند. و این در تصورات غرب و شرق با متفاوت بودن فهم زبان مرتبط می باشد. لازم به ذکر است که، بدون توجه به تلاشهای مختلف ایدئولوژی سیاسی، در طول قرن ۱۹ نه ترک شناسی علمی و نه در تفکرات توده ای اجتماعی، زبان آذربایجان به عنوان یک زبان مستقل شناخته نشده، و اساسا به عنوان گویش و زیر مجموعه ای از زبان ترکی عمومی به شمار رفته است. بنیانگذار ترکشناسی معاصر جناب میرزا کاظم در قواعد صرف و نحو عمومی اش از شیوه های آذربایجانی زبان ترکی بحث کرده است. و به دنبال آن در کتب قواعد صرف و نحو چاپ شده اش می توان گفت که همین قواعد ادامه پیدا می کند. مثلا: تا ماکاروو تاتارسکایا قرامماتیکا کاوکازسکوقو نارنچیپی پفلیس ۱۹۴۸، ل. ز. بوداقوو پراکتیچسکویی رکوودستو تورئسکوتاتارسکوقو آدئربیدژانسکوقو

نارئچییی موسکوا، ۱۸۷۵، اوچئبنیک تاتارسکو آذربید ژانسکوقو
نارئچییی سوستاولئنییی اوچتئلئم لوتدئلنییی، ووستو چنیخ
یازیکو و پری نووچئر کاسسکوی قیمنازییی میرزو عبد الخا
ئبکوم ویزیروویم سپب ۱۸۶۱.

به این ترتیب تا اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم، زبان آذربایجان
با مدل عینی تفهیمی لکن به صورت نمایشی مختلف که در پایین
ذکر شده ارائه شده است.

قافقاز زاقافقازیپا آذربایجان // تورک تاتار تورک-تاتار /// زبان و لهجه
اش در زمان جمهوری دئموکراتیک آذربایجان زبان رسمی دولت
فقط، زبان ترکی اعلام شده است. با این وجود با توجه به اسناد
روسی از اوایل قرن بیستم زبان ترکی آذربایجانی به صورت (تیور
کسکییی یازیک) زبان ترکی استانبولی (ترکیه) هم به صورت
(تورئسکییی یازیک) در حال نامگذاری بوده است

برای شناخته شدن زبان آذربایجان به صورت زبانی مستقل
،پروسه های اجتماعی و سیاسی پایین حائز اهمیت می باشد:

۱- در ارتباط با آشکار شدن اشتیاق و رغبت ملت آذربایجان در
مورد ایدئولوژی سیاسی مخصوص به خود و جدا سازی آن در
دنایای تورک

۲- تحت تاثیر ایدئولوژی سوسیالیستی سوئد، عمیق تر شدن همین
جدا سازی

۳- شکل گیری تفکرات دولتی

از اواسط سال سی ام به واسطه ی دیدگاه اختصاصی مرکز (مسکو
) مراحل ارائه ی زبان آذربایجان شروع و به کار گرفته شد. همین
دیدگاه در چنان شرایط مرکب اجتماعی و سیاسی ارائه شده است
که بحث در مورد چگونگی عکس العمل اجتماعی جمهوری
مشکل است. اما از اواخر سالهای دهه ۸۰ و اوایل سالهای دهه ی
۹۰ تعویض زبان ترکی با زبان آذربایجانی همانند حادثه رئپرئسسیا
شروع به ارزش گرفتن کرد اما با این وجود در میان جمعیت
آذربایجان با سرد شدن عملکرد احتیاطی سوسیال دیگر اعتراض
های مربوط به مراحل ارائه زبان آذربایجان که تاریخ بزرگ
کاربرد ی دارد رفته رفته ضعیف شد.

زبان آذربایجانی که خواه در شمال و خواه در جنوب نمایانگر می
شود یک زبان است. اما مابین شکل ادبی زبان آذربایجان در شمال
و شکل ادبی زبان آذربایجانی در جنوب فرق های معینی وجود
دارد. هدف کاوش ها عبارت است از آشکار کردن این
فاکتورها، تشکیل بودن آنها و همینطور عمومی کردن نگرش های
رایج.

همانطور که گفتیم، در قرن ۱۷ و ۱۸ احتیاجات معنوی زبان ادبی
ملی را خلق کرد به این ترتیب خلق شدن زبان ملی تاریخا سبب

سبقت از تشکل ملی شد. به خاطر همان در ربع اول قرن ۱۹ بدون توجه به مجبور بودن مردم آذربایجان به زندگی در دوول دارای سیاست ها و رویه های مختلف از زبان ملی و ادبی در کیفیت بالا استفاده می شد. وجود موضوعات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و مدنی و (همینطور یکسره بودن این موضوعات) امکان به اختصاصی شدن این شکل و فرم نمی داد.

تحلیل مادی موجود نشان می دهد که در آذربایجان جنوبی شکل زبان ادبی با آذربایجان شمالی هیچ گاه از لحاظ کیفیت فرقی نداشته است

وقتی به فرق های مربوط به نقش تضادها می رسیم در این ها بیشتر عوامل وابسته به زبانشناسی مشروط به حوادث رخ داده ی اجتماعی و سیاسی می باشد. یعنی به زبان ادبی و ملی مربوط نمی شود.

در نیمه اول قرن ۱۹ در هر دو طرف شمال و جنوب امکانات تضاد زبان ادبی و بدیعی مطابق پیش بینی می باشد. و از طرف دیگر شیوه های کلاسیک ادامه پیدا می کنند:

از اهل دنیا روی برگردانده و از هر چیزی که هست چشمانم در جستجوی نعمت به دنبال رزاق بی همتاست از طرف دیگر روشها و شیوه های ملت:

نباتی بدون تو دنیا را نمی خواهد

عزت و حرمت و شوکت و شان و مقام نمی خواهد
دیگر بر هیچ باور ندارد

که یکسره وارد آن میدان بشود یا نه

ابوالقاسم نباتی از اواسط قرن ۱۹ در قسمت شمال جان گرفتن زندگی اجتماعی و سیاسی امکان تضاد در زبان ادبی را گسترش داد. در نتیجه فعالیت های پشت سر هم م.ف آخوند آشکار سازی جزئی بدیعی و علمی همینطور توده گرایی و عوامگرایی قدرت می گیرد.

با به میدان آمدن دومین روزنامه زبان ادبی به صورت توده ای تبلیغ می شود. شیوه ی توده گرایی و عوامگرایی امکان واقعیت گرایی مداوم را فراهم می کند.

شیوه های علمی بوجود می آید طبق تصرفات شخصی حسن بی زرداری (زبان مقاله هایش را به یاد آور) فاکتورهای نشر شیوه ی اسمی خودشان را نشان می دهند. و هر چه که قابل تدریس است نشر می شود. همینطور در جنوب حاکمیت شیوه های بدیع در نیمه اول قرن ۱۹ در نیمه دوم هم موجودیت داشته و ادامه پیدا میکنند. به این ترتیب در زمانی به اندازه ی نیم قرن، آشکار سازی تضادهای زبان ادبی جنوب نسبت به شمال نسبتا عقب مانده است. در پایان قرن ۱۹، مخصوصا حوادث اجتماعی سیاسی صورت گرفته در اوایل قرن بیستم این تفاوت ها و تضاد ها را به صورت معین از میان بر می دارد. اوایل قرن بیستم در تاریخ ملتمان دوره

ی درک ملی خویشتن است در نتیجه آشکارسازی کاپیتالیزم، قطعی شدن مناسبات اجتماعی مشاهده می شود. مباحثات زبان ادبی به صورت مباحثات سیاسی در می آید. از اواخر قرن ۱۹ با اکتشاف صنایع نفت در باکو به نیروی کار احتیاج پیدا می شود که از هر کجای سرزمین، همینطور از جنوب برای کارکردن در معادن نفت می آیند. در نتیجه در زندگی ملت نقش سیاسی و اجتماعی باکو به حالت غیر قابل پیش بینی ای افزایش پیدا می کند. این مساله در جای خود، در همان زمان بعد از نیم قرن فاصله برای ارتباطات اساسی شرایط مساعد می شود. طوری که در اوایل قرن، در معادن باکو به اندازه ی صدهزار نفر کارگر ایرانی کار می کرد. و ترکیب آنها تند تند عوض می شد. یعنی جنوب به صورت مداوم با انسانهای دنیا دیده تامین می شد. باکو میدان مبارزه احزاب مختلف متشکل از جنوبی ها بود. حزب (عدم مرکزیت مساوات) با حزب (آذربایجان جز لاینفک ایران)، همینطور حزب (استقلال ایران و اتحاد اسلام) با هر دو حزب درگیر می شود، و در بینشان درگیری فکر و عقیده ایجاد می شود. حزب عدالت به مبارزه انقلابی فرا می خواند و با تدابیر مدنی و توده ای روزگار می گذراند، و کارگر جنوبی را به زندگی اجتماعی می کشاند.

تابع کمیته ایالت آذربایجان شده و این حزب بلاواسطه از تبریز اجازه ی فعالیت گرفته و تبلیغاتچی های خویش را به آنجا می

فرستد. اسناد حزب عدالت هم به زبان فارسی و هم به زبان آذربایجانی تهیه می شد.

مبارزات سیاسی و اجتماعی ملی به دوره ی شناخت و درک خویش در شمال محدود نشده بلکه جنوب را هم احاطه می کند. به این ترتیب در نوبه ی خود می توان گفت مدافع یکپارچگی ملت است. یعنی اگر وظایف بزرگ به صورت ناگهانی بر عهده ی ملت گذاشته شود، شمالی ها به یک نوع و جنوبی ها به نوعی دیگر با آن وظایف روبرو می شوند. مساله زبان ادبی هم از همین موقع حل می شود...

در جنوب جان گرفتن زبان رمانتیک غنایی (این طرز ارائه در اشعار میرزا علی سبقه الاسلام، سهیلی تبریزی، محمد علی صفوت و سید سلماسی مشاهده می شود) و یا زبان ناشی تنقیدی به چشم می خورد. آن خصوصیتی که در شمال به کمک خط مشی (ق. ذاکر، ص. شیروانی، م. صابر) به تدریج به دست می آید. در جنوب در اوایل قرن بیستم به صورت ناگهانی خویشتن را نشان می دهد. (برای مثال دقیق بودن در زبان و بیان جابر عسگرزاده باغچه بان کافی است: این جا هر سه طرز ارائه را شامل می شود) میرزا علی خان لعلی، میرزا محمد ماراغی، میر عبدالحسین خان تبریزی، علی اکبر دهخدا، ملا عباس زنوزی مانند ادامه دهندگان روش بیانی ص. شیروانی (در طرح رئالیست) جلب توجه می کنند. در همان زمان سید رضا صراف زاده از راه می رسد، در زبان

شعر بیدار شو وقت سحر او، این همه موضوع نقد وجود دارد. این همه خواب، می‌پوسی، چه اندازه غفلت، صد سال است خوابیده‌ای، چشم‌هایت را باز کن، تکان بخور، همسایه‌هایت تو را کتک می‌زنند، هر کس بخوابد خورشید حذر می‌شود، عرق کردی تکان نخور سردت می‌شود، لحاف را روی سرت بکش، بدنت خیس عرق است (به ریشه دار بودن نوشته‌های نقد توجه کنید) غیرت لازم نیست، قدر نفهمی ات را بدان و س...

در اوایل قرن بیستم در آشکارسازی و به کارگیری نقد در زبان ادبی و بدیعی میرزا علی معجز شبستری نقش بزرگی را بر عهده داشت، او با پیوستن به شیوه ملا نصرالدین این شیوه را غنی‌سازی کرد، پتانسیل ارائه نقد را افزایش داد. کمربند کلفتی به کمرت، تسبیح را کنار بگذار، حوری با تو نمی‌خواهد حتی اگر هزار سال بی شوهر بماند، کله پر مو غر زن، برای هر کسی غیرت به دست نمی‌آید. چیزی در دهان دیگران گذاشتن و ملت را خانه خراب کردن، بی سرپناه کردن، نسبیه گرفتن، غیرت به خرج دادن و اگر ما حیا داشته باشیم دماغت را پاک کردن. و برای بیان زبان نقد م.م شبستری به تحقیقات تکه تکه سجوی محلی رجوع می‌شود:

پاتووا، وئرورخ، سالمیری، رشبیر (رنجیر)، جووقلاماق (جوچرمک)
قیخماق (قیرخماق) ممکن است ولی چنین تنقیداتی هرچند به اندازه‌ای نباشد که روی شکل ادبی تاثیرگذار باشد، همانطور که در

زبان و بیان صابر موجود است دارای حالت ثابت می‌باشد. م.م شبستری برای معاصر کردن ابزار کلاسیکی مضمونی تلاش می‌کرد و این تلاش اگر چه زیاد موفق هم نباشد در هر حال دارای فایده‌ی معینی است.

ساقیا باده‌ای به پسران جمهوریت بده
اهل وطن تشنه‌اند به شهید صبای جمهوریت

در افزایش موارد ارائه‌ی نقد ادبی و بدیعی، نقش بایرامعلی عباس زاده (حمال) جلب توجه می‌کند. شخص حمال ارائه‌دهنده الگوی بکارگیری صبورانه سخن با اضافه کردن حداکثر صداقت به شکل ادبی نمایش یا با آشکارسازی ناشیانه نقشش را ارائه می‌دهد: سر تراشیده، بازوی قوی، ظلم و ستمی که سر سفره ملت گذاشته می‌شود، تسخیر مملکت با استفاده از جنگ، یراق زدن بر سر، بالا رفتن از تخت، و رسیدگی به چمنزار و مرتع، در زبان حمال عناصر محله‌داری میتوان گفت که اتفاقی نیست. (از م.م. کاری متفاوت است) این موضوع با سفر باکو او و علاقه مند شدن به محیط زبان ادبی مرتبط است. در اوایل قرن بیستم شهر باکو فقط مرکز صنعتی کشور نبود، مرکزیت مدنی کشور هم بود و زمینه‌ی سوسیال بودن زبان ادبی را تشکیل می‌داد. طرز ارائه‌ی تنقیدانه‌ی شیوه‌ی بدیعی در جنوب، و در شمال رسم و رسوم تعیین شده و به حساب آمده و همانند اتفاق خارجی منعکس نمی‌

شود. همینطور آماده شدن موارد تنقید سکون اشتراک زبانشناسی را نشان می‌دهد. زبان نثر به عرصه درآمد در شمال، مال جنوب هم محسوب می‌شود. اما نمونه‌های زبان نثر در خود جنوب می‌توان گفت که خلق نشده است.

نویسندگان آذربایجانی مانند (میرزا عبدالرحیم تالییوو و زین العابدین مراغه‌ای فارسی می‌نویسند) با استناد کردن به تمام دلایل و رسم و رسوم موجود همینطور کارهای مربوط به نشریات ممکن است در تنگنا قرار گیرند. در اوایل قرن بیستم افزایش ارگانهای مطبوعاتی در شمال امکان ارائه‌ی روش توده‌گرایی و عوام‌گرایی را افزایش داد. پروسه‌ی درجه‌بندی سیاسی از بین رفته، تشکل زبان توده‌گرایی بدیعی، توده‌گرایی علمی، توده‌گرایی سیاسی ایجاد می‌شود.

با فعالیت میرجعفر پیشه‌وری در توده‌گرایی بدیعی و سیاسی گذشته در ساحه زبان جلب توجه می‌کند. در روزنامه حریت زبان مقاله‌های چاپ شده توسط مولف تا به امروز، به عنوان یک نمونه و مثال باقی مانده است.

مثلا دقت کنیم: انسان معطل مانده که چه بنویسد، قلم برداشته و چگونگی رشادت خرج کردن ژاندارم‌ها و گارد ویژه را در کشتار کارگران ایرانی بنویسد، در این صورت هم جزای شکننده ۶ساله پذیرفته شده در پارلمان به فکر و ذهن می‌آید.

مبارزه‌ی احزاب مختلف سبب پر رنگ شدن زبان توده‌گرایی سیاسی می‌شود، در همان زمان شیوه‌ی رسمی در اسناد این احزاب میدان وسیعی را برای فعالیت به دست می‌آورد، روشهای درسی زبان مادری که در اوایل قرن ۱۹ به عرصه آمده در تبلیغات زبان ادبی عملکرد موهومی را دارد. در جنوب روش درسی (زبان وطنی) میرزا حسن رشیدیه مشهور بود، او در مکتبخانه‌ای که به راه انداخته بود، بدون توجه به سختی‌ها، زبان مادری را تدریس می‌کرد، همینطور ج.ع. باغچه‌بان طرز ارائه‌ی صابر نزدیک به سبک ارائه‌ی نمایش است. برای بچه‌ها در زبان ساده (یک مقدار هم در طرز ارائه‌ی فولکلور و فرهنگ) شعر می‌نوشت. (توانایی او در این زمینه را می‌توان با فعالیت‌های (ع.ا.صحت و یا خود آ.شایقین) مقایسه کرد. مثلا:

اوخور قوشلار، بولبوللر

پرنده‌ها و بلبل‌ها می‌خوانند

آچیپ باخچادا گوللر

(گل‌ها در باغچه باز شده‌اند)

یاشیلاییب سونبوللر

(و سنبل‌ها سرسبز شده‌اند)

صبح آچیلیب، جان اوغلوم

(ای جان دلم، پسر صبح شده)

آییل اویقودان، اوغلوم

(از خواب بیدار شو پسر)

در زبان ادبی و بدیعی عناصر ترکی عثمانی در اوایل قرن خود را نشان می دهند. ص. گیلانی همینطور س. سلماسی به این صورت یا به صورتهای دیگر عناصر ترکی عثمانی را استفاده می کنند.

شاد اندیور کونلومو اخبارینیز

(خبرهای شما، قلب مرا شاد می کند)

میلتی تبریز خدا یارینیز

(ای ملت تبریز خدا یارتان باد)

(ص. گیلانی)

...شو سوز آه... یا لانمیش، بو بیر خیانتدیر.

(...این حرف آه... دروغ است و این یک خیانت است)

چکیل، چکیل امنی آلداتما!... ایستم مطلق.

(دور شو، دور شو! مرا گول نزن!... به هیچ وجه نمی خواهم)

(س. سلماسی)

اما این علاقه به اندازه ی شمال پر دوام نبود. در شمال بعد از غلبه ی حاکمیت سوئد، در دوره ای به اندازه ی ۲۵ سال. یک دوره با سرعت آشکار سازی صورت می گیرد. پروسه ی نگرهبانی از زبان از بین می رود، الفبا عوض می شود. مسائل مربوط به اصطلاحات روی قاعده و قانون در می آید، در جنوب به مرور نقش اجرایی زبان فارسی قوی تر می شود، کار به آنجا می رسد که رسم و رسوم زبان ادبی در خطر فراموشی قرار می گیرد، در نیمه دوم قرن

۱۹ تفاوتهای ایجاد شده مخصوصا در سالهای بیستم قرن بیستم عمیق تر می شود، در شمال روشهای مختلف زبان ادبی، کامل تر می شود، در جنوب حتی در اوایل قرن بیستم با موفقیت مخصوصی دست نیافتنی می شود.

مبارزاتی در زمینه ی موفقیت های موجودیت زبان ادبی و بدیعی صورت می گیرد. میر مهدی اعتماد (ناطق)، رئالیست، حبیب ساهر، به محافظت از رسم و رسوم زبان رمانتیک تغزلی نزدیک می شود، و فرهنگ ارائه ی متوالی را نشان می دهد.

ح. ساهر به خاطر خصوصیات کنجکاوانه اش، جلب توجه می کند، در زبان دو طرز بیان عناصر فولکور به چشم می خورد. بعدها این عناصر در جنوب به کار می روند. همینطور در شمال دستور شیوه ی بدیعی به نمایش های سجوی زمان تبدیل می شود. به این ترتیب ح. ساهر یکی از تلاشها و روشهای زبان ادبی و بدیعی را معین کرده است. دقت کنیم:

مادر من یک زن متوسط القامه است

دارای موهای سیاه، و از طایفه ی بیات است.

سخن می گوید. می خندد و یک خانم پرهیا هو است.

جلیقه های، زنجیره دار می پوشد

قصه نوش آفرین را می گفت

یا اینکه:

من سرزمینم را به بیگانگان نفروختم

هدیه نگرفتم و خاندانم را رها نکردم
در رختخواب مخمل ابریشم نخواهیدم
قادر (خدا) بر من شربت تلخ خوراند
و دشمن مرا به خاندان و ایل بیگانه تبعید کرد
یا اینکه:

ای اسب کهر، نعل پولادینم
مرا در راه تنها نگذار
صبحدم زمین روشن می شود
و باد آهسته آهسته می وزد

(مقایسه کنید: سالقوم سالقوم، دان یئلری اسدیگینده... کتاب دده
قورقود)

ح. ساهر از م.م اعتماد شکل ادبی را با دقت فراوان و به گونه ای
متفاوت، انتظار دارد. در زبان م.م اعتماد هم فاکتور های گفتاری به
شکل تصادفی هستند: گورمورو، بیلمزله، اولووس، اما در همان زمان
شکل متقابل اینها را هم به کار می گیرد: گورمور، بیلمزله، اولوروس.
در سالهای جنگ جهانی دوم در جنوب شرایط برای جان گرفتن
زبان ادبی مساعد می شود.

غلبه حوادث ۲۱ آذر (۱۲ دئکابر بر سال ۱۹۴۵) در جنوب سبب
به کار گیری زبان آذربایجان همانند زبان رسمی و قانونمند شدن
آن می شود، در این زبان مدارس و مکاتب به وجود می
آید، دانشگاه تشکیل می شود. اما هجوم شوونیزم فارس این امکان

را به همراه نتایج در بر دارنده اش از میان بر می دارد. در سالهای
۱۹۴۱-۱۹۴۶ زبان ادبی و بدیعی فعال در جنوب با زبان فعال در
شمال برای همپایه شدن تلاش می کند. تازگی در ارائه حس می
شود. یه عده از حاملان زبان ادبی و بدیعی بعدها به شمال کوچ می
کنند. و طرز ارائه ی آنها برای محیط جدید تاثیرات غیر عادی
نمی گذارد. از لحاظ ماهیت پروسه ی طی شده ی زبان ادبی
، بدیعی واحد روشن می شود. حوادث اجتماعی و سیاسی سبب
تحرك و نیرومند شدن شیوه ی توده گرای سیاسی می
شود. هدف اساسی آگاه کردن مردم، به باور و ایمان رساندن و
سوق دادن و هدایت مردم است. ارائه ی تاثیرگذار هر روز طبق
نیاز، تطبیق می یابد، م.ج پیشه وری این طرز ارائه را اینچنین بیان
می کند: بر حسب اعتقادمان، شیوه نوشته باید طبق صحبت و فهم
ملت ادامه پیدا کند. مقصد ما مسابقه ی ادبی نیست. بیداری مردم
و نشان دادن حقیقت به شکل آشکار به مردم است. به خاطر همان
ما لزوم نگهداری کلمات عربی و فارسی پذیرفته شده و مستعمل
از طرف مردم را حتی اگر موقتی باشد انکار نمی کنیم. اما باید آنها
را با قواعد زبان خودمان تطبیق داده، به حالت برآورده در بیاوریم.
عربی همینطور فارسی در زبان مطبوعات، حقیقتا بسیار استفاده
می شود. برای نمونه مراجعت به شماره های روزنامه آذربایجان در
سال ۱۹۴۵-۱۹۴۶ کافی است.

با این وجود، طبق گفته‌ی م.ج. پیشه‌وری، که چنین سخنانی به درک متن خلل جدی وارد نمی‌کند. شیوه‌ی توده‌گرایی سیاسی، اصطلاحات سیاسی، اجتماعی اساساً اگر مطابق شمال باشد هم، در جاهای معینی فرق می‌کند، و این مساله بلاواسطه به شرایط موجود بستگی دارد. یعنی صاحب‌حداکثر اساسهای زبان‌شناسی و گرامر است. مثلاً برای زبان توده‌گرایی م.ج. پیشه‌وری اصطلاحات اجتماعی و سیاسی پایین به طور شخصی موجود است: فرقه، قانون اساسی (همزمان اساس قانون)، انجمن، فرهنگ، مامور، طبقه، مشروطه، آزادیخواه، وزیر خارجه، استبداد، علمدار، ضددموکراتیک، مخالف، ترقیت، افسر، شورش، امنیت، ارباب، رعیت، روزنامه، مملکت، کارگر، جلسه، کنگره، مرامنامه، وکیل مجلس، اعلان حرب، انتخاب، بخشنامه، بازرگان و سایر واحدهای اصطلاح‌شناسی، قید شده در شمال به طور اساسی در اوایل قرن بیستم در زبان مطبوعات به کار گرفته شده بود به طوری که از لحاظ این نگرش جنوب ۲۰ الی ۳۰ سال دیر کرده است. چونکه آن مسائلی که در اوایل قرن در شمال مورد مذاکره قرار گرفته بود در جنوب در سال ۴۰ مورد مذاکره قرار می‌گیرد. س.ج. پیشه‌وری در اکتبر ۱۹۴۵ اطلاعات می‌دهد: مساله موهوم و اساسی مانند مرامنامه کوتقرئیمیز را در زبان مادریمان مذاکره کرده و نشان داد که، همانطور که زبانمان، زبان شعر و ادب است، برای حل مسائل دولتی، اجتماعی و سیاسی در درجه بالایی

زبان کارآمدی است. زمانی که در مورد کارایی زبان بحث می‌شد طرز ارائه‌ی بدین شکل در نظر گرفته می‌شد:

همراهان و هم‌فرقه‌ای‌های فعال در روستاها و شهرها در مرحله‌ی اول تبلیغات گرو، در مرحله‌ی دوم نگرهبان تشکیلات شده برای جمع‌آوری مردم حول فرقه و برای اجرای مقصد بزرگمان باید تلاش کنند. آنها باید بدانند که کار رئیس و رهبر فرقه انجام کار امام جمعه‌های قدیم نیست. سری تاکتیک‌های ایجاد شده به اندازه‌ی کافی معاصر است. این همانطور نزدیک به آنچه هست که در شمال است. نسبت به رویه‌ی آشکار سازی یک قدم هم عقب‌مانده، بلکه جلوتر هم هست. در زبان توده‌ای سیاسی عناصر محله‌داری، می‌توان گفت که به کار نمی‌روند. غیر از یکی دو نمونه: ممنوع، نجات، عقب‌ماندن (خلاص شدن‌هایشان) (آرزو کردن)، آرزوی مجبور کردن مردم برای زندگی تحت حاکمیت شما اگر فرومایگی نیست پس چیست...!

در اصل، در این‌ها نقش محله‌داری داشتن هم شرط است، این‌ها از نقش محله‌داری، در آمده یک مدت به نمایانگر شفافسازی تبدیل شده بودند. به این ترتیب با کم‌رنگ شدن توجه به شمال (بدون شک با توجه به روند پیشروی در جنوب) پروسه‌ی برابری جهت و سویه‌ی استفاده از زبان ادبی در دو منطقه به کار می‌رود، اما در هر بار جلوی این پروسه قطعاً گرفته می‌شود. در جنوب کاراکترهای اختیاری، در زبان آذربایجانی استفاده می‌

شوند (یعنی زبان رسمی نیست) اما تدابیر قطعی نمی‌توانند مانع ورود آن به روند زندگی شوند.

از سال ۱۹۴۶ در جنوب کهنه‌گرایی حاکم می‌شود، امید مردم برای دستیابی به آزادی از بین می‌رود. به این ترتیب برای بار سوم شرایط برای ایجاد فرق در بین شمال و جنوب در کاربرد زبان ادبی فراهم می‌شود.

در سال ۱۹۷۹ انقلاب ایران پیروز شد و جمهوری اسلامی ایران به وجود آمد و به این ترتیب در داخل سرزمین به صورت پشت سرهم تشکیلات اجتماعی که دارای روحیه‌ی دموکراتیک مختلفی بودند بوجود آمدند. در اینجا و آنجا اجتماعات برگزار شد و جمع‌ها گرد هم آمده، روزنامه و ژورنالها چاپ شد. در آذربایجان جنوبی، جان گرفتن زبان ادبی و مدنی در بیان حادثه‌ای شامل بخش‌های مرکب در نظر گرفته می‌شود، زودتر از هر چیز در این معنا که ترقی مدنی ادبیات مانند قسمتی از ترکیب بلا واسطه‌ی ترقی ملی خودش را نشان می‌دهد.

بعد از انقلاب اتحاد نویسندگان آذربایجان جنوبی شکل گرفت، ارگان ادبی اتحاد تبریز (ستاره) و ارگان ادبی اتحاد تهران (خورشید) شروع به چاپ کرد. کتابهای ساوالان، قشم قلندر، مفتون علی و حبیب فرشیاف، بهمن زمانی چاپ شد ژورنال‌ها، روزنامه‌ها، (دده) قورقود، وارلیق، چنلی، بئل، آذربایجان، کور

اوغلی، اولادلار یوردو، آراز، یولداش، بیرلیک، اینقلاب یولوندا خالق سوزو رونمایی شدند.

بعد از انقلاب موضوع اساسی ادبیات خلق شده در جنوب موضوع انقلاب است. انقلاب تفکر ادبی و مدنی را به شدت تکان داده و مردم بودنشان را در دوره‌ی تغییرات بزرگ حس کرده‌اند و نتوانستند هیجانات خویش را پنهان کنند و نفس عصیانکاری وارد ادبیات شد. خلاصه من حرفی دارم من هم انسان هستم.

زبان دارم، ملت دارم، سرزمین و خانه دارم
مانند قارچ از روی زمین سر در نیاورده‌ام
انسان هستم. حق دارم، ایل و تباری دارم.
این سخنان سهند محصول تفکرات انقلابی اوست. این سخنان را کسی نمی‌تواند بزند که ماهیت حوادث ایجاد شده را حداقل در این سطح یا دیگر سطوح درک کرده باشد.

از چشمه‌های آب سرد
و از ساقه‌هایی که برگهای سبز دارند
و از گونه‌هایی به رنگ لاله
از لبهایی که از آنها عسل می‌چکد
برایتان سوقاتی آورده‌ام

والح

چنان با طبیعت زمان انقلاب وابسته است که چنین تفکر و

احساس وحدت گرایي تغزلی و ارائه دهی و در همان زمان به این
تفکر وحدت گرایي تغزلی حس وطن پروری حاصل از رندی
انقلابی را اضافه کنیم
از هاجر قوچ نبی
از هنر ستار خان
از شهر شهریار
برایتان سوغاتی آورده ام
انقلاب بیان سخت سخن را هم آموخت. دده قدرقود در کتب
خویش اعتراف می کرد که:

همانطور که می دانید، در طی سالیان دراز در حالی که زبان و
مدنیت ما در دست جلادان قاتل خون آلود می شد و دوران بنسپار
سختی را سپری می کردو در مدت ۵۰ سال رژیم پهلوی زبان
فارسی را به اجبار به حلق ما فرو می کرد، زبان ترکی را انکار می
کرد.

این مساله شبیه این است که ، ۵۰ سال ، مدنیت ، ادبیات ، زبان تو را
انکار کنند و تو نتوانی چیزی بگویی، و حرفهای پنجاه ساله را در
یک روز بیان کنی. تفکر ادبی - بدیعی همینطور علمی جوشان
انقلاب حرفهای پنجاه ساله را بیان کرد. روزنامه چنلی بتل بعد از
انقلاب می نوشت: سالهاست که علاوه بر فشار امپریالیسم و
نیروهای استعمار داخلی ، ملت آذربایجان زیر گامهای ظلم ملی
لگدمال شده اند، این مشکلات چه به اقتصاد آذربایجان و چه به

مدنیت آذربایجان ضربه های بزرگی زده است. و راه آشکارسازی و
تکامل آن را سد می کرده است
جوشش انقلابی طبق خصوصیات سخن شناسان قوی بوده
، همانطور که شاعران جنوب نفرت خویش را نسبت به شاه پنهان
می کنند.

شادیهای قلبی خویش را فوراً اعتراف می کنند.
ملت ما با دشمن با قاطعیت جنگید.
در همه حال هر لحظه عشق به وطن در ایل و تبارمان فوران می کند
نوری تابید و دنیای تیره و تاریک را روشن کرد
غنچه ها باز کرد، گلهای
پژمرده مان سرخ شد
همه قیام کردند و بندهای اسارت را از هم گسستند
همت کردیم زنده باد ایل و تبار آزادی طلبمان

(احد)

یا اینکه
خواست تا زبان مادریم را عوض کند
و ایل و تبار مرا از بین برد
و اجازه نداد هیچ سالی بر من خوش بگذرد
تاریکی بر دیار ما حکمفرما شد
و به مردم من هر روز یک زخم زدند...
رضا خان مرد و پسرش هم فراری شد

و در سرزمین من باز گل و شکوفه ها باز شدند
و بر سرزمین من خورشید تابید
حقیقت درخشید و قاتل نیست شد
دارایم ماند، و ناحق هیچ شد

(وولقان)

همانطور که دیده می شود، طرز ارائه چندان هم معاصر نیست (چنین حالات ابرازی را س. رستم در سالهای بیستم به کار برده بود، با زبان (المدن تشه یه) مقایسه کن). ولی در مضمون خواسته های روز، طرز فکر روز و مبارزات روز جلب توجه می کند.

مضمون انقلابی بر حالات موجود ارائه مطلب چیره گشت، تفکر حرکت مدنی و حرکت و جنب و جوش را به همراه می آورد. لازم است با ملاحظات م. ابراهیم اوو تا آخر کنار آمده که در زمان استبداد در جنوب زبان و ادبیات آذربایجان خاموش نشود و ضعیف نشود که این امر یکی از منابع غنی خلاقیت ملت شده بود. در اصل نه ادبیات امروزی آذربایجان جنوبی، و نه زبان ادبی موجود در آذربایجان جنوبی، را جدا از خلاقیت ملت نمیتوان توضیح داد.

نمونه های ایجاد شده از مطبوعات خلق در آذربایجان جنوبی را به صورت پشت سر هم چاپ کرده اند. دده قورقود در این زمینه فعالیت بزرگی انجام داده بود. قسمت های معین از فاکتورهای

امروزی در آذربایجان جنوبی در ادبیات امروزی همان خلاقیت ملت می باشد، به این معنا که در جاهایی که از همان قسمت می باشند، روشهای فردی مولف به عنوان یک قانون دیده نمی شود، عناصر، شیوه ی ارائه ی فولکلور در حالت ماکسیمم بسیار، و در درجات بسیار بالا می باشد، ادبیات آذربایجان جنوبی همیشه ادبیات وطن پروری است. انقلاب این موضوع را قوی و قوی تر کرد. عشق به وطن چنان مهری را به جان من افکنده، که این محبت رنگ و حرارت را به خون من هدیه می بخشد...

خالقان ادبیات آذربایجان جنوبی با امید، حتی اگر به صورت دقیق تر بیان شود با باور بسیار عظیمی به آینده، نوشتند و خلق کردند. هیچ شکی به این مساله نیست که در ایران و در آذربایجان جنوبی بر عکس قشر پر امید طبقات انقلابی هم برای نشر و فکر خویش از کتاب و مطبوعات کمک می گیرند. اما آنها مالک قدرت محو افکار روشن نیستند.

دوایر شوونیست ایران چنین تفکراتی را در ذهن داشته اند که، آذربایجانیهای کنونی ریخت و پاشهای به هم ریخته و به جا مانده از مغولان هستند، یا اینکه خود فارس ها هستند که از طرف مغول ها به زور ترک شده اند. دده قورقود در قبال این تفکر می نویسد: ما ریخت و پاشهای به جا مانده از مغولان نیستیم، صدها سال قبل از اینکه مغولان وارد خاک ما شوند، ما به زبان ترکی آثار بسیار بزرگی داشتیم. انقلاب ایران در آذربایجان جنوبی به صعود جایگاه

زبان ادبی کمک کرد، در بحبوحه‌ی داغ انقلاب، اولین روزنامه‌ای که به زبان آذربایجان نوشته شد اولدوز بود.

ژورنال وارلیق در زمان ارائه‌ی فکر عمومی مطبوعات به زبان آذربایجانی نوشته بود:

خوانندگان عزیز!

برایتان روشن است که چاپ مجله در این دوران چقدر سخت و سنگین است. اما ما این سختی را به عشق آشکارسازی زبان مادری تحمل کرده و این بار سنگین را به گردن گرفتیم. ارگانهای مطبوعاتی به خاطر مشکلات مادی بسته شدند، دده قورقود ناراحتی خویش را اعلام می‌کند و حداقل مردم را برای کمک به ارگانهای مطبوعاتی دعوت می‌کند.

اکنون در سرزمین آذربایجان تنها مجله‌ای که به زبان ترکی آذری چاپ می‌شود، فقط (دده قورقود) است. اکنون امکانات مالی ما هم تمام شده و می‌رویم تا مثل بقیه شویم.

برادر همخون بیا دست در دست هم بدهیم و اجازه ندهیم که این باغ گل شکوفا شده‌ی ادبیاتمان پژمرده شود. برادر آذربایجانی من هر روز صدها روزنامه، مجله، نشریه، به زبان فارسی یا زبانهای بیگانه در دهه‌ها جلب توجه می‌کند.

اما مال ما فقط یکی است. دهه‌ها را هم با ترس و لرز گرفته و زیر سایر مجلات پنهان می‌کنند. آیا این منصفانه است که زبان ۱۸ میلیون جمعیت ما به صورت معنوی ممنوع شده و دچار خاری شود؟ آیا این امر استعمار فرهنگی نیست؟ چرا باید مطبوعات ترک چنین خار شود؟ ما اکنون در هر ماه از ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ تومان دچار ضرر می‌شویم، خودمان هم از آن اشخاصی نیستیم که بتوانیم در هر ماه این مبلغ را تامین کنیم. شما برادران خونی خویش را به یاری طلبیده و به کمک شما امیدوار خواهیم بود. (ژورنال ملا نصرالدین هم در اوایل قرن بدین گونه به دست مردم می‌رسید، حتی تاثیر بزرگ منشانه که بعد از رسیدن به دست مردم می‌گذاشت اینگونه بود).

در مطبوعات آذربایجان جنوبی، همینطور در کتب مختلف نوشته شده، کدام زبان ادبی است؟ که با چنین حالت وطن پرورانه‌ای مورد دفاع قرار گرفته باشد.

اعتراف کنیم که پاسخگویی به این سوال زیاد هم آسان نیست. چنان تحلیل گرانی وجود دارند که زبان ادبی فعال در جنوب را شکل متفاوتی از آنچه که در شمال است حساب می‌کنند. مثلاً، تی حاجیئو می‌نویسد: در حال حاضر زبان ادبی آذربایجان متشکل از دو شکل و گونه‌ی شمال و جنوب می‌باشد.

شکل جنوب زبان ادبی، رسم و رسومات، ثروت تاریخی زبان کلاسیک را انکار کرده و دوباره شکل می‌گیرد. یعنی آشکارسازی خویش را با شیوه‌های گفتاری آغاز می‌کند. طبق تفکر ت. ی. حاجی‌تو: عموماً این پروسه برای به میدان آمدن زبان ادبی و آشکار شدن شکل‌گیری آن موافق است: یک گفتار (در این حال شیوه‌ی گفتاری لهجه تبریز آشکار می‌شود).

با اصوات، معانی، گرامر و دستور زبانی، بر اساس زبان ادبی قرار می‌گیرد، یک‌رنگ شدن شکل و فرم و پروسه‌ی استاندارد سازی شروع می‌شود.

در زمینه‌ی تاریخی، زبان ادبی آذربایجان از نظر ملاحظات نظری متخصصان مشهور اعتراضی ایجاد نمی‌کند، تحلیل فاکتورهای موجود که در حالت ضمخت هستند در همان زمان به اندازه‌ی معین دسترسی به نتایج متفاوت را ممکن می‌کند. بر طبق تفکر ما در هنگام شروع قرن ۱۶ (در نظر بگیریم که حتی در شرایط برتری عناصر زبان مخصوص جنوب، شکل آثار شفاهی، ادبیات ملی، و زبان اشعار قوشمای ش. ی. ختایی به یاد آورید) در طی قرن ۱۷، آشکارسازی کرده، در پایان قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹، زبان ادبی و ملی تعیین شده، به عنوان شکل یگانه ارائه هم در جنوب و هم در شمال ماندگار است. (بعد از این هم ماندگاری دوام می‌یابد) هیچ‌گاه بین شمال و جنوب در طرح شکل (و همینطور در شیوه). فرق جدی به وجود نمی‌آید، در جنوب موارد لهجه و گفتگوی زبان

ادبی به صورت مداوم (فقط موارد مخصوص لهجه تبریزی نه) به این صورت بارگیری شده، همانطور که ت. ی. حاجی‌تو نوشته است، لازمه‌ی وابستگی بلا واسطه‌ی زبان ادبی به آشکارسازی فاکتورهای مدنی با در جهت نبودنش در ارتباط است. یعنی در آذربایجان جنوبی تمدن ملی به آن درجه از قدرت دست نیافته که به اندازه‌ی کافی، از انواع لهجه و گویش زبان ادبی بالاتر قرار گیرد. به همین خاطر هم زبان ادبی ارج گرفته در جنوب بعد انقلاب به همراه خویش به مقدار زیادی اصوات و معانی و گرامر و دستور زبان را در گفتار و لهجه‌ها به تضاد کشید.

در جنوب انتقال دهندگان زبان ادبی، هیات موسس و پی‌ریزی جلب توجه می‌کند.

بسیاری از این‌ها در زبان آذربایجانی هیچ آموزشی ندیده‌اند و روشنفکرانی هستند که به زبان ادبی هم خیلی زیاد وارد نیستند (ولی انقلاب فوراً سخنرانی را می‌طلبد، و منتظر نمی‌ماند) بعضی‌ها روحیه‌ی ملی، نشان دهندگان رسم الخط زبان به نمایش در می‌آورد (این درجه تلاش بیشتر در شمال وجود دارد) در همان زمان انقلاب به خاطر رو کردن استیل‌ها و امکانات خلق فرهنگ‌ها، زبان ادبی، فرهنگ‌ها با لهجه و گویش‌ها با تیپ‌های مخصوص به خود آمدند، به مرور زمان پاک شدن زبان ادبی از عناصر لهجه‌ای و گویشی این مساله را به خوبی نشان می‌دهد. در

جنوب با ادامه یافتن به کارگیری زبان آذربایجانی در ارگانهای مدنی و دولتی این پروسه قوی تر خواهد شد.

با توجه به اسلوب ، روش سویه جهت شکل گیری فرق می کند، اسلوب علمی نسبت به اسلوب توده گرای، شکل تر و نرمال تر است. در پایان به فاکتورهای جدا شده از اشکال کم دست یافته می شود.

انقلاب در آذربایجان جنوبی افکار اجتماعی، سیاسی، و ادبی مختلف خدمت کننده به انواع مقامها را در عین حال به صحنه تاریخ آورد. صاحبان قلم شکل دهنده ذوق ادبی هم، جوان و هم در همان جبهه و در جبهه ها برای حفظ زبانی که سبب زنده نگه داشتن معنوی ملت می شود تلاش کردند. اولین خواسته جدید نوشتن به زبان آذربایجان بود. خواه ادبی باشد خواه به اندازه معین غیر ادبی (یعنی ما برای پذیرفته شدن مسائل غیر ادبی همانند یک شکل و عنصر ادبی مباحثه و حسابگری می کنیم) مقصد صحبت کردن و نوشتن به زبان ملت بود مثل به این شکل:

به زبان در آ ای ساز من، به زبان در آ ای ساز من

تا زبان مادری را بنویسیم و پاک کنیم

به دور از هر غصه و غم

ایل و تبار را با هماهنگی بگردیم

در زبان خودش بگوید: جانا

پدر و مادر های وطن

در اصل طرز ارائه های بدین شکل، با حرفهای متفاوت آن قدر هم از شکل ادبی به دور نیست متن های غیر ادبی، در شالوده ی ادبیات فورا جلب نظر می کنند، شروعش هم بدین گونه است که فاکتورهای غیر ادبی مثلا (گزاخ / بگردیم) سیستم تشکیل نمی دهند. هنگامی سیستم محسوب میشد که به صورت یازاق یا یازاخ (حداقل به شکل یازاخ) نوشته می شد.

نمایش دهندگان شکل ادبی غیر ادبی بودن را متفاوت از شکل نرمال به شکل آشکار یا قطعی نشان می دهند شاعر جنوب درک می کند که محافظت از زبان ملی در هر کجا باشد تکامل هم در حفظ موجودیت ملی است به خاطر همان می نویسد:

به زبان در آ ساز من، به زبان در آ

ساز پر از سیم و رشته ی من اگر تو به صدا در نیایی

ایل و طایفه ها می خوابند و مادر وطن

مسکن جغدها می شود

سرزمین بابک و قلعه ی محکمش

رفته رفته ویران می شود

یعنی با توجه به خصوصیات یکسان از نوشته های ادبی و بدیعی و علمی توده گرایانه که در سالهای اولیه انقلاب خلق شده و با توجه به سویه ی شمال نمی توانیم انتظار شکل ادبی داشته باشیم. با گذشت زمان اعتراضات و عصیانگری های انقلابی به تدریج به

مجراهای معینی افتاده شکل نرمال هم قدرت می گیرد. در زمینه ی زبان رکود هم خودش را نشان می دهد و بر روی شکل و شمایل سخن رفته رفته عمیق تر فکر می شود.

زبان ادبی در آن هنگام قابل فهم است که توده ای باشد در جنوب به خاطر پایین بودن جهت و سویه ی زبان ادبی در زمان انقلاب (مخصوصا از سالهای ۴۰ تا سالهای ۷۰) همچنین در سالهای اولیه ی بعد از انقلاب، و چگونگی به کارگیری زبان ادبی در شمال از چندین نگاه (چنین بگوییم که به خاطر مضمون سیاسی اجتماعی، به خاطر کیفیت ایدئولوژی، و همینطور به خاطر توده ای بودن زبان ملی و عمومی در جنوب) رجوع کردن به خلق در زمینه زبان ادبی ممکن نبود (مراجعه ی مادی وارلیخ به مردم برای کمک را به یاد آورید، یعنی در اصل با نگهداری شکل عادی، مراجعت با شوخی هم از لحاظ روانشناسی طبیعی نبود دور شدن ملت از زبان ادبی (دور شدن زبان ادبی از مردم نه، دور شدن محض ملت از زبان ادبی) پایانش در یک شرایطی دیده می شد، شاید هم ملت به چنین توشه هایی مثل تبلیغات کمونیست می نگریست.

به این ترتیب در جنوب به صحنه در آمدن برابر زبان ادبی با نمایش های غیر ادبی معین به دو جهت بستگی دارد: از یک طرف زبان ادبی توده ای بودن خود را گم کرده بود، از طرف

دیگر صاحبان قلم برای بهینه بودن درک، به زبان گفتاری اهمیت می دادند.

از لغت های موجود در کتابهای گرامر نشر شده در جنوب معلوم می شود که از روشهای تدریس موجود در شمال استفاده می شود، زمانی که از شکل ادبی بحث می شود. اساسا زبان ادبی موجود در شمال و زبان ص. و ورغون، م. ابراهیم اوو، مختار حسین زاده مورد توجه قرار می گیرد و به این سویه توجه می شود.

اگر چنین است یعنی در ادبیات زبانشناسی علمی مساله زبان ادبی اگر به درستی جای گرفته باشد، پس چرا تجربه با تمام قوا نمی تواند آن را تصدیق کند؟ به خاطر آنکه زبان ادبی فقط عبارت از شکل نیست. از مجموع مکانیکی شیوه ها هم عبارت نیست. در هر زمان دستاوردهای اجتماعی، سیاسی، حتی ایدئولوژی زبان ادبی کیفیت دار هستند. در تاریخ زبان ادبی تحلیل گرانی که دوره موسیقی را به حالت خصوصی و فرق دار در آورده اند، دیده می شوند و در هر معنایی که باشند حق دارند، در ملاحظات حاصله که در مورد ت. ی. حاجینو بحث کردیم، با توجه به این دیدگاه اعتراف کردن، جهت های جالب و قابل توجه، لازم به نظر می رسد.

زبان ادبی موجود در شمال با تمام پارامترهایش، نمیتواند در جنوب به کار گرفته شود، مخصوصا در اسلوب توده گرایی، برای

این امر امکانی وجود ندارد. برای اینکه اسلوب توده گرای بدون واسطه مالک مضمون سوسیال می باشد. از آن مشکلاتی که در شمال بحث می شود به صورت کلی با مشکلاتی که در جنوب وجود دارند متفاوتند (در اینجا صحبت از دو سیستم کاملا متفاوت است) شیوه های بدیعی مخصوصا شیوه های علمی از این نگرش به اندازه ی معین خنثی است. اما در این خنثی بودن بدون شک حدود سوسیال وجود دارد. زبان ادبی موجود در جنوب برای رسیدن به کیفیت زبان ادبی موجود در شمال فقط در هنگام یکی شدن و اتحاد شرایط اجتماعی و مدنی ممکن است. اما در جنوب ادبیات زبانشناسی علمی، کتابهای قواعد و گرامر، روشهای تدریس، زمانی که زبان ادبی آذربایجان گفته می شود، زبان ادبی به کار گرفته شده در شمال اگر مد نظر قرار گیرد (مثلا در لغات به کار رفته توسط م. پئیفون به کلمه ی لئکسیکا دقت کن، حتی در زمان واحد از الفبای روسی استفاده می شود) پس وحدت شکل در موجود بودن ادامه می یابد، وضعیت و شرایط حداکثر تظاهر این وحدت را ممکن می سازد، گفتم که شکل ادبی زبان در شمال و در جنوب به شکل معینی تبلیغ شد. انقلاب از این دیدگاه سبب شد که جنوب به شمال نزدیک شود (یعنی در جهت امکان، نزدیک شود) تاثیر شمال به جنوب به هر اندازه باشد، تاثیر جنوب به شمال هم به همان اندازه ممکن شد. به زبان ادبی مخصوصا به روش بدیعی جامعه شناسی را آورد و مشخص شد که، عدم توانایی

نوشتن و خواندن دسته ی بزرگی از جمعیت، برای زبان ادبی آذربایجان چقدر گران تمام شد. گسترش زبان ادبی آذربایجان تا حد زیادی به کمیت منتقل کنندگان این زبان وابسته است. در آذربایجان جنوبی، شکل آوا شناسی زبان ادبی با آنچه در شمال است از نظر کیفیت فرقی ندارد. آن فرق هایی که موجود است، به صورت عمومی در یک سری از حالت ها ادامه نمی یابد. این امر در جنوب به نزدیک بودن زبان ادبی به صورت خاص به زبان گفتاری وابسته است. تحلیل گران نشان می دهند که شکل آوا شناسی زبان ادبی متعلق به دوره های بعدی گسترش زبان ملی می باشد، از این دیدگاه شکل تلفظ آوا شناسی این حالت و بودن دیگر تبدیلات در زبان آذربایجان چه در تظاهر شمال و چه در تظاهر جنوب حالت غیر عادی نیست.

همانطور که در شمال موجود است، در جنوب هم قانون آهنگ، در حالی که شکل سجوی زبانشناسی ادبی هست، ماندگار می شود در رابطه با آهنگ صداهای ثابت مشاهدات جالبی صورت گرفته است: دکتر حمید نطقی در مورد (آهنگ صایت) چنین تعریفی را ارائه می دهد: طول دادن ساده یا مضاعف تمامی اصوات یک کلمه، کلفتی، نازکی، درستی، از دیدگاه موجودیت، هجای اول را به واسطه ی صوت هشدار می دهند، به آن اندازه که در کلمه ای که در هجای اول آن موجودیت صوتی وجود دارد هجای دوم یا

هجاهای بعدی آن هم به همان صورت بوده، صدای درستی خواهد داشت و هجای بعد از آن هم دارای اصوات درستی خواهند بود.

در حالت های معین آهنگ صایت ها پاک میشوند، مثلاً، گدایی، کلیسا، نماز، عاشقی، خوابیده، نفهم بودن، و سایر مشاهدات نشان می دهد که چنین حالهایی آنقدر هم (به اندازه ی تاثیرگذاری بر کیفیت شکل زبان) وسیع نشده است. اسن امر در شیوه ی بدیعی زبان ادبی در این درجه یا دیگر درجات خود را نشان می دهد، با توجه به فکر ما، با تاثیر کمی بر زبان ادبی در ارتباط است.

۱) تاثیر نمایشگران، دیالوگها

۲) تاثیر زبان ادبی کلاسیک

۳) تاثیر زبان فارسی.

همانطور که معلوم است، صایت های الفبای عرب امکان تشبیت دقیق صدای آهنگ ها را در نوشته فراهم نمی کند، به همین خاطر هم، در رابطه با ارائه ی صایت های موجود به صورت حاضری یک تعداد کاراکترهای اصلاح شده ارائه شده است. مثلاً دکتر حمید نطقی نشان می دهد که قانون هارمونی آهنگحاکم بر صداهای زبان ما، ما را در مورد همه اصوات به کار رفته در حرفهایمان بسیار دقیق کرده ۲- و از اشتباهات دور می کند، به طوری که اولین و اساسی ترین صداهای هر کلمه، یعنی در هر کلمه به یکی یا دو تا

از صداها این علامت ها گذاشته شود، لزومی بر علامتگذاری بقیه قسمت هایش وجود ندارد. در روش های تدریس سطح ابتدایی و راهنمایی کلمات با تمام علامت هایشان باید نوشته شوند، همینطور در کتب ادبیاتی که مخاطبش کم سوادها هستند، گذاشته شدن تمام علامت ها ضروری است.

در شمال و جنوب از دیدگاه شکل ادبی صداهای ثابت چه از لحاظ کیفیت و چه از لحاظ کمیت می توان گفت که تابع یک قسمت است. یک سری شکل صحبت و دیالوگ (مثلاً آ، ای، داهی؛ او، ی، ویریلماق، اضافه شدن ای: دنمیری (نمی گوید)، گنتمیری (نمی رود)، گلیری (می آید) و سایر به فاکتورهای نشانگر تاثیر زبانهای دیگر، تمثیل می شود (مثلاً این حالت در زبان ادبی دوام نمی آورد، رفته رفته در حال از بین رفتن هستند. در شمال برای سبک اصوات در زبان ادبی مراکز پخش وجود دارد که در جنوب همین مراکز در بعضی مواقع با صداهای دیگری تمثیل می شود (مخصوصاً صداهای صامت در نظر گرفته می شود) در مورد چنین فاکتورهایی دقت کنیم (که از متون که مربوط به شیوه های مختلف به دست می آید)

آ) قبل از صدای آ به جای غ از ق استفاده شود: قارقا (کلاغ)، قووقا (غوغا) و سایر

ب) همانند دو شخص بعد از منسوبیت شکل، اشکال شروع شده و با شکل ثابت بیاید، صامت ن به و تبدیل شود، اوولادیوا (به فرزندت)، آدیوا (به سمت)، عشقیو (عشقت را)، وصلیوون (وصلت را)، زولفووو (زلفت را)، آشیقوون (عاشقت را)، ائلیوین (خاندانت را)، تانکیون (تانکت را)، اوزووو (خودت را) و سایر. همانند گفته ی ع. میرزاده تا اواسط قرن ۱۹ در آذربایجان جنوبی در دستنوشته های نوشته شده، همانطور در زبان کتابهای سنگی، این شکل به صورت ثابت استفاده می شود مثلا:

بو هیجران دوشکونو، ایللر خسته سی

(این زمین خورده ی درد هجران، و بیمار سالیان)

قاپووا درمانا گلسون، گلمسون

(برای درمان به در خانه ات بیاید یا نیاید؟)

(نباتی)

الله، حیران، جانووی سن اونا قوربان گلیری

(وای خدای من، حیران، آن کسی که تو جان به قربانش می کنی می آید)

(حیران خانم)

اولوبسان عاشیقووو خیلی کم محل گورورم

(میبینم که به عاشقت بسیار کم محل شده ای)

(راجی) و سایر

همانطور که دیده می شود این شکل ادبی، رسم و رسوم دارد، در زبان معاصر دیالوگ ها به صورت پراکنده استفاده نمی شوند.

ج) به جای شکل و تن (ی)، گ در شعر به کار می رود: جیگر، دنمگه، اکمگه و سایر

آ) در حالت خوشبینانه (در شرایط گرامری) خواننده نشدن صامت ر است: دارتیبیلار (آرد کرده اند). اولو (می شود)، گلی (می آید) و سایر.

ای) در حالت خوشبینانه به جای ق، خ نوشته شود: سویوخ (سرد)، بیرتیخ (پاره)، واروخ (هستیم) و سایر در جنوب شکل صوتی زبان ادبی در نتیجه تاثیر قوی زبان گفتاری و حادثه ی فشردگی اصوات جلب توجه می کند: یالوارام (التماس می کنم)، گلمیرم (نمی آیم)، تاریخ (تار من)، سورا (بعدا)، اولساز (اگر باشید)، ایستسز (اگر بخواهید)، ائشیددیز (شنیدید)، تانیر (می شناسد)، آغیر (سنگین)، نولار (چه می شود) و سایر.

بدون شک چنین فاکتورهایی در شمال هم برای زبان گفتاری بیگانه نیست. فرق در این است که این ها در جنوب در حالتیهای مختلف زیادی به صورت شکل ادبی ارائه شده است. (مخصوصا در شیوه ی بدیعی)

در جنوب در شکل صوتی زبان ادبی نیروهای اثر گذار اساسا بیشتر، کارا کترهای زبانشناسی است.

در اینجا به اساس یافتن ارگانهای مطبوعاتی مختلف، نبودن قسمتهای منطقه شناسی یکسان، و نوشتن هر کس به شیوه ی دلخواه مربوط است.

برای محافظت از شکل گرافیک اصوات همانطور که مشخص است نیاز به نظارت جدی است.

قسمتهای منطقه شناسی اصوات اگر تحت تابعیت واحد قرار گیرد، کار خودش را انجام می دهد، از اشکال موجود در شمال در بعضی مواقع در حالات پخش شدن خودش را نشان می دهد، در طی این مراحل مخصوصا قواعد نوشتاری تلفظ اسامی به صورت یک در میان گاهی به صورت فارسی و گاه به صورت آنچه در اشکال ترکی هست تعیین می شود.

در جنوب از فاکتورهای اساسی که بر شکل صوتی زبان ادبی تاثیر می گذارد یکی الفبای عرب است. در مورد سختی های الفبای عرب زیاد صحبت شده است. همین سختی ها تا الان باقی مانده است. همانطور که دکتر حمید نطقی نشان داد در زبان ادبی آذربایجان (از زبان ادبی تضاد دار در جنوب صحبت می شود) ۲۴ تا شکل یا صدا وجود دارد، برای نشان دادن آنها و الفبای شکل گرفته ی مان در زبان عرب، به میزان نصف صداها یمان یعنی ۱۷ علامت وجود دارد.

مولف نشان میدهد سیستم نوشتاری به کار گرفته شده در نشریات مختلف، از استاندارد آوایی لازم بسیار دور است. به این

ترتیب برای خوانندگانی که تازه شروع کرده اندبه دیدن شکل نوشتاری زبان شمال، سر هر قدم یک سد و یک معمایی که به حل کردن نیاز دارد، افرادی را که تمایل به خواندن به زبان مادری دارند را از شوق می اندازد.

الفبای عرب ترکیب سویه ی اصوات را محافظت می کند، در همان زمان، عرب همینطور حرفهای برگرفته شده از زبان فارسی را از دید نمایش زبان و خودمانی شدنش (تورک شدنش یا آذربایجانی شدنش) منع می کند.

در جنوب کارهای مرتبط زبان ادبی با قواعد منطقه شناسی (مخصوصا خدمات دکتر حمید نطقی) رفته رفته برای محافظت پشت سر هم از این قواعد شرایط را فراهم می کند. ح. نطقی در نوشته هایش به قسمت های املائی از امتحان در آمده در شمال استناد می کند (به تحقیقات پروفوسور ع. دمیرچی زاده استناد می شود) در جنوب در بخش های املائی نشر شدن گزینه های در نظر گرفته شده الفبای عرب، حادثه ی مهمی است، این خدمت ح. نطقی بدون شک بزرگ است. برای مبارزه با خصوصیات متظاهر شده ی همخوانی نداشته با شکل تلفظ و منطقه شناسی زبان ادبی پایه های علمی ارائه می دهد. به این ترتیب در زبان مطبوعات جنوب بعضی مختلف بودن های اصواتی که خودشان را نشان می دهند در حقیقت شکل اصوات را از نظر کیفیت نه بلکه از لحاظ کمیت کاراکتریزه می کنند. با گذشت

زمان این مختلف بودن هاز میان برداشته می شوند. شکل تاریخی کشف شده از شکل تظاهر شده دیگر (اینها در بعضی از مواقع سیستم های ریز(میکرو سیستم ها)را تشکیل می دهند، از روی عادت به چنین سیستمی مالک نیستند).

تمیز می شوند و فرقه‌های صوتی ما بین شمال و جنوب در این روش از بین می روند.

اکتشافات در شکل معانی زبان ادبی نسبتا با سرعت پیش می رود، اگر از این قسمت بیرون بیاییم، می توان فکر کرد که، شکل زبان ادبی در آذربایجان شمالی، با شکلش در جنوب از دید معانی بسیار متفاوت است. اما مشاهدات نشان می دهد که این فرق زیاد هم بزرگ نیست.

شکل خنثی و عمومی معانی هم در شمال و هم در جنوب می توان گفت که یکسان و همانند است. در این زمینه فرق چشمگیری جلب توجه نمی کند. آنچه باعث فرق بین ترکیبات لغات زبان ادبی در جنوب و شمال در این درجه یا دیگر درجات می شود، اولین مورد فراوان بودن معانی دیالوگ های سخن گفتن است. مثلا دقت کنیم: مئشوولاردان گون، قاراداغدان اودون گتیر(ساحیر).

(از جنگلها آفتاب و از قاراداغ هیزم بیاور).

یاز گه لر ،بولبول قاپسار چمنی(شهریار)

(بهار می آید و بلبل چمن را تصاحب می کند).

قارا بایقوش سالاندا آغ قوشومو ،زعفرانتک منی سارالتمیشدی
(شهریار)

(زمانی که جغد سیاه ،پرنده ی سفیدم را شکار کرد،مثل زعفران
رنگ مرا زرد کرده بود.)

اوچدوقچا دوور آلیر (سهند)

(هر چه بیشتر پرواز می کند، بیشتر دور می گیرد.)

جالانان سو بیرده کوزه یه دولماز(سهند)

(آبی که ریخته دیگر به کوزه باز نمی گردد)

یئنه قووزاندی خیابانی یئرینده عوصیان! (م.دیرفشی)

(باز هم در جای خیابانی عصیان ایجاد شد)

گولنارین دا حالی چوخ یاوالاشدی (ساوالان)

(حال گلنار هم بسیار بد و خراب شد)

قویونلار قوزویا سود ائییردیلر(ساوالان)

(گوسفندان به بره شیرمی خوراندند)

آتا بالا محکم قوجاقلاشدیلا،سانکی بیر بیرینه لاپ سواشدیلا،(ساوالان)

(پدر و فرزند محکم همدیگر را بغل کردند ،انگار که به همدیگر

جذب شدند)

قوپدو همهمه (هاشم ترلان)

(همهمه بلند شد)

اغتیناقین پنجه سینده ،سیتسیمیش پیر و جاوان(باریز)

(در پنجه های اختناق ،پیر و جوان به تنگ آمده اند)

شعله لر ایشیق، دیزلر قنیم (ح.نطقی)

(وصله بر زانوان روشن، و زانوان محکم)

نغمه لر قوشما، باشلار یئنه ده قوشماچیلار (فارغ)

(باز هم سراینده ی قوشماها، شروع به سرودن نغمه ها می کنند)

داخی قودرت آختارانلار، یئریکله مه سینلر قانه (م.روحانی)

(دیگر جویندگان قدرت، هوس خون مردم را نکنند)

در مطبوعات جنوب، نمونه های ادبیات شفاهی ملت به صورت پشت سر هم چاپ می شود. و این امر به زبان مطبوعات معانی سخنان ملی می آورد.

مخصوصاً در سالهای اولیه ی انقلاب دیالوگ های مطبوعات تند تند به صورت تصادفی انتخاب می شد با گذشت زمان نو بودن به کارگیری چنین واحدهایی کمتر شد. در حال حاضر به آن اندازه هم اهمیت بزرگی کسب نمی کند. همانطور که گفته شد انقلاب امکانات محافظتی و آفرینشی توده ها و عموم را قوی کرد. و مردم و مبارزه با شوونیسم فارس در مبارزه پیروز شده بودند. موجودیت خویش را تصدیق کرده بود. از یک نگاه هم به کارگیری فاکتورهای گفتاری، حرفهای ریشه ای و گفتارها در زبان مطبوعات نتیجه تصدیق این وضعیت است.

مردم حتی حاضر به فراموش کردن یک حرف و سخن نبودند، و حتی برای جان بخشیدن به محلی ترین ارائه ها تلاش می کردند. نفوذ گفتارهایمان بر زبان ادبی یک حالت طبیعی است. (بدون

شک و شبهه و در اندازه ی معین، از روی نیاز، مخصوصاً شیوه بدیعی، بدون آن نمیتواند ادامه دهد. همانطور که در جنوب اتفاق افتاده، در شمال هم به زبان ادبی گفتارها و دیالوگ ها به صورت پشت سر هم وارد می شود، اما مساله اینجاست که در شمال در همان زمان سخنان مخصوص مربوط به گفتار جنوب هم تاثیر می کند (به خاطر صاحبان قلم که از جنوب آمده اند) در جنوب تاثیر گفتارهای شمال در زبان ادبی یا در این جهت نیست و یا در حالت عمومی وجود ندارد.

در جنوب دومین جهت و آنچه که ترکیبات لغت زبان ادبی را با آنچه که در شمال است متفاوت می کند، گرفتگی ها در ارتباط است. در شمال زبان روسی و در جنوب زبان فارسی نقش واسطه چی را بازی می کند. و این امر هم بر تفاوت کاراکترها، گرفتگی ها و متفاوت شدن آنها از یکدیگر تاثیر می گذارد.

در جنوب تاثیر زبان فارسی و عربی بر زبان ادبی آذربایجان قوی است. (رسم و رسوم یعنی تاثیر شروع شده از قرون ۱۹-۲۰ ادامه می یابد) مثلاً:

آغ گویرچین، نه روادیر کی، ایشیقلیق قوشو من تک

یاتا بایقوش یوواسیندا، قالا خفاش آراسیندا؟ (شهریار)

(ای کبوتر سفید روا نیست که پرنده ی روشنایی مثل من در

لانه ی جغد بخوابد، ودر میان خفاشها بماند...؟)
سوندورون بو اودو، دستور یئتیشیر تهراندان
(این آتش را خاموش کنید، از تهران دستور می آید)
یوخسا نابود اولارام

(و الا نابود می شوم)
ژنراللارا منیم اوچ قویالی سر کرده لریم
اندین ایقدام ایقدام ! (م. دیرفشی)
ای ژنرالها ! ای نیروهای سه ستاره دار من
اقدام کنید، اقدام کنید
بسدیر، بو قدر فکر علمه دور و درازی ... (حداد)
(بس است دیگر، فکر آینده ی دور و دراز را نکن)
توده خالقین سسین بوغموشدی طاغوتی زامان
(طاغوت زمان صدای توده ی ملت را خفه کرده بود)
ائمه یه قادیر دئییلدی کیمسه اوز دردین بیان
(هیچ کس قادر نبود که درد خویش را بیان کند)
اغتیناغین پنجه سینده سینسیمیش پیر و جاوان
(پیر و جوان در پنجه های اختناق اسیر و خسته شده اند)
وئر دیلر قودرتلرین آخیر نشان تبریزده (ع. باریز)
(در آخر قدرتشان را در تبریز نشان دادند)
... نهضت بوردان باشلاندی (ب. ائلچین)

(... نهضت از اینجا شروع شد)
جرس سسی ققیلدن جو مار درین سکوتا
(صدای جرس به صورت غافل کننده به سکوت عمیقی نفوذ می کند)
کارواندانسا دوشرگه ده خاموش اولان کول قالار
(ق. مجدفر)
(و از کاروان در اردوگاه خاکستر خاموش باقی مانده می ماند)
تفاهم یارانماز دالدان، گئندن
الیین وئر الیمه آیریلما مندن
(ا. صابیری)
(تفاهم بعدها و با وجود فاصله ها ایجاد نمی شود)
دستت را به دستانم بسپار و از من دور نشو)
ائللرین تصمیمی خالق ایراده سی
سیندیردی زیندانی...
(ا. آلوو)
(تصمیم ایل و تبارها
اراده ی ملت
زندانه را در هم شکست)
بیر نئچه لحظه سوسدو
(م. بیلداشی)
(فقط چند لحظه خاموش شد)

برای اینکه جای بیشتری اشغال نکند، فقط چند سطر برای تبریک در متن عربی هر سخنرانی خواهم آورد. (ی. هادی) به ضبط کردن و نوشتن زبان گفتاری به وسیله علامت‌های گرافیک نوشتار می‌گوییم (ح. نطقی) و سایر.

در جنوب تاثیر زبان فارسی و زبان عربی به زبان ادبی آذربایجان به محیط سوسیالی که زبان ادبی در آن افتاده بستگی دارد، معانی اجتماعی سیاسی، واحدهای طبیعی اصطلاح‌شناسی، و از این دیدگاه به مسائل بیشتری حساسند، به خاطر همان هم‌مثلاً حرفه‌هایی از قبیل آنچه در پایین است عادت بودند در جنوب طبیعی است. فرقه، تیمسار (ژنرال)، مسلسل (پولتمیوت)، حریت، سرباز، ارباب، مشروطه، مجاهد، فدایی، و سایر آنچه که سبب فرق بین لغات ادبی در جنوب و شمال می‌شود از جهت سوم، مربوط به به کارگیری جهت و سویه‌ی واحدهای معانی است.

آنچه در شمال به عنوان سخنان، فاکتورها و جهت قبول شده است، در بعضی مواقع در جنوب، تضاد جلب توجه می‌کند. چراغین باخ!

(به چراغ‌نگاه کن)

(ح- ساهیر)

ایشله بیر قولوما دمیر پاخیرلار

(زنگ آهن بر روی دست و بازوانم تاثیر می‌گذارد) (سهند)

مینلر جه طیب ائتمه دی بو دردیمی تشخیص
غصه م نه ایدی؟ دردیمی یا رب بیلن اولسا (محزون)
(هزاران طیب دردم را تشخیص ندادند)

چه غصه ای داشتیم دیگر اگر کسی دردم را تشخیص می‌داد)
سولطان ایش له پیردی، یئرین سوروردو
(سلطان کار می‌کرد و زمینش را شخم می‌زد)
چوللری بول ساری سونبول بوروردی (ساوالان)
(و دشته‌ها را سنبه‌های زرد فراوان پر می‌کرد)
قاوژاندی ائللریم یئنه
قالیب گه لر اهریمنه...

(ایل و طایفه‌هایم باز هم قیام کردند)

تا بر اهریمن پیروز شوند)

نه یامان گونلره گور قالدی بو احساسلی بالان؟ (فارغ)

(بنگر و ببین که این فرزند با احساس است به چه روزهای سخت و

فلاکتباری گرفتار شده است)

ظالمین ریشه سی کوکدن قازیلدی (ف. حصارلی)

(ریشه ظالم از ته کنده شد)

دنلی بیر خرمنیم یاندی... (ب. زمانی)

(یک خرمن پر از محصول سوخت)

دیللنسن اگر، اووچو اندر قانینا قلدان

(ای بیچاره اگر اعتراض کنی، شکارچی تو را به خونت غلطان می کند) اوچسان، آیا یزق، تیر جفا قلبینی یاری.

(وای بیچاره اگر پرواز کنی، تیر جفا قلبت را زخمی می کند) (ی.شیدا) و سایر.

در جنوب تضاد سخنانی که منشا قدیمی دارند، مشروط به موارد پایین می باشد:

۱- موجودیت سوسیالیستی زبان ادبی، همینطور عکس جلوه دادن واقعیات (و این دارایی سوسیالیستی، همچنین قدمت مقامات واقعی و معین).

ب- جدا نشدن کامل تفکر ادبی- بدیعی از استانداردهای کلاسیک (مخصوصا به جا ماندن استانداردهای عروض).

ج- تضاد فاکتورهای گفتگو ها که در نتیجه تاثیر قوی زبان گفتاری ملت بر زبان ادبی ایجاد می شود و نفوذ آنها بر زبان ادبی (قسمت های معین از این هابه صورت تاریخی واحدهای ادبی می باشند) (چ) تداوم تاثیرات کلاسیک زبان عربی و فارسی بر روی زبان ادبی در جنوب امکانات آفرینش سخن توسط زبان ادبی در مقایسه با آنچه در شمال است محدود است. بدون توجه به این مساله قسمت ها و مراحل آفرینش سخن عین هم و همانند است؛ (آ) با توجه به راه معانی، جای اساسی در آفرینش سخن، همانگونه که قید شده است، سخنان گرد آوری شده، گرفتن دیالوگ ها است که در این مورد هر چقدر هم که کوتاه باشد بحث شده است

ب) از راه ساختارشناسی امکانات آفرینش سخن نسبتا وسیع است. حتی در بعضی اوقات به چنان محصولات آفرینش سخن بر میخوریم که حالات کارکتری برای شمال ندارد. مثلا: گره زدن- سرریز شدن- گل دادن- آفتابگرفتن- سن یاشیندا اولان قیزلار گول له نیرندن سولموش آچان گولون تئز سنین (ساهیر) (دخترانی به سن و سال تو گل می دهند) (رسیده می شوند) برای چه گلهای تو زود پر پر شدند)

چیگینله شیب معنا یوکون

آشیلماز زیرو آشماغین، یاساق دئیل، یاساق دئیل (ساوالان)

(بار معنایی تو گره خورده است

مکان بلند تو غیر قابل عبور است

ممنوع نیست؛ ممنوع نیست)

موج ائدیپ دریا کیمین داشلاندی قان تبریزده (ع. باریز)

(همانند دریا موج ایجاد کرده، و خون در تبریز سرازیر شد)

اوغولداق، سییر فریادینی، اوغولداق بئله (آدسیز)

(بوق بزن، فریادت را سر بکش، اینگونه فریاد بزن)

آخماچا، آخماچادان آخدی سو، آخماجانی داشلادیق، بیز چیممه یه

باشلادیق (اوختای)

سرچشمه، (آب از سرچشمه لبریز شد، سرچشمه را به سنگ بستیم

و ما به شنا کردن مشغول شدیم.

بوغونتو، بوغونتو زماندا اولموشوق

سیرداش، کئچمیشیک، کولکدن، دوماندان، چندن... (صابیری)

(خفگی، در زمان اختناق و خفگی، همراز شدیماز کولاک و مه و

هوای بارانی رد شدیم)

ائلدار - قدریمی بیلیب منی یادا سالارلار، نولری قشم کیمی

ائلدارین گوئی! (آشیق قشم)

(مردمدار- قدرم را دانسته مرا به خاطر می آورند، ای جنوب

شخص مردمدارت مثل قشم چه شد؟)

ائلداش - بیر نئچه ائلداشین آپاریم آدین (ف- حاصارلی)

(هم قبيله- نام چند هم قبيله را بر زبان بیاوریم) و سایر.

(ج) آفرینش سخن از راه تعادل اساسا در شمال و جنوب با

محصولات همانند تمثیل می شوند، کامل شدن ترکیب لغت اصلا

با اضافات کمی آن معین نمی شود، ولی در خصوص تغییر کیفیت

ترکیب لغت دارای اهمیت می باشد، حرکت آفرینش سخن در

جنوب به واسطه ی شکل مدنی زبان شناسی معین شده و به

صورت یک نظام در می آید. در جنوب شکل معانی زبان ادبی با

آفرینش سخن نزدیک است. و به واسطه ی طبیعت سیستم عبارت

شناسی موجود معین می شود. مشاهدات نشان می دهد که، در

جنوب در زبان مطبوعات به چنان واحد های عبارت شناسی

برخورد می شود که برای شمال شناخته شده نیست. به چند تا از

این نمونه ها دقت کنیم:

آیی چیخماق (فلاکته اوغراماق): ماه در آمدن (به سوی فلاکت

حرکت کردن)

من آییم چیخدی، گون ده باتمیشدی (شهریار)

(ماه من درآمد، آفتاب هم غروب کرده بود)

دردی دئشیلیمک (سر باز زدن زخم)

پیس گونلرین عمری آز اولار کیمین

خوش گونون ده عمری آز اولدو همن

(همانند کوتاه بودن عمر روزهای بد

عمر روزهای خوش هم همینطور کم شد)

سوروشوب دئشمگین منیم دردیمی...

(نپرسید و کاری نکنید که زخم من سر باز زند)

قم باسماق: غمگین شدن

قم باسدی سارانی آنجاق بیر سحر (ساوالان)

سارا در یک سحر غمگین شد

توی توتماق (توی ائلیمک) معناسیندا (عروسی کردن)

منده تئز گلرم، بیز توی توتاریق، غم غصه نی کوکدن، قازیب

آتاریق (ساوالان)

(من هم به زودی بر می گردم، ما هم عروسی می کنیم، و غم و

غصه را از ریشه می کنیم و دور می کنیم)

توی سالماق (جشن عروسی گرفتن)

توی سالماق بودور، قیزی منه وره سن، آلیم، اونان اوتر شنلیک
ائدیم، توی سالیم (ساوالان)
(جشن عروسی گرفتن این است که، دختر را به من بدهی و من
بگیرم و به خاطر آن خوشحالی کنم و جشن عروسی بگیرم.)
آرادان آپارماق (مقایسه ائت: آرادان گوتورمک): از بین بردن (مقایسه
کن: از میان برداشتن)
چوره یه، امه یه، نانکور قالانلار، چوخلاری جان آتدی، سنی آرادان
آپارسین. (ع. محسنی)
(کسانی که نسبت به نان و زحمت نمکناشناس ماندند، خیلیها
تلاش کردند که تو را از بین ببرند)
توهمت یاخماق (موقایسه ائت: قارا یاخماق): تهمت زدن (مقایسه
کن: شر مالیدن)
سویمه منیمچون یاخاندا توهمت، سنه ده یاخاجاق دوشمن،
الا ابد) (صابیری) و سایر.
(وقتی به من تهمت می زنی خوشحال نباش، چرا که دشمن بدون
شک بر تو هم تهمت خواهد زد)
دوندریب شاهلیق رژیمین، قصرینه اود وورמושوق (ع. باریز)
(رژیم شاهنشاهی را عوض کرده ایم، قصرش را به آتش کشیده ایم)
کوکوندن اوچورتدوق ظلومون بیناسین... (ف. حاصارلی)
(بنای ظلم را از ریشه بر کنسیم)
بسله سحر چیچکلرین (م. شامی)

(گللهای سحر را پرورش بده...)
و گوردویون یازار آنجاق (شبوسترلی)
(و فقط آن چیزی را که دیده است می نویسد)
گلمیشم اوپیمیه، توپراقین یئنه، ائی عزیز وطنیم، جانانیم
تبریز (محزون) و سایر.
(باز هم آمده ام تا بر خاکش بوسه زنم، ای وطن عزیز، و ای
جانان من تبریز)
این بدون واسطه از زبان گفتاری می آید، همین حادثه را همانند
فاکتور گفتاری بیان کردن، درست نیست برای آنکه می توان گفت
در زبان تمام جنوبی هایی که از مناطق مختلفی هستند به این
فاکتورها بر می خوریم.
در همان حال و زمان اگر به صورت تک تک هم باشد بعد از سخن
مشخص کننده ی منسوبیت شکل معین از حال تاثیر گذار به کار
می رود مثلا: قان دوتوب گوزلرینی، خالق چکیلیمیر دالیا (خون
جلوی چشمانشان را گرفته است. و مردم عقب نشینی نمی
کنند) (م. دیرفشی)
و همانند دو شخص اسامی قبول کننده ی حروف
منسوبیت، مالکیت، هدف، تاثیر، با اضافه کردن حروف مضاعف، ترکیب
اصوات حروف منسوبیت عوض می شود. و گذر اتفاق می افتد
مثلا: سنی قسم وئریم جددووون ریسالتینه (حداد)

(تو را به رسالت جدت قسم می دهم)

سنسن ویرن اوولادیوا دونیا بویو نعمت (م.اعتماد)

(این تو هستی که به اولادت به اندازه ی دنیا نعمت بخشیده ای)

نه قدر اوودوم، آچمادین گوزووو (شهریار) و سایر.

(هر چقدر که مالیدم، چشمانت را باز نکردی).

بی شک عوض شدن صداها به این شکل تنها یک حادثه ی صوتی

نیست. مالک مضمون ساختارشناسی است. تاریخش هم به اندازه ی

کافی قدیمی است. با تعویض شخص در اسم و محافظت و در

مضمون در حالت مالکیت در به کارگیری اش روبرو می

شویم. مثلا: من، آییم چیخدی... (شهریار)

(ماه من درآمد)

من بو معنادا قیزیل یازماقا حالیم یوخ ایدی

(شهریار) من در این معنا حالی برای نوشتن مطالب طلایی نداشتم).

بیرایدی ، بیزاوچون زنجیرله زندان

(ا-صابیری) و سایر

(زندان با زنجیر برای ما یکی بود)

خیلی ها همانند شکل معین شده یک طرفه ی یکی شدن به

صورت تعویض غیر معین تاریخی به همان شکلی که هست می

باشند، که کاربرد فراوانی در فرم و شکل آن مشاهده می شود.

مثلا: چوخلار اینجیکدی کی... (شهریار)

(خیلی ها آزرده هستند که...)

به صورت عمومی، شکل های گرامری زبان کلاسیک ادبی - بدیعی

در جنوب، در مقایسه با شمال به اندازه ی معین اکتیو (فعال)

است.

در جنوب برای شکل گرامری زبان ادبی، حوادث شناخته شده

مربوط به دسته بندی و طبقه بندی فعل است. اما این شناخته

بودن به صورت یک قاعده و قانون بوده با نقشه های متضاد در

ارتباط است. یعنی این فاکتور هم در شمال و هم در جنوب

خودش را نشان می دهد. اما از دید کمیت تفاوت های اساسی

مشاهده می شود.

در فعل کمکی ائلمک (کردن)، در امکان ارائه ی معانی گرامری اش

گسترده گی تضادها جلب توجه می کند. مثلا: سئورم نازلی یاریم ساز

چالا، من حذر ائلیم (م.اعتماد)

(دوست دارم یار نازنینم ساز بزند و من حذر کنم)

بیلیمیرم، بلکه ده، بوش بیر خیالدیر،

بلکه ده سحر ائدیر منی آلدان (سهند) و سایر.

(نمیدانم، شاید یک خیال پوچ است،

شاید هم، کسی که مرا گول می زند، سحر می کند)

۱- آذربایجان ادبی دیلی اوچون آرخایک اولان مدل (آرار)

+اولماق) به کار می رود:

(برای زبان ادبی آذربایجان آن چیزی که شایسته است مدل (آر (ار) + اولماق) است که به کار می‌رود:

ان اولوی یوکسکلیکله چاتار اوللام گوروب سنی (ساوالان) (به بلندترین برتریها دست می‌یابم، اگر تورا بینم) آنجاق قالار اولدو، سارا موغاندا (سهند) و سایر.

(سرانجام سارا در موغان ماندنی شد)

در شمال مدل (آ) ا بیلمز، که در جنوب هم بر شکل ظاهری، دگرگونی، و بیشتر بر تضاد آن مالک است. مثلا دقت کن:

عاشیق قارباغین مین دنه آقیل ده آلاماز (ه. تبریزی)

(ای شخص عاشق، قره باغ را هزاران عقل هم نمی‌تواند بگیرد.)

گونش قباغینی بولود کسنمز (آشیق قشم)

(ابر نمیتواند جلوی آفتاب را بگیرد).

هیچ بیر قودرت آیرانماز... (ح. فرشاف) و سایر

(هیچ قدرتی نمی‌تواند جدا کند)

در جنوب به کارگیری این شکل، اصلا بدون شبهه، نزدیکی زبان ادبی و زبان گفتاری نسبت به آنچه در شمال است بستگی دارد. شکل آلاماز (نمی‌تواند بگیرد)، کسنمز (نمی‌تواند بگیرد)، آیرانماز (نمی‌تواند جدا کند)، در شمال برای زبان گفتاری با آنچه در جنوب است کم شناخته شده نیست. اما نمی‌تواند شکل ادبی به حساب آید.

ادامه‌ی شکل‌های فعل با علامت (م " + دا " د ") درست می‌شود. مثلا: قیزیل شفق یایلمادا دورد بیر یانا (ساهییر)

(شفق طلایی در حال پراکنده شدن به هر چهار طرف بود)

ماشینی چکمه ده تردید ائلسه هر سرباز، اوزو اعدام اولاجاق (م. دیرفشی) و سایر.

هر سربازی که در کشیدن ماشه تردید کند، خودش اعدام خواهد شد.

اشکال گینان (گینن، گونان، گونن) (اصوات متنوع) به همان صورت تاریخی برای حالات امری، دستوری به کار می‌رود مثلا: من اولرسم ده، سن آیاق باسگینن قانلی، قیزیل آیاق گوزل تبریزه (ح. دوزگون)، اگر من مردم هم، تو به صورت خون آلود و با پای خون آلود به تبریز زیبا قدم بگذار.

قورتارگینن منی بو آهو زاردان، خبر آل (حدداد) و سایر.

مرا از این آه و زار نجات بده و حالم را بپرس، همینطور به جای آق (اک) شکل و فرم آغین (آیین) استفاده می‌شود: گلین قیزین آدین قویاغین سارا (سهند) بیاید اسم دختر را سارا بگذاریم. در رابطه با ارائه‌ی دسته‌بندی جدید فعل به سمت نکات جالب توجه، افعال جدید در جاهای خودشان استفاده می‌شوند مثلا: هئی آخیب گئتمه، ساقین (ساوالان)

هی جاری نشو و نرو، ساکن باش. موج ائدیپ دریا کیمی داشلاندی قان تبریزه (باریز) خون همانند موج دریا طغیان کردو

خون بر روی تبریز ریخت، گور تر تک او جالاندیم (آراز) نگاه کن همانند عرق شدید به جایگاه رفیع دست یافتم. سیزلانان نالم بو اودلو قلبیمده تاریخ منیم (ی. شئیدا) و سایر. ناله ی سوزناک من در این قلب آتش گرفته ام تار من است. در همان زمان به کارگیری بازگشت نوین در جایگاه نوین مشاهده می شود. مثلاً: اورگیم چیرینیر، دیور سینه امده (ف. حصارلی) قلبم می تپد، و در سینه ام می کوبد. بو شعر خالقیمیزین ایگید قهرمان اوغلو، سفر قهرمانیه تقدیم اولور (الوو) و سایر. این شعر به پسر جوانمرد قهرمان ملتمان، به سفر قهرمانی تقدیم می شود. شکل ساده ی قوشماهای ایل بیشتر از دیگر موارد استفاده می شود: مثلاً: بیر دئییب گولمگیلن عاشیقوون جانینی آل (م. اعتماد). بایک سخن و خنده جان عاشقت را بگیر، نامردلن اوتوردوم، مردیلن دوردوم... (آشیق قشم) با نامرد نشستم و با مرد برخواستم...

سوزون وار، یاخین گل، منلن، دنه، دانیش (صابیری) اگر حرفی داری نزدیک من بیا با من بگو و بخند.

عشق اهلی، هوس اهلی ایلن همدم اولانماز... (ع. تبریزی) و سایر. اهل عشق نمی تواند، همدم اهل هوس شود. در حالی که قوشما با فرم و شکل و کاربردش موافق و همسو است، در قوشما هم شکل و فرم به کار می رود، مثلاً: قیزاردی سینه لر لاله لر کیمین باخ! (ه. ترلان) نگاه کن! سینه ها همانند لاله ها سرخ شده

است. اون ایکی سیته یتن واخت کیمین ایشلردیم (حدداد) و سایر. دوازده ساعت، تا به پایان رسیدن زمان، کار می کردم. قوشما و کاربردش با هم همخوانی دارد. لکن به ندرت در بعضی از مواقع مثل نان و نن جلب توجه می کند. مثلاً: لاییقی وار گیریم قصرینه منده کیرلی پاپاغیمنان، سینیق سازیمنان (سهند). آیا لایق آن هستم که من هم با کلاه کثیف و ساز شکسته ام وارد قصرش شوم.

م. ش. شیرعلیگنو به درستی نشان می دهد که پسوندهای نان و نن یک فرم و شکل نیست. و از پسوندهای نشانگر سوسیاتیو بودن مثل دان و دن بوجود آمده است. و بسیار جالب است که به پسوندهای دان و دن در نوشته های سهند بر می خوریم.

۱) اونو شله لردی دالینا هر دن، ایشینه گئرددی کولگه یئرلردن. (در بعضی مواقع آن را به پشتش می بست و از جاهای سایه به سر کار خود می رفت)

۲) قوپونلاردا، گولوم، دولار اتیاغدان، سنه کوک املیکلر گتیررم داغدان و سایر. (ای گل من کوپون ها هم از گوشت و روغن پر می شود، برایت از کوه بره و بزغاله ی چاق می آورم.)

شکل ادات به کار گرفته شده برای زبان ادبی در شمال و به کارگیری هر دو فرم زبان ادبی در جنوب جالب به نظر می رسد. دای آزاد اولسون ستار یوردو،

دای گورمه سین قویون قوردو (ب. زمانی)

(دیگر سرزمین ستار خان آزاد شود،
دیگر گوسفندان گرگ‌ها را نبینند)
اودا یانما دای انسان (م.روحانی) و سایر
(ای انسان دیگر در آتش نسوز)
داخی داخی قودرت آختارانلار،
یثریکله مه سینلر قان... (م.روحانی)
(دیگر کسانی که به دنبال قدرت هستند،
تشنه خون مردم نباشند).
داخی رحیم قیل کی، جنگین اودو چکمسین زبانه (م.روحانی)
و سایر

(دیگر رحم کن که آتش جنگ شعله ور نشود)
برخوردن به شکل‌های مختلف ادات یکسان به این امر مربوط
است که در جنوب زبان ادبی فاکتورهای مربوط به مراحل مختلف
اکتشاف خود را به شکل ترکیبی در بر دارد. وجود و ادامه دار
بودن دیالوگ‌های گفتاری زبان ادبی برای موجود بودن چنین
فاکتورهایی شرایط را مهیا می‌کند.
در جنوب برای شکل متعادل زبان ادبی بر روی چندین علامت که
طبیعی هستند تکیه و یا فشاری می‌شود. اول از همه چیز شکل
اداره‌ی متفاوت بعضی از افعال نسبت به شمال و قید کردن
موجودیت آنهاست مثلاً: فخر ائدر ائللریم بو ساوالانا (تورک اوغلو)
ایل و تبارم به این سبلان افتخار می‌کنند. کوله اولان زمان، منی

فریاد ائتدی، منی سسله دی (آراز)، در زمان خدمتگذاری، اسم مرا
فریاد زد، مرا صدا زد. سنه فخر ائله دیم، سنه گوندیم (والح) و
سایر. به تو افتخار کردم، به تو اعتماد کردم.
دئمیرم یانمایاق، آلولو نمایاق (نمی‌گوییم نسوزیم و شعله ور نشویم)
یانماسین نئيله سین یازیق پروانه (پروانه بیچاره اگر نسوزد چه
کاری انجام دهد؟)

یانمایاق وفاسیز یارین اودونا
(به آتش رفیق بی وفا نسوزیم)
یاناق ائلمیزه، یاناق وطنه
(برای ایل و تبار و برای وطن خودمان بسوزیم)
(سهند)
عشقه یاننام، فضولیتک، صداقت گوزلرم
(در عشق همانند فضولی می‌سوزم و انتظار صداقت دارم)
یوردوم اودلار یوردو دور، آتشدی بونیادیم منیم
(سرزمینم سرزمین آتش هاست،
و بنیاد و ریشه‌ی من آتش است)
گر نسیمیتک سویولسام عشقه باشد انباشا
(اگر همانند نسیمی در راه عشق پوست سراسر وجودم کنده شود)
دونمرم، چون دونمه ییبیدیر حاقدان اجدادیم منیم
(رویگردان نمی‌شوم، چونکه اجدادم از حق رویگردان نشده‌اند)
وار ساوالان داغیتک باغریمدای قینار چئشمه لر

(همانند کوه سبلان در وجودم چشمه های قینار (سرزنش) جاری است.

یو خودور مالیم، ثروتیم،

بیر جان‌دیر هر زادیم منیم

(مال و ثروتی ندارم، همه چیز من فقط یک جان است)

(ساوالان)

یوردونو ترک ائدیب گئدن بولبوللر

(ای بلبل‌هایی که سرزمین خویش را ترک کرده و رفته‌اید)

یئیندن یاز گلیر، آچیلیر گوللر

(دوباره بهار می‌آید و گل‌ها باز می‌شوند)

کوچون چاتماقدادیر بو قارا ایللر

(کوچ کنید که این سال‌های سیاه در حال رسیدن است)

پرواز ائدیب گلین باغا، بوستانا

(پرواز کنید و به باغ و بوستان بیایید)

قاییدین بولبوللر، آذربایجانا

(ای بلبل‌ها به آذربایجان باز گردید)

(تورک اوغلو)

این مشاهدات نشان می‌دهد که طرز ارائه‌ی کلاسیک با طرز ارائه‌ی فولکلور در بیشتر احوال همانند خلاقیت یک شاعر است که در آن نزدیکیت بوجود می‌آید.

و این بیان این مساله است که در دوره‌ی حرکات انقلابی ملتی که دوباره خویش را پیدا کرده‌اند، تلاش می‌کند از تمام اشکال موجودیت زبان ادبی - بدیعی در حد اعلا و ماکسیم استفاده کنند.

امکانات ارائه‌ی جدید، شکل قدیمی را رو می‌کند، به خاطر همان هم در ایجاد وحدت و یکپارچگی زبان مضمون و نقشه‌های ارائه‌ی م. اعتماد، سه‌نند، ساوالان یا تورک اوغلی نه زبان فضولی نه زبان واقف موجود است. در اینجا روح تصدیق احیای ملی دوره‌ی انقلاب موجود است از نگارش گرفته تا شیوه آوایی قوت گرفتن طرز ارائه‌ی فولکلور، همانطور که قید شد، نتیجه کار مداوم به کار گرفته شده توسط ارگان‌های مطبوعاتی است. تا امروز مجموعه‌ی وارلیق همینطور مجله‌ی فروغ آزادی نمونه‌های ادبیات شفاهی ملی را تند تند چاپ می‌کند. به صورت عمومی تجربه نشان می‌دهد که سوا کردن زبان ادبی - بدیعی با استناد بر زبان فولکلور ممکن است، چونکه در زبان فولکلور برای ارائه‌ی موجودیت اجتماعی همیشه پتانسیل به اندازه‌ی کافی وجود دارد. در انقلاب ایران به حرکت در آمدن شعورها و از جا تکان خوردن آنها در یک دوره در نتیجه حرکات مطبوعات و کشف کردن آشیق علی و در همان زمان نتیجه جستجوهای زبان ادبی - بدیعی بود، بدون شک و شبهه زبان آشیق علی بلاواسطه زبان فولکلور نیست، اما از لحاظ ماهیت از زبان فولکلور نشات می‌گیرد،

اگر یک سری از مسایل زبان نوشتاری راهم قبول کند، در هر جا کاراکتر حاکمیت خویش را نگه می دارد.

یاتمیش ایدین،بیر اویاندین

(خوابیده بودی،بیدار شدی)

سیلاح گوتدون،سن دایاندی

(سلاح برداشتی و ایستادگی کردی)

در تمام خصوصیات ثابت یا در قسمتی از خصوصیات ثابت در یکی شدن افعال مشاهده می شود:

دوتدوق زالیمترین بیر بیر یاخاسین... (ف.حاصارلی)

(یقه ی یکی یکی ظالم ها را گرفتیم؛

اینسان سنونلرین دوداغین اوپدیم... (آراز)

(لب اشخاص انسان دوست را بوسیدم)

آنا دیلین یازاق پوزاق (ب.زمانی)

(زبان مادری را بنویسیم و پاک کنیم.)

او مغرور زئوسی دیزه چوکدوروب (ا.آلوو)

(او زئوس مغرور را به زانو در آورده است)

ظالمیم فلک یامان قارغیبیب منی (قافلانتی) و سایر.

(روزگار ظالم بدجور مرا نفرین کرده است)

برای از بین رفتن چنین فرقهایی آشکارسازی های طبیعی شکل می گیرد. در جنوب بسته به شکل زبان ادبی مشاهدات علمی معین به کار می رود. اما در مورد وضعیت اسلوبها به کارهای

تحقیقاتی می توان گفت که بر نمی خوریم. به این موضوع احتیاج داریم، به این خاطر که به خاطر طبیعت شکل موجودیت شیوه اجتماعی بلاواسطه مانند عکسش قابل توجه است. توده گرایی بدیعی، به اندازه ی معین با توجه به مضمون متضاد شیوه ی علمی در جنوب نسبت به آنچه که در شمال است فرق دار است. با توجه به تفکر ما تحقیقات محض این فرق را باید نشان دهد. ذوق ادبی بدیعی، کاراکتر تفکر توده گرایی، دایره ی توجه تفکر علمی را برای محیط اجتماعی معین می کند. شیوه ها و اسلوب های یک زبان ادبی که در محیط های اجتماعی مختلف شکل می گیرد مختلف است. این امر به جای خود، اما اینچنین مختلف بودن هایی حدودی برای خویش دارد. در شمال و در جنوب هم اسلوبهای زبان ادبی داخل یک محدوده هستند. اسلوبهای یک سیستم از لحاظ کیفیت زمانی با دیگر اسلوب سیستم متفاوت می شود که حد و حدودها از وسط برداشته شوند.

در شمال و در جنوب اسلوبهای زبان ادبی داخل یک محدوده و حد و حدود هستند.

به خاطر همان است که ما از زبانهای مختلف ادبی نه، فقط از یک زبان ادبی بحث می کنیم.

حرکات انقلابی، به زنده شدن حالات ملی و معنوی و مهمتر از هر چیز به اسلوب بدیعی زبان ادبی تاثیر می گذارد. اسلوب بدیعی بر مبنای رسم و رسومات برای نشان دادن روحیه ی مبارزه بسیار

خلاقیت نشان داده است. در عرض چند سال تفکر ادبی بدیعی به حدی محصول بزرگی داد که امکانات اسلوب بدیعی به صورت دیده نشده ای گسترش یافت.

هیات اداره اتحاد نویسندگان آذربایجان در حالی که در پلئنومودا جلسه داشتند شاعر ملی بالاش آذراوغلی نشان داده بود که برای آشکارسازی زبان ادبی در جنوب منابع اساسی، زبان فولکلور است. بدون شک زمانی که از زبان ادبی حرف می زنیم شاعر در مرحله ی اول اسلوب بدیعی مخصوصا زبان شعر را در نظر گرفته است. واقعا هم بعد از انقلاب چنان ارگان مطبوعاتی هم وجود نداشته به آفریده های شفاهی ملت بیگانه باشد. در اصل بر طبق مقصد خدمات اسلوب بدیعی، بیگانگی نسبت به فولکلور خویش را استثنا می دانست. در جنوب در اسلوب بدیعی، زبان ادبی، از سالهای ۵۰ میلادی و تاثیر بلاواسطه ی طرز تفکر در فولکلور، جان گرفتن مشاهده شد: حیدر بابایا سلام م. شهریار نوشته شد:

حیدر بابا ایلدیریم لار شاخاندا

(حیدر بابا زمانی که رعد و برق ها می زنند)

سئل لر سولار شاققیلدا یب آخاندا

(وقتی که سئل ها با صدای مهیب سرازیر می شود)

قیزلار اونا صف باغلا ییب باخاندا

(و زمانی که دختران برای تماشای این منظره صف می بندند)

سلام اولسون شووکتوزه، ائلوزه

(سلام بر شوکت و خاندان شما باد)

منیم ده بیر آدیم گلسون دیلوزه

(اسم من هم یک بار بر سر زبانهایتان بیاید)

این در جنوب، مدافعه از حق حیات تفکر ادبی بدیعی همینطور اسلوب بدیعی است.

م. شهریار ادای فولکلور را در نمی آورد، فقط به زبان فولکلور سخن می گفت. شاید هم فولکلور را خلق می کرد.

چطور شد که، اسلوب بدیعی زبان ادبی، در جنوب هم همانگونه که در شمال هست (در زبان ص. وورغون، م. ابراهیم اوو،) حقیقت نیافت؟

پاسخ به این سوال سخت است. برای این امر بدون شک نیاز است که در جنوب در تفکر ادبی و بدیعی آشکارسازی تاریخی در ده ساله سی آخر عمیقا باید جستجو شود.

لکن همانند ملاحظه می توانیم بگوییم که گل کردن زبان ادبی و بدیعی و با چنین فولکلوری فعالیت کردنش لازمه ی مدافعه ی خود آن است. در شمال آن زبانی را که دارای تجربه ی معین است، زبان ص. وورغون و م. ابراهیم اوو، در سالهای ۵۰ میلادی چگونگی پذیرفته شدنش در جنوب روشن می شود.

حکومت این زبان را همانند ارائه ی تبلیغاتی کمونیست تعقیب خواهد کرد.

برای مردم این امر در هر حال برای تبلیغ آینده لازم است.
حیدر بابا ککلیکلرین اوچاندا
(حیدر بابا زمانی که کبک هایت پرواز می کند)
کول دیبینن دوشان قالخیب قاچاندا
(زمانی که از کنار بوته ها خرگوش پریده و فرار می کند)
باغچالارین چیچکلنیب آچاندا
(زمانی که باغچه هایت غنچه کرده و غنچه ها باز شده و گل می کنند).
بیزدن ده بیر ممکن اولسا یاد ایله
(اگر برایت ممکن و میسر باشد ما را هم یاد کن)
آچیلمایان اورکلری شاد ائله
(و دلهایی را که به خاطر غم و غصه در کدورت هستند شاد کن)
این زبان را نه مانند فرم تبلیغاتی کمونیست تعقیب کردن میسر
بود، و نه در میان ملت به تبلیغ نیاز داشت...

به این ترتیب، از سالهای پنجاه در جنوب زبان ادبی و بدیعی طبق
رسم و رسومات فولکلوریک اساس گرفته و شروع به آشکار شدن
کرد. این آشکارسازی که تا حدی سنگین بود در شمال از جهات
مختلفی مدافعه می شد. و بر شعر شهریار نظیره ها نوشته شد. در
اصل، در شمال هم بر باز گشت فولکلوریک و طرز ارائه ی فولکلور
توجه بیشتری می شد. به همین خاطر هم .

حیدر بابا سنین کونلون شاد اولسون
(حیدر بابا قلب تو شاد باشد)

دونیا وارکن آغزین دولو داد اولسون
(تا زمانی که دنیا برقرار است دهانت شیرین باشد)
سنن کئچن تانیش اولسون یاد اولسون
(کسانی که از تو عبور می کنند چه آشنا باشند چه غریبه)
دئینه منیم شاعیر اوغلوم شهریار
(بگو ای پسر شاعر من شهریار)
بیر عمور دور قم اوستونه، قم قالار
(یک عمر است که غم بر روی غمهایمان جمع می شود)
مصراعهایش برای شمال نه از دید تعادل و نه از دید سبکی و
ادیبانه به صورت فاکتورهای آنورمال نیست و این به دان معنا
است که پروسه ی ادبی وحدتی دارد که از اعماق می آید. و در این
وحدت نقشه ی اسلوب زبان هم جای می گیرد.

جنوب بر رسم و رسومات کلاسیک حاکم نیست. طرز ارائه ی
طلایی هم موجود است. اما امکان بردن طرز ارائه ی فولکلور تا
زمان انقلاب تداوم می یابد. بعد از انقلاب هم این امکان را با تمام
نیرویش حقیقت می بخشد. جمع شدن فولکلور بعد از انقلاب و
جمع شدن و چاپ شدنش در ارگانه های مطبوعاتی تاثیر اسلوب بر
اسلوب بدیعی زبان ادبی با کیفیت اساسی تاثیر می گذارد. چنان
نمونه هایی به میدان می آیند که تشخیص زبان آنها از زبان
فولکلور ممکن نیست.

کاری را که م. شهریار در زمینه‌ی آشکار سازی زبان ادبی بدیعی انجام می‌دهد، ادامه می‌یابد. آن طرز ارائه که شیوه‌ی م. شهریار بود و (ع. باریز) از آن همانند رسم و رسوم استفاده می‌کند:

ائلدار یاغی، گئتگلرین سولماسین (ای یاغی پشتوانه ایل، رفت و آمدهایت از بین نرود)

دریا کونلون قملریله دولماسین (دریای قلبت با غمها پر نشود)
باریز اوغلون نئجه قمگین اولماسین (فرزند بارز تو چگونه غمگین نشود)

ائتیشیمیشم استادیمیز شهریار

(ای استاد ما و ای شهریار من شنیده ام که)

بیر عموردور قم اوستونه قم آلار

(یک عمر است که روی غم و غصه‌هایمان را غم و غصه‌ها می‌گیرند)
از سالهای ۸۰ میلادی با چاپ شدن فولکلور، در طرز ارائه‌ی فولکلور در سبک شاعرهای عاشقی که در زمانهای طولانی نوشته‌هایی را خلق کرده بودند، شعرهایشان به صفحه‌ی مطبوعات راه یافت. به خاطر همان است که در سالهای ۸۰ در مطبوعات جنوب زبان ادبی چاپ شده، فقط زبان ادبی سالهای ۸۰ نیست، محصول چندین دهه سالی شده، که در نقشه‌ی دیالوگ محض شرح لازم دارد

به خاطر آن هم در بعد از انقلاب وقتی از اسلوب بدیعی به جا مانده صحبت می‌شود، ما فقط طرز ارائه‌ی ده ساله را در نظر نمی

گیریم، ارائه‌ی زبان بدیعی سالهای ۸۰ به صورت شرطی به کار گرفته می‌شود.

زبان دموکراتیک ابراز گر را که وارد ادبیات شفاهی شده، م. اعتماد، ساهر، سهپند، محزون، شاعرانی مانند ساوالان آشکار سازی می‌کنند. آنها در اصل دو کار انجام می‌دهند، از یک طرف طرز ارائه‌ی موجود خود را زنده نگه می‌دارند و از محو شدن محافظت می‌کنند، از طرف دیگر برای غنی سازی و معاصر کردن آن تلاش می‌کنند. مثلاً محزون:

نه نشانیم، نامیم وار

(نه نام و نشانی دارم)

نه الده بیر جامیم وار

(نه در دست جامی دارم)

یاخیندان گورنمیرم

(از نزدیک نمی‌توانم ببینم)

اوزاقدان سلامیم وار

(از دور دست‌ها سلام دارم)

در بیاتی اش هم شکل ذوق اسلوب زبان مراقبت می‌شود. و هم یک مضمون اجتماعی بزرگ بیان می‌شود. عموماً محزون هم به صورت کلاسیک و هم به صورت فولکلور می‌نویسد. هر دو زبان رسم و رسوم خود را ارائه می‌دهند اما در هر دو حال طرز ارائه‌ی رسم و رسوم به فراگیران حیات اجتماعی و سیاسی موجود در

حال ارائه ی جواب مقتدرانه می باشد، مضمون معاصر بودن زبان ادبی - بدیعی فوراً دقت هر کس را جلب می کند.

اولسم ده دیرللم منه قیسمت وطن اولسا (اگر بمیرم هم زنده می شوم اگر قسمتم وطن باشد)

گر قبرده یاتمیش، سووموش بیر بدن اولسا
(اگر در قبر خفته باشم و یک جسم سرد داشته باشم)

مجنون کیمی من لیلی قمینده ائدیب افغان
(من همانند مجنونم که در غم لیلای افغان سر داده ام)

چاک ائیله یرم سینه ام، گر پیره ن اولسا
(اگر پیره ن داشته باشم، سینه ام را چاک می زنم)

مینرجه طبیب ائتمدی بو دردیمی تشخیص
(هزاران طبیب دردم را تشخیص نداد)

غصه م نه ایدی، دردیمی، یارب، بیلن اولسا
(چه غصه ای داشتیم خدایا! اگر کسی دردم را می فهمید)

چوهرم سارالیب، بئل بو کولوب، باش آغاریدیر
(چهره ام زرد شده، کمرم خم شده، موهای سرم سفید شده است)

حئیرتده قالار حالیمی هر کس گورن اولسا
(هر کس که حال مرا ببیند در حیرت می ماند)

فریاد ائدرم نی کیمی، محزون، قریب اولسم
(همانند نی فریاد می زنم، اگر محزون و غریب بمیرم)

نالم ائشیدر، قبریمین اوستن کئچن اولسا!

(اگر کسی از سر قبر من بگذرد ناله هایم را می شنود)
بدون شک این شکل از زبان هم زیاد معاصر نیست، اگر به طرز ابرازها دقت کنیم خواهیم دید که هر کدامشان هزاران سال عمر دارند:

مانند مجنون، مانند لیلی، سینه ام را چاک می کنم، طبیب دردم را تشخیص نداد، چهره ام زرد شده، کمرم خم شده و موهای سرم سفید شده فریاد کردن، فغان کردن، غریب مردن و سایر. اما این زبان اگر پر روحیه و احوال انقلابی بی ثمر باشد ولی برای ارائه ی موضوع هموطن بودن خدمت می کند، البته برای نشر اوقات موجود اجتماعی سیاسی طرز ارائه کلاسیک زیاد هم بزرگ نیست و نحوه ی ابراز و بیانهها زیاد از حد مهم می باشند. با این وجود این زبان در سالیان ۸۰ به انقلاب کم خدمت نکرده است. محزون به طرز و شیوه ی فولکلور هم مراجعه می کند. در تجارب شیوه ی زبان و در کل مضمون چنین ارائه هایی دارد.

گلمیشم اوپمه یه توریاغین یننه

(آمده ام باز خاکت را بیوسم)

ائی عزیز وطنیم، جانانیم تبریز!

(ای وطن عزیزم، و ای جانان من تبریز)

نه قدر عمروم وار ایسترم سنسیز

(هر چقدر هم عمر دارم می خواهم بدون تو)

اولماسین بیر گونوم، بیر آنیم تبریز

(یک روز و یک آن و لحظه هم نداشته باشم)
گزیب دولانسام دا جمله ماحالی (اگر تمام منطقه را بگردم)
من سنده تاپمیشام عقلی کمالی (من عقل و کمال را در تو یافتم)
سنسن اورگیمدن سیلن ملالی (این تو هستی که رنج و ملال را از
قلب من پاک می کنی)
قورباندیر یولوندا بو جانیم تبریز
(ای تبریز این جانم فدای توست)
حلال سودوندندیر بدنده قانیم
(خون داخل رگهایم از شیر حلال توست)
آمالیم، افکاریم، بیلیگیم، جانیم
(آمال و افکار و مغز استخوان و جانم)
شانلی وطنیمسن آذربایجانیم
(وطن سرشار از شان و افتخار منی آذربایجانم)
بهشتیم، روزه ی رضوانیم تبریز...!
(بهشت و روزه ی رضوان من تبریز) اما در مقایسه ی طرز ارائه
ی فولکلور با طرز ارائه ی کلاسیک هموطنی نتیجه به اندازه ی
کافی به صورت فاصله دار منعکس می شود. ابرازها و بیانهای
موجود در اینجا: بوسیدن خاکش، روزی بدون تو نداشته باشم
،جانم فدای راهت است، خونم از شیر حلال توست، همینطور
جانانم، بهشتم و روزه ی رضوانم (در مورد تبریز) و سایر.
در اصل مختلط است، هم ابرازهای قدیمی و هم نسبتا ابرازهای

معاصر هم هست (مثلا در جمله ی " شیر حلال است در بدنم
خون" شیر مشهور ع.صحت است که چرخیده و تبدیل به خونم
شده است. و این مصراع را به خاطر می آورد یعنی برای جنوب
نسبتا معاصر است.

اما در عمومیت در غزلها و قوشماهای محزون تیپ ارائه ی
کلاسیک باقی مانده است در اینجا اساسا صحبت راجع به این
مساله هست که طرز ارائه ی کلاسیک به واقعیت تفکر انقلابی
چگونه نزدیک می شود. تحت استانداردهای انسانی ضربان قلب
هموطن چگونه حس می شود. محزون با طرز ارائه ی کلاسیک و
فولکلور فقط می خواهد این امر را بیان کند که:

باغبانام گولوم یاندی

(باغبان هستم و گلهایم پژمرده شد)

گولسوز بولبولوم یاندی

(بدون گل، بلبلم از پا در آمد)

وطن وطن دئمکدن

(از بس وطن وطن گفتم)

آغزیمدا دیلیم یاندی

(زبانم در دهانم خشک شد)

در جنوب مراجعه ابراز و بیان زبان ادبی بدیعی به نظریه ی
انسانیات باعث شده که خودش را به شکل سیستماتیک نشان
دهد. تطابق اکتیو بودن مضمون با طرز ارائه ی رسم و رسوم غیر

ارجینال حتی آنچه بسیار قابل نگرش است و در خلاقیت شاعر
جلب توجه می کند.

هیچ قوووه جاهاندا آبییرانماز سنی مندن

(هیچ نیرویی در جهان نمی تواند تو را از من جدا کند)

مومکونمو آبییرماق اولا بییر روحو بدنندن؟

(آیا جدا کردن روح از بدن ممکن است)

عشق اولسون او عاشیققر کی، باغلادی پییمان

(آفرین بر آن عاشقانی که پییمان بستند)

اوز جانلارینی ائیله دیلر عشقیو قوربان

(جانشان را فدای عشق تو کردند)

اوغلانلاری نین، فیکری، مرامی بودور آنجاق (فکر و مرام پسرانش
فقط این است که)

دایم یاشا، ای ایزز تیمیز، ای آنا توپراق (همیشه زنده بمان، ای عزت
و سرافرازی ما ای خاک مادری!)

(م. اعتماد)

اوزگه چیراغینا یاغ اولماق بسدیر

(روغن شدن برای چراغ بیگانه کافی است)

دوغما ائلریمیز قارانلیقدادیر

(ایل و طوایف همزادمان در تاریکی هستند)

یانیب یاندیرمایاق یادین اوجاقین

(نسوزیم و اجاق بیگانگان را گرم و سوزان نکنیم)

اؤیومیز سویوقدور، قیشدیر، ساختادیر

(خانه ی ما سرد است، زمستان است و هوا سوزناک است)

بعد از شکل بستن فعل به کاربرد ادات شکل (د) بر می خوریم

یاد ائلر سارانی توتوپ دا دارتدی (سهند)

(ایل و تبار غریبه سارا را گرفته و له کردند.)

بدون شک این کلیت خصوصیت دیالوگ و گفتگو است. در

آذربایجان شمالی در شیوه ای جداگانه این فاکتور موجود است.

در طول و مدت و عرض، در سازه های متعادل ساخته شده به

کمک سخنان در بعضی از مواقع سخنان کمکی به کار

نمی رود: فرضان، بوتون حایاتین خالقا یاز آختاریردین... (فرزانه) و

سایر.

(ای فرضان، در کل مدت زمان زندگی برای مردم به دنبال بهار بودی)

در جنوب برای شکل متعادل زبان ادبی یک سری جهت های

طبیعی وجود دارد.

در اینجا تضاد جمله ساده، تابع دار است. جملات مرکب، به کم

بودن جملات مرکب تابع دار نسبت به شمال بستگی دارد. در این

مورد به زودی اطلاعاتی داده خواهد شد. به این دلیل که شکل

متعادل نسبت به شیوه های تضاد متفاوت است، در هر روش یک

جهت از آن تحقق پیدا می کند.

به این ترتیب هم در شمال و هم در جنوب، بازه و شکل واحد زبان ادبی آذربایجان پایه و اساس می یابد. همینطور شکل واحد این بازه که مالک تابعیت ملی است. به صورت جغرافیایی زبان ادبی، به عمیق تر شدن تفاوت های تضادی و به حد زیاد رسیدن آنها اجازه نمی دهد.

لهجه ها و دیالوگ های فعال در آذربایجان جنوبی شامل، تبریز، اردبیل، زنجان و سایر می باشد.

تعویض شکل ادبی موجود از لحاظ کیفیت ممکن نیست، به خاطر آنکه شکل ادبی مالک تجربه ای چندین قرن است. و دیگر یک حادثه ای توده ای محسوب می شود، خودش صاحب سیستم است، برای از بین بردن سیستم هیچ احتیاجی به تنوع نیست.

در آذربایجان جنوبی با وجود زبان فارسی و دو زبانه بودن فاکتورهایی بر زبان ادبی تاثیر می گذارند و وارد میدان می شوند. مخصوصا در زمینه های تلفظ، اصوات، معانی، جنبش، این مساله را می توان هر روز بیشتر حس کرد.

او ویتراخ می نویسد: زبانها به صورت قطعی در شرایط مختلف و در زمینه های مدنی واقعیت حیرت آوری را نشان می دهند که به همان نسبت مرزهای زبان را می تواند رد کند و واقعا هم دفع می کند. در ایران زبان آذربایجانی و فارسی، همانند حامل مدنیت معنوی و اجتماعی موجود است. دومین این زبانها در نقش ادبیش به خاطر قانونمند شدنش امکان تاثیر گذاری بر زبان اولی را

داراست. اما این تاثیر بر تغییر کیفیت شکل ادبی قادر نیست. چونکه در آذربایجان شمالی به صورت رسمی شکل ادبی مالک جایگاه اجتماعی است.

این که شکل ادبی موجود در جنوب به اندازه ی شمال صاحب حیطه ی فعالیت گسترده ای نیست. نشان دهنده ی نقصان شکل ادبی نیست، ضعف اکتشاف زبان ادبی آذربایجان به خاطر قوی بودن زیاد موانع روبرویش است. شکلش جدید است، طبقه ی روشنفکر منتقل کننده ی شکل جدید هم هستند، اما ارتباط بین شکل جدید و طبقه ی منتقل کننده ضعیف است. چونکه طبقه روشنفکر، شکل دوم زبان (زبان فارسی را هم) منتقل می کنند. که دقت اساسی به زبان دوم داده می شود. به خاطر آنکه شکل محیط ادبی، چنین کششی را داراست. ارتباط میان زبان ادبی و شخص منتقل کننده ی زبان ادبی، شکل محیط ادبیات است.

مکتب، تئاتر، مطبوعات، کتابخانه، اداره، موسسه و سایر. در جنوب آنچه فعالیت زبان ادبی آذربایجان را محدود می کند، آنچه سبب تاثیر عناصر غیر ادبی در این درجه و دیگر درجات بر شکل ادبی می شود محدودیت شکل محیط ادبی است. حتی نبودن آن...

در جنوب کیفیت تضاد زبان ادبی با وضعیت روش ها معین می شود. مشاهدات نشان می دهد که در اینجا اساسا سه اسلوب وجود دارد:

اسلوب بدیعی، اسلوب توده گرای، اسلوب علمی، اما در اسلوبهای متضاد انحراف آشکار سازی سویه هایشان بدون شک نسبت به شمال عقب افتاده است. جهت تفکر بدیعی توده گرای و علمی هر طور باشد سویه ی شیوه های بدیعی و توده گرای و علمی هم همانطور خواهد بود.

با این وجود، فرق تیپ شناسی قید شده، بر روی مختلف بودن ها بنا نشده است

قیزیل قانیوا بویاندین

(بر خون قرمز رنگت غلطان شدی)

الی قبارلی کتدیلا!

(ای دهاتی هایی که دستانتان تاول داشت)

یا اینکه:

آلدیم سسین " دده قورقود "

(صدایت را شنیدم دده قورقود)

اولدون آرخا، منه اومود

(بر من پشتیبان و امید شدی)

قارلی باشیم توتدو بولود

(سر پر از برفم را ابر پوشاند)

گوزلریمن سنل آتلاندی

(از چشمانم سنل جاری شد)

چالدیم سازی قم قاتلاندی

(سازم را نواختم و کمر غم تا شد)

عاشیق علی تنها نیست عاشیق قشم، عاشیق آصلان، قوربانی، همینطور کسی که اصالتا اهل شهر خوی بوده و در ترکیه زندگی می. کرده عاشیق احسانی (در مورد او) مجله انقلاب یولوندا در شماره ۱۲ اطلاعات می دهد.

استادی حاکمیت فولکلور را ایجاد می کنند و به صورت عمومی لازم به قید است که در آذربایجان جنوبی فراوانی کاراکتر زبان شعر را عناصر حاکمیت محض معین می کند. همینطور حاکمیت تیپ کلاسیک را...

قوواس اولان دریالارا دالارلار

(در دریاهایی که غواص وجود دارد شیرجه می زنند)

سوزلریمدن جوشوب ایلهام آلارلار

(در سخنانم دقت کرده الهام می گیرند)

قدریم بیلیب منی یادا سالارلار

(قدرم را دانسته و مرا به خاطر می آورند)

نولدی قشم کیمین ائلدارین، گونئی

(ای جنوب شخص صاحب ایل و طایفه ای مثل قشم چه شد؟)

(عاشیق قشم)

یا اینکه

گونش قاباقینی بولود کسنمز

(ابر جلوی آفتاب را نمی تواند بگیرد)

دولانارسیز ائلدن ائله دورنالار

(ای درناها از ایل و تباری به ایل و تبار دیگر می گردید و کجایی می کنید)

گوزلریز ایشیقدی دونیانی گورور

(چشمهایتان پر نور است و دنیا را می بیند)

بولبول مایل اولار گوله دورنالار

(بلبل به گل تمایل پیدا می کند درناها)

قاتارا دوزولوب گلیرسیز سسیز

(همانند قطار صف کشیده و می آید و صدایتان)

مغریبدن مشریقہ ایشلر نفسیز

(از مغرب تا مشرق صدای نفستان می آید)

بوتون بیر اوزونده واردیر هوسیز

(در تمام سطح زمین هوس گشت و گذار دارید)

قویمایین تنز قونا تله، دورنالار!

(نگذارید که زود به موهایتان سفیدی بیافتد درناها)

بیراز قارانقوشدان گزین آرالی

(یک ذره از پرستو فاصله بگیرد)

قاتارا دوزولون، دوشمون فراری

(همانند قطار به صف کشیده شوید و فراری نشوید)

قشه می آختارساز، گونئی ماحالی

(اگر به دنبال قشم می گردید در جنوب است)

وئرسیز نامه می ائله، دورنالار

(نامه ام را به ایل و تبارم می دهید درناها)

طرز ارائه ی م.و.ویدادی، م.ب.واقیف، ق.ذاکر فوراً جلب توجه می

کند. در همان زمان بدون واسطه موقعیت دوره را (البته از نظر

مضمون) در این زبان پیدا می کنیم:

گونش قاباغینی بولود کسنمز(ابر جلوی آفتاب را نمی تواند

بگیرد)(با طرز ارائه ی موافق صمد وورغون مقایسه کنید:گونشی

اورتسه ده قارا بولودلار:”اگر روی خورشید را ابرهای سیاه

پوشاند“، چشمهایتان روشن است و دنیا را می بینید، نامه ی مرا

به دست خدا می رسانید...

به این ترتیب در زبان شعرهایی که کلیتشان از فولکلور است

،ردیف و قشر را می توان گنجانند.جالب این نیست که چنین ردیف

هایی وجود دارند، جالب اینجاست که آنها طبق یک قاعده در حد

اعلا جان دار هستند.و در بین ردیف ها در همان زمان ارتباط

جانی وجود دارد.زبان چندین عصر فشرده شده و در یک یا دو

دهه جای می گیرد.بدون شک این امر اساس روانشناسی و

اجتماعی دارد.والا نمی توانست به این صورت استعاره های قرن

۱۶، قرن ۱۷ و ۱۸، یا آخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ را با ابراز و بیان

امروزی در هم بیامیزد...

دوزلر گئچدیم، داغلار آشدیم

(از سرزمینهای صاف و از کوه و دشت گذشتم)

سنی سسله یه سسله یه
(در حالی که تو را صدا می کردم)
توفانلاردا یوللار آشدیم
(در توفانها برای خودم راه باز کردم)
سنی سسله یه سسله یه
(در حالی که تو را صدا می زدم)
سئون قلبیم اودا یاندی
(قلب عاشقم در آتش سوخت)
سن یانیردین، اودا یاندی
(تو سوزاندی و آن هم سوخت)
سانما بیر آن اودا یاندی
(فکر نکن حتی لحظه ای ایستاده باشد.)
سنی سسله یه سسله یه
(در حالی که تو را صدا می زدم)
خزانلاشیر گوللو یازیم
(بهار پر گلم تبدیل به خزان می شود)
سنه نئجه داستان یازیم؟
(چگونه برایت داستان تعریف کنم؟)
گور نه حالا دوشوب سازیم
(ببین ساز من به چه حال و روزی افتاده است؟)
سنی سسله یه سسله یه

(در حالی که تو را صدا می زدم)

(قربانی)

در عصر زبان فولکلور و زبان کلاسیک در قرون ۱۷ و ۱۸ (یعنی در زمان اشتباه مدنیت آذربایجان) در دوره ی شکل گیری دوباره بر روی اساسهای ملی طرز ارائه و ابراز بر طبق امکاناتشان هر چقدر که ممکن بود در هم آمیخته شد. دیده شده که نتیجه ی چنین در هم آمیخته شدنی است که، هم زبان فولکلور و هم زبان کلاسیک در معنای معین (طبق مضمون بدون شک و شبهه) در یک جبهه ظاهر می شوند. چنین جبهه ای چگونه شده که تا امروز به موجودیت خویش ادامه می دهد؟ (به عبارت دیگر، طرز ارائه ی قدیمی امروزه به خاطر کدامین قسمت ها یا بر جا می ماند؟ به این سوال به نظر ما فلسفه های بیشتری از (فلاسفه) باید جواب بدهد...

قم گلیر، شنلیک گئدیر،

قلبین انوی ماتم توتور

(غم می آید و شادی می رود)

(و خانه ی دل را ماتم می گیرد)

وار بو دونیا ده عجب رونقلی بازاریم منیم

(من در این دنیا عجب بازار پر رونقی دارم)

قان اولان کونلوم بوشالماز درد و قمدن بیر زامان

(قلب پر از خون من یک لحظه از درد و غم خالی نمی شود.)

گور نه بازاریم توتوب، ایشلکدی درباریم منیم
 (بین چگونه بازار من گرم شده و دربارم رونق گرفته است)
 ایلرم تاب و تحمل، هر نه گلسه باشیما
 (هر بلایی که به سرم بیاید با تاب و تحمل سپری می‌کنم)
 چونکی هر دیواردان آلچاقدی دیواریم منیم
 (چونکه دیوار من از تمامی دیوارها کوتاهتر است)

برای تثبیت شکل امروزی و طرز ارائه‌های بدین شکل در جنوب نیروهای اجتماعی وجود دارد، چنان نیروهایی که گفتن موجود بودن آنها در شمال سخت است، چونکه زبان ع. واحد که چند دهه قبل از این خلق شده (همانند فاکتور استهلاک متعال) پوشش را حفظ کرده و از لحاظ صنعت و موارد تا این اندازه غنی نیست. اما در درجه‌ی بالایی هم طرز ارائه‌ی تیپ معاصر (برای ارائه‌ی طرز کلاسیک غیر طبیعی) را به نمایش می‌گذارد.

چنانکه دیده می‌شود، فولکلور همینطور تضاد موجود در زبان کلاسیک در جنوب، همانطور که قید شد، تاثیر حفاظت اسلوب و شیوه‌ی بدیعی از خودش می‌باشد. یعنی آن خطری که در شمال وجود ندارد در جنوب هست، به خاطر همین هم شکل جنوب اینچنین خویش را محافظه می‌کند... ۱

زبان کلاسیک به ترکیب لغت گرفته شده از آواشناسی، و به تعادل و ایستایی گرفته شده از ترکیب لغتش قدرتمندی می‌بخشد دقت کنیم:

گوره سن اولور مو، یا رب، دوتا عالمی عدالت (یا رب آیا روزی فرا می‌رسد که دو عالم پر از عدالت شود). یئر اوزونده بیر حکومت قورولور، قیلا وقایت (و در روی زمین یک حکومتی ایجاد شود که، حراست و نگهداری دهد). گنده مرز لر کناره، قوتولا قمی اسارت (مرزها از بین بروند و غم اسارت از میان برداشته شود). بو منم منم دئمکلر بیغیشا گنده جهالت (و این منیت‌ها از بین برود و جهالت نابود شود). جوشا حیسی حوسنو نیت حامیدا برادرانه (و حس حسن نیت در وجود همه برادرانه بجوشد). نه قالا اثر جفادن، نه ده کینه دن نیشانه؟ (و اثری از جفا، و نشانه‌ای از کینه نماند).

(م. روحانی)

همانطوری که دیده می‌شود، اول از هر چیزی این متن دارای کلیت است (هم از نظر مفهوم هم از نظر حالت و فرم) عموماً برای تفکر و شعر انسانی کلاسیک چیزی که به صورت کاراکتر می‌باشد چنین شکل متراکم است که در جنوب برای موضوع اسلوب بدیعی نمایشگری است که جلب توجه می‌کند. و وجود یک نیاز داخلی مشاهده می‌شود. برای محافظت دوره‌ای و متقارن بودن وجود یک نیاز داخلی مشاهده می‌شود. زبان کلاسیک در هر کجا باشد عموماً جز تمایلات شرق است مخصوصاً با اعتبار به هنر موسیقی و شعر و آواشناسی برای شرق تابع قسمت متعادل واحد است (البته وبال شدن از حالت عمومی شرقی به تدریج کم شده

هر چقدر تفکر متعادل ملی آینده دار می شود، اسلوب بدیعی هم ملی تر می شود) در بالا قسمت هایی از شعر "گوره سن اولور می یا رب" م.روحانی که به نمایش گذاشتیم این امر را تصدیق می کند.

زبان کلاسیک محیط گفتگوی شعر را در یک سری از احوال حفظ می کند.

در این زمان تلفظ آواشناسی به صورت خصوصی حس می شود:

قم غصه کیچیک قلبینی گر دوپسه سیخما

(اگر غم و غصه قلب کوچکت را به تپش در آورد دلتنگ نشو)

بو گون ده کئچر آخیری، غملمرده قوتاری

(این روز هم می گذرد و دست آخر غمها هم تمام میشوند)

اوندا کی، چیخار گون، پاییلار عالمه بیردن

(در آن زمان که آفتاب در می آید و در عالم پخش می شود)

اوندا کی قاردان یئری صبح اولاجاق آغاری

(در آن زمان که زمین تاریک را صبح است که روشن می کند)

(ی.شیدا)

داخیلی قودرت آختارانلار یئریکله مسینله قانه

(کسانی که به دنبال قدرت داخلی هستند تشنه یه خون نباشند)

گئنه سالمیسان ریاست شراری سیتم جاهانه...!

(باز هم ای شراره ی ریاست به جهان ظلم و ستم بخش کرده ای)

(م.روحانی)

آبی حیاتیوی منه، ای خیزر، وئرمه گئت

(ای خضر آب حیاتت را به من مده و برو)

لعلیلبله چئشمئی حیوانی نیلرم

(لعل لب و چشمه ی حیوان را می خواهم چه کار؟)

البته فاکتورهای دیالکتیزم، شعرهای نوشته شده به طرز فولکلور

حتی در زبان متن هایی که به طرز فولکلور مالک نو آوری هستند

هم وجود دارد. بدون شک هیچ موضوع گفتگو، همینطور نمونه

های تلفظ شده با لهجه ی فارسی (مثلا: آته، آنه، قاره، جهان، و...) و

هیچ تبلیغ کننده ی گسترده ای به اندازه ی زبان کلاسیک برای

شکل اسلوب ارائه وجود ندارد. تعادل و ایستایی زبان کلاسیک از

تعادل و ایستایی طرز ارائه ی فولکلور به صورت اساسی فرق دار

است. در جملات مرکب فراوان بودن حروف ربط، به کارگیری

یکپارچگی اضافات جلب توجه می کند:

هر دم کی، سن خیال ائوینه گلمیسن قوناق

(هرگاه که تو به خانه ی خیال من مهمان شوی)

نو عمرومون جلالین او بیردمده تاپمیشام

(جلال عمر نو را در آن یک دم پیدا کرده ام)

زولفون اسنده عطری دولور جان فزاسینا

(هنگامی که زلفهایت را باد می رقصاند، عطرش در فضای جانم پر می شود)

یالنیز او عطری من گولی مریمده تاپمیشام

(آن عطر را من فقط در گل مریم پیدا کرده ام)

(سونمز)

در جنوب در حالی که سیستم اشعاری کیفیت تاریخی زبان کلاسیک را حفظ می کرد، از لحاظ مضمون برای معاصر و جدید شدن تمایل دارد (همانطور که گفته شد همان خصوصیات در اوایل قرن بیستم در اشعار "م.ع.معجز" هم وجود دارد) معاصر شدن ابزارهای کلاسیک هم به صورت مداوم و هم به صورت اساسی اتفاق می افتد، مقایسه کنید:

آچیلدی قونچئی بختیم، باهاریمی تاپدیم

(غنچه ی بخت من باز شد و بهارم را یافتم)

کونول سئون گولومو، گولو زاریمی تاپدیم

(گلی را که قلبم را دوست دارد، گلزارم را یافتم)

باهاری عومرومده اسدی خزان یئلی، سولدوم

(در بهار عمرم باد خزان وزید و پر پر شدم)

خزان عومرده، سولماز بهاریمی تاپدیم

(در خزان عمر خویش، بهار نابود نشدنی ام را یافتم)

تلاش اندیب قفه سی سیندیریب، قاناد آچدیم

(تلاش کردم، در قفس را شکسته و پر گشودم)

قانادلانیب او گوزل لالزاریمی تاپریم

(پر گشودم، آن لاله زار زیبایم را یافتم)

(ر-سحر)

منیم آرزوم، اومیدیم خلقی ایرانه سعادتدیر

(آرزو و امید من برای ملت ایران سعادت است)

اگر وحدت اولای اجرا، وطنده فیتنه شر قالماز

(اگر وحدت برقرار شود، در وطن فته و شری باقی نمی ماند)

جفالار چکمیشم، من بختیار، دوغما دیاریمدا

(ای بختیار من در دیار مادر زادی خویش، جفاهای زیادی کشیده ام)

اگر داغلار چکه داش، توپراقیندا بیر اثر قالماز

(اگر کوهها فقط سنگ ها را بردارند، در آن صورت از خاک هیچ اثری باقی نمی ماند)

(م.بختیار)

وقتی (ر.سحر) "خزانی عومرومده سولماز بهاریمی تاپدیم" یا

"قفسی سیندیریب قاناد آچدیم" یا "آچیلدی قونچئی بختیم" (

گفته میشود همانطور که به آزادی مردم از ظلم اجتماعی و

سیاسی اشاره می کند، سبک م.بختیار در نوشته ی (جفالار

چکمک) به صورت محض (در مضمون اجتماعی، سیاسی، می

باشد)

در جنوب زبان شعر و کلاسیک (بدون شک، در شرایط وسیع

عموما با اجتماع تکنولوژی) در هر حال تحت تاثیر طرز ارائه ی

فولکلوریک قرار می گیرد، در اصل، به واسطه ی این موجودیت

تاریخی و به صورت یک پروسه ی مرکب می باشد. به این معنا که

این تاثیر در قرون ۱۷ و ۱۸ شروع شده و از مراحل مختلف گذشته، محصولات مراحل وسط به زندگی خود در تفکر ادبی - بدیعی ادامه می دهد، و امکانات تضاد را به نمایش می گذارد سوندوره بیلمه دی گوز یاشین اورکدن اودووو. (اشکهای چشمانت نتوانست آتش قلب را خاموش کند)

چاغیردیم، قوی کمک ائتسین سنه اوز اوولادیوی

(صدا زدم، بگذار بر تو کمک کند، فرزند تو)

ایفتیخار ایله بوگون ذیکر اندیرم پاک آدیوی

(امروز افتخار کن که اسم پاکت را بر زبان می آورم)

مرد اوغوللار بئجریب خالقینا شوهرت قازانان

(پسران مرد و بزرگی را تربیت کرده که برای ملت خویش شهرت به همراه می آورند)

آی یاغان باشیما غملر اودو، یاشلی ساوالان!

(ای کسی که بر سرم آتش غم می ریزی، ای ساوالان پیر!)

(ع. باریز)

در شمال این شکل شعر در سالهای ۵۰، ۴۰، حتی تا زمانهای معین از سال ۶۰ فعال بود.

امروزه مالک چندان تضادی نیست، همانطور که دیده می شود، در مورد تعادل زبان شعر بین شمال و جنوب فرق هست. فرق ذوق اجتماعی که مدعی است اسلوب بدیعی را به مقامهای معینی می رساند اما مشاهدات نشان می دهد که چنین جایگاهی را یافتن

اتفاقی است که به ظاهر می افتد. در جنوب و در شمال هم همان یک زبان ادبی فعالیت می کند. لازم به ذکر است، پتانسیل اسلوب بدیعی، همانند هم است. امکانات پتانسیل اجتماعی استفاده شده بر کیفیتشان یکی نیست. می توان گفت اسلوب بدیعی شمال از سال ۲۰ تدریجا به تکامل می رسد حتی نو آوری اسلوب زبان در سالهای ۶۰ را جستجوی سالهای ۵۰ ایجاد می کند، در جنوب زبان ادبی بدیعی سالهای ۸۰ اساسا، همانطور در فاکتورهای پراکنده جلب توجه می کند، به خاطر همان در حال حاضر آنچه در جنوب از اسلوب بدیعی وجود دارد که متضاد استدر شمال با اسلوب بدیعی همان دوره شرط است که مقایسه شود؛ در اینجا اتفاق افتادن شباهت تخمینی و منطق تکامل تخمینی، ابتکار می کند. در همان زمان در جنوب اسلوب بدیعی با سخن شناسی شرق اسلوب بدیعی (مخصوصا فارس) با سخن شناسی اش به صورت تماس تاریخی در این یا دیگر اشکال (حتی در مقامهای ابتکار) ادامه می یابد. مشاهدات نشان می دهد که بر طبق ذوق اسلوب زبان، تنوع در شمال هم هست، و به عبارت بهتر موجودیت تاریخی را زنده نگه داشته است. اگر چه غرب و شرق به واسطه ی زبان شعر یا نثر بایکدیگر فرق می کنند در شرق با حساسیت زبان کلاسیک درجه ی بالایی از نو آوری و در غرب، طرز ارائه ی فولکلور جلب توجه می کند. کسانی که در جنوب هستند هم بدانند که چنین تنوع در اسلوب زبان موجود است. همانطور که به

زبان ادبی سبذعی آذربایجان به این شکل و به صورت فاصله دار نزدیک شدن ممکن نیست. سخن شناسی تاریخی همینطور اسلوب های تاریخی در معنای حقیقی سخن و امکان حل کردن هم وجود ندارد. در جنوب انقلاب زبان ادبی- بدیعی، به طرز ارائه ی تفکر خدمت می کند، خدمت طرز ارائه ی تفکر انقلابی دارای اسلوبهای مختلفی است، یکی از این ها هم نوشته های ساتریک است...

شاعران جنوب از اشکال رسم و رسوم ساترین به اشکال مختلف استفاده می کنند.

مخصوصا موضوع اسلوبهای ارائه ی صابر، موضوع اسلوب زبان که تقدیم کردن آنها علاقه ایجاد می کند. مثلا شعر (دمیرچی) علی اکبر حددداد که شعر را بدون هیچ واسطه برای (اکینچی) نظیره نوشته بود.

گلمه بو قدرنالو و فریادا دمیرچی!

(ای آهنگر این همه به ناله و فریاد در نیا)

گنت چال چکیشین آهن و فولاده، دمیرچی!

(برو چکشت را بر سر آهن و فولاد بکوب)

آهنگر

بسدیر بو قدر فکر ائلمه دور ودرازی

(کافیست دیگر این اندازه برای زمانهای دور و دراز فکر نکن)

عومرون چوخو گدمیشدی، قالیب ایندی بیرازی

(بیشتر دوران عمر سپری شده و حالا به کم از آن باقی مانده است)

دونیادا قضاووقدره اول گئنه راضی

(در دنیا بر قضا و قدرت راضی باش)

سرمایه ی عومرون گئندجک باده، دمیرچی!

(سرمایه ی عمرت به باد خواهد رفت ای آهنگر)

جانین چیخاجاق چوخ چالیشیب، آزیئیه جکسن

(جانت در می آید چونکه زیاد کار خواهی کرد و کم خواهی خورد)

بیرتیخ دونو، بیرتیخ تومانی سن گئییه جکسن (پیراهن و شلوار پاره

را تو خواهی پوشید) بوندان سونرا دونیا دا داهی نئیلیه جکسن (بعد

از این دیگر در دنیا چه کاری انجام خواهی داد) سین نین

یئتیشیب یئتمیشه هشتادا، دمیرچی؟ (سن و سال تو به ۷۰ و

۸۰ رسیده است آهنگر) همانطور که دیده می شود. ه. حددداد طرز

ارائه و ابرازهای صابر را به کار می گیرد. در همان زمان تحت تاثیر

این ارائه و ابرازها شکل رجوع به نقد خودش را کشف می

کند (مخصوصا در طرح جنبش) عقلی که داخل سرت هست

پریده و شورش در آمده است. برو چکشت را بزن، و کار کن، برادر،

باز هم بیمار و رنجور و خسته شو، به خاطر اینکه روح این کار

را پسندیده است روزگارت سیاه خواهد بود. عقل داشتی تو هم

مثل ما کسب می کردی...

در زبان آهنگر، همانطور که طرح شکل معاصر است، طرح مضمون

دار هم جلب توجه می کند. این طرز ارائه ی نوشته ی صابر گونه

نزدیک شدن موفقیت آمیز به روحیه و احوال موجود اجتماعی سیاسی را نشان می دهد. (قید کنیم "هوپ هوپ نامه" صابر در جنوب چاپ شده و به صورت گسترده پخش شده بود به این ترتیب حداد - صابراسلوبهای معاصر زنده نگه داشتن زبان انتقادی را آشکار می کند:

درویش کیمی هر یئرده دوروب معرکه قورما (مثل درویش ها در همه جا نه ایست و معرکه باز نکن)
گاهی باشیوا، گاه دوشوو بیخوده وورما
(بیخودی بر سر وسینه ی خود نزن)
رد اول گوزومون گئت قاباغیندان بئله دورما
(از جلوی چشمانم دور شو و اینچنین رودر روی من نایست)
اووقاتیمی تلخ ائيله مه، ائی ساده دمیرچی!
(اوقات مرا تلخ نکن ای آهنگر ساده)
اوستو اورتولو کئچ، مطلبین اوستون داها آشنا
(لاف پوشانی کن و روی مطلب را باز نکن)
صبر ائيله گیلن، هووسلن اولسون، هله داشما
(صبر کن و حوصله داشته باش و از کوره در نرو)
ثابیت قدم اول معرکه عشقده، قاچما
(در معرکه ی عشق ثابت قدم باش و فرار نکن)
عشق اهلی همیشه اولو قوقاده دمیرچی!
(اهل عشق همیشه در شور و غوغاست آهنگر)

فاکتورهای قدیمی گفتاری در هر حجم همان است که در زبان اکینجی (کشاورز) بود.

حتی با آنچه در اکینجی است یکی است. ولی در اثر دمیرچی، نشان زمان بوجود آمدنش است. مراجعه به اکینجی کم روح و سردو در حد و مرز صورت می گیرد. اما در اینجا با احتیاط صورت گرفته و در بعضی مواقع بیان می شود. (معرکه قورما، صبر ائيله گینن، ثابیت قدم اول...) در بعضی از مواقع سخنان قدیمی مطرح می شوند (ردد اول، گوزومون، گئت، قاباغیندان) در اکینجی (کشاورز) به شخص ندار و در دمیرچی (آهنگر) به کسی که در حال فهمیدن خیر و شر خویش است (هم به کسی که در زمانی متفاوت از زمان اکینجی "کشاورز" صابر می زیسته و آهنگر است مراجعه می شود، با دروغ و تزویر و استعمار، بزرگی و آقایی می کند، مصلحت می دهد و یک جایی برای فرار خویش می گذارد، طرز ارائه ی عشق اهلی همیشه اولو قوقاده (اهل عشق همیشه در غوغا هستند) در یک متن متضاد یک اکتشاف به حساب می آید. عذاب آهنگری که به استثمار تن می دهد، در اصل به تحمل کردن عذاب عشق (در اصل تحمل نکردن و محو شدن) همانند کاری که مجنون انجام داده است اشاره می کند و مانع ادیبانه ای است.

زبان نقد حداد همانطور که گفتیم، زبانی با مضمون معاصر است.

واسطه ی جیلالی، و زبانی است که به تفکر تنقیدیرئالیست خدمت می کند.

خالقی چکیر دالینجا کی، آهنرباسی وار
(مردم را به این بهانه به دنبال خود می کشد که آهنربا دارد)
(هر مجلسه گیرنده دورارلار ایاغینا (به هر مجلسی که وارد می شود برای احترام به پایش بلند می شوند)

اینینده هر کیمین بالا، تزه لباسی وار
(هر کس در بدنش لباس تازه ای دارد)
چوخ شنی وار، شرافتی وار، احترامی وار
(شان و شرافت و احترام دارد)

هر کیمسه نین کی دوولتی، دوولت سراسی وار
(هر کس که دولت و دولت سرا دارد)
اصل و نصب بوگون ایشه گلمز زمانه ده
(اصل و نصب در این زمانه به کار نمی آید)

اینسان اودور کی، پول کیمی موشکل گشاسی وار
(انسان کسی است که مشکل گشایی مثل پول دارد)

حداد به ثروتمند کردن زبان ادبی - بدیعی با مضمون منتقدانه نزدیک می شود. به اسلوبهایی که انگیزه شکایتی دارند مراجعه می کند در این زمان اساسا از ابزارهای ظرفیتی کلاسیک شاعرانه استفاده می کند.

فراق چاره سین، ای ساقی، یاردان خبر آل

(ای ساقی چاره ی فراق را از یار بپرس)
نه وقت گوزوم قوتولار اینتیظاردان خبر آل
(و بپرس که کی چشمانم از انتظار کشیدن راحت می شود)

... گومان ائيله مه بو واحدین قزلریدیر
(... گمان نکن که این غزلیات واحد است)
حقیقتین بو سوزون اهل کاردان خبر آل
(و حقیقت این امر را از اهل تجربه بپرس و بدان)

نه عاشیقم، نه بولبوله، نه خوشگوله من
(من عاشق نیستم، نه بر بلبل نه بر هیچ زیبا روی دیگری)
هامی تانیر منی، اهلی دییاردان خبر آل
(همه مرا می شناسند مرا از اهل دیار بپرس و بشناس)

ولی زمانه قمین چکمه یه علاقم وار
(ولی من علاقه دارم که غم زمانه را بکشم)
اونون دا علتینی روزگاردان خبر آل
(علت این کار را هم از عهد و دوران بپرس)

طرز ارائه ی منتقدانه را در جنوب و شمال نمی توان با هم مقایسه کرد، در جنوب شرایط اجتماعی و سیاسی کمبود تفکر معنوی، اخلاقی فی مابین استثمار شدگان به دست استثمار گران، به زبان منتقدانه جان می بخشد و آشکار می سازد.

مکتبی اسلامدا آلاهدیر یئر صاحبیی
(در مکتب اسلام خداوند صاحب زمین است)

آما ایراندا یتره اولموش خودا یتر دللالی

(ولی در ایران برای زمین خداوند دلال فروش زمین است)

...بیر نفر پوللو گورنده تولکو تک یالتاقلانا

(...وقتی شخص پولداری را می بیند، همانند روباه چالوسی می کند)

اوغرو دور، اولسون گرک اهلی ریبایتر دللالی

(دزد هست، دلال زمین باید اهل ربا شود)

(ق.خطیبی)

به این ترتیب رنگ های مختلف زبان منتقدانه شکل می گیرد انقلاب ایران برای زبان ادبی -بدیعی در جنوب عصیانکاری و سرکشی به همراه آورد، موجودیت جوشان ارجینال، با گذشت زمان، و نحوه ی ابرازها به صدا در آمده و در شعر بیشتر به نمایش در آمد.

در اشعار ساهر، مظفر، درفشی، حسین دوزگون، عباس بارز، حمید نطقی، شبستری، علیرضا تبدیلی (اوختای)، قافلانتی، سلیمان ثالث، بهروز چای اوغلی، آراز، زبان عصیانکاری، که در مورد حقیقت محض حرف می زند مشاهده می شود.

قارانلیقدیر! (تاریکی است)

آچ قاپینی، پنجره نی

(در و پنجره را باز کن)

قوی قاپیدان قوی باجادان

(اجازه بده که از در و سقف)

ایشیق گیرسین، نسیم اسسین

(نور وارد شود و نسیم بوزد)

پرده لرین ساچاقلاری رقصه گلسین

(و رشته هاو تزئینات پرده ها به رقص در آیند)

پنجره دن ساچاقلارینی توک اشاقا

(موهایت را از پنجره بیرون بریز)

داغ آردیندان (از پشت کوه)

باخ قیزاریر اوفوقوموز

(نگاه کن افقمان سرخ می شود)

گونه ساری دونور تبریز ...

(تبریز به سمت آفتاب می چرخد)

(ساهر)

در اصل تعادل و ایستایی جا افتاده با تمثیلات انقلابی پر می شود. محتوی نوشته صدای قلب ملتی که از تاریکی به روشنایی رسیده اند می باشد، و نوشته ی تبریز به سمت آفتاب می چرخد، که جالب تر است و با استعداد گفته شده است. در مصراعهای پایینی از م. درفشی عصیانکاری متفاوت تر از آنچه که ساهر بیان کرده، به اندازه ی کافی آشکار است:

قالخیر اودلار وطنیندن یئنه اود شعله لری

(از سرزمین و وطن آتش ها باز هم شعله های آتش سر می کشد)

یئنه یوردوم آلیشیب

(باز هم سرزمینم آتش گرفته است)

خالق‌مین صبر و تحمل کاساسی لبریز اولوب

(کاسه‌ی صبر و تحمل ملت لبریز و پرشده است)

سانکی شدتله داشیب

(مثل اینکه با شدت سر ریز شده است)

یئنه زردوش او جاقیندان او جالیر شانلی آلوو

(باز هم از اجاق زرتشت شراره‌های شان و شرف بلند شده است)

یوکسه لیر نوری حیات

(نور زندگی می‌تابد)

یئنه بابک وطنینده یارانیر قانلی قیام

(باز هم در وطن بابک قیام خونین بر پا می‌شود)

اویانیر شوری نیجات

(شور نجات بیدار می‌شود)

سس دوشوب عالمه:

“تبریز یئنه دوردو ایغا

قانلی تورپاقدان”

(عالم پر شده از صدا که: تبریز باز هم از روی خاکهای خون آلود به پا خواست)

اینقیلاب بایراقی بیر الده، بیر اللر یوموروق، دیریلیب ستار خان

(پرچم انقلاب در یک دست، و دستهای دیگر مشت شده، ستار

خان زنده شده است.)

یئنه قووزاندی خیابانی یئریندن عوصیان، یئنه قوپدو توفان

(باز هم از سرزمین خیابانی عصیان بلند شد! باز هم توفان شروع شد!)

یئنه قاصیلره، ظالیمیره، دوتماق دیوان، یئنه عوصیان! عوصیان

(باز هم برای غاصبان و ظالمان فکر اجرای دیوان عدالت بوجود

آمده، باز هم عصیان و عصیان به پا شده)

تاثیر طبیعی جوشش انقلابی بر روی زبان ادبی - بدیعی مالک

رسم و رسوم قدیمی می‌باشد.

در اوایل قرن بیستم، حتی در سالهای ۲۰ الی ۳۰ در شمال برای

حفظ دنیای جدید ملتی تلاش می‌کرد و به این زبان سخن می

گفت. لازم به ذکر است که موجودیت انقلابی همانطور که در

شمال هست در جنوب هم امکان تالیف شعر را گسترش می‌دهد

و برای تقدیم سخن به مفاهیم مختلف شرایط را آماده می

کند. گسترش امکانات تالیف، به معنای حل شدن اسلوب بدیعی در

زمینه‌ی فعالیت ارجینال می‌باشد که به معنای نرم شدن تعادل

و ایستایی و نهایتاً معاصر شدن آن است.

انقلاب ایران در جنوب برای جواب دادن به دانشجویان، زندگی

اجتماعی و سیاسی زبان ادبی و بدیعی را فراهم کرد. میزان و اندازه

، در بعضی مواقع طرز ارائه را مزین کرده است، حتی در بعضی از

مواقع به صورت وسواسی زبانش را عوض کرد، اگر زیاد عمر نکرده

باشد هم، این زبان از نگاه کیفی معین شد و به شکل و همانند

نطق خصوصی در خاطرها ماند.

...سلطنت محو اولاً، کوکدن قازیلا استبداد

(...سلطنت محو شود و استبداد از ریشه بر کنده شود)

گرگ اعدام اولاً شاه!

(شاه باید اعدام شود!)

”گرگ استثمارا استثمارا سون قویماق اوچون“

(باید برای پایان دادن به استثمار)

ائله یک ظلمو تباہ

(ظلم را تباہ کنیم)

بو شو عارلار بو هارایلار، او جالیر عرشه چیخیر

(این شعارها و فریادها بلند می‌شود و به عرش می‌رسد)

خالق دورموش ایاقا(مردم به پا خواسته اند)

جلالادین تختینه، تهراندا اودور لرزه دوشوب

(به خاطر این است که بر تخت جلاد در تهران لرزه افتاده)

باشلا ییب تیتره مه یه(شروع به لرزیدن کرده است)

سوندورون بو اودو ”دستور یئتیشیر تهراندان“

(از تهران دستور می‌آید: این آتش را خاموش کنید)

یوخسا نابود اولارام(والا نابود می‌شوم)

ژنرالار، منیم اوچ قوپالی سر کرده لریم!

(ژنرالها، سر کرده‌های سه ستاره دار من!)

اندین ایقدام، اندین ایقدام! (اقدام کنید، اقدام کنید!)

(م.درفشی)

در اینجا سخنان نویسنده و سخنان شاه ایران موجود است. کسی

که می‌گوید شاه باید اعدام شود از زبان آذربایجان سخن می‌گوید، و کسی که فریاد می‌زد این آتش را خاموش کنید از زبان شاه سخن می‌گوید، این امر زندگی اجتماعی، سیاسی زبان آذربایجان را تا انتهایش به نمایش می‌گذارد.

کسر شدن سیاسی زبان ادبی - بدیعی به آن سو می‌رود که به واسطه ی مبارزات انقلابی برگردانده شده، به صورت ملی گرایانه نزدیک می‌شود :

...داها ایستکلری، نهضتلی قاندا بو غماق زمانی کئچمیشدیر

(دیگر زمان خفه کردن خواسته‌ها و نهضتها در خون سپری شده است)

کوهنه قانلار بوگونه تزه قانلارا قاریشیب قوجامان یوردومدا

(امروزه در وطن بزرگم خونهای ریخته شده ی قدیمی و خون

های جدید قاتی شده اند)

من امینم کی، بوتون ایرانا شانلی وطنیم، یئنه سرمشق اولاجاق:

من مطمئنم که وطن پر از شان و افتخار من دوباره برای تمام

ایران سرمشق خواهد شد.

تاپدالانمیشلار، فارسا، بلوچا، کورده، لورا و ... آزادلیق آلاجاق

(برای کتک خوردگان، فارس، بلوچ، کرد، لر و ... آزادی خواهد گرفت)

(م.درفشی)

در جنوب گسترش امکانات زبان ادبی بدیعی، همانند آشکار سازی

تفکر ادبی بدیعی، معاصر شدن فاکتور ذوق متعادل جلب توجه

می‌کند. یعنی این قسمت ترکیب پروسه ی مرکب است.

به خاطر همان هم با محدود کردن حوادث اجتماعی سیاسی ، تفکر ادبی بدیعی ، در زبان ادبی بدیعی درجه بندی و تظاهر می یابد. دئموکراتیزم در هر حال به عنوان نمایشگر اساسی باقی می ماند. چونکه بر روی زندگی اجتماعی سیاسی دئموکراتیک بودن وجود دارد. هر چه می خواهی بگو ، هر چه می خواهی بنویس ...

نوجوانلار اولدو اما اولمادی تسلیم زور
(نوجوانها مردند ولی تسلیم زور نشدند)
دولدو زیندانلار ولی اسگیلمه دی میلی غرور
(زندانشا پر شدند ولی غرور ملی کم نشد)
نالہ لر فریاد اولوب ، جوش ایله دی باشلاردا شور
(نالہ ها تبدیل به فریاد شد و شور در سرها جوشید)
خالقیمیز اولموشدی بیر شیر ژیان تبریزده
(مردم ما در تبریز تبدیل به یک شیر ژیان شده بود)
(باریز)

...و بیر ایل کئچمه دی کی
(و یکسال نگذشت که)
اینقیلاب گونش کیمی ، قارانلیغا سون وئردی
(انقلاب مثل آفتاب به تاریکی ها پایان داد)
بیزه باهار گتیردی
(برای ما بهار آورد)

گئنه اومید بوداغی قونچه لندی گول آچدی
(باز هم بوته های امید غنچه کرده و گل باز کردند)
گئنه گوزل تبریزیم ، سوزه گلدی دیل آچدی
(باز هم تبریز زیبایم به سخن در آمد و زبان باز کرد)
(ح.نطقی)

دویوشلر عصرینه آرتیق آیاق باسیر دووران
(دوران وارد عصر جنگ می شود)
جوشور بشر دنیزی ، کوکره بیر هر آن طوفان
(دریای ملت جوشان می شود، و طوفان هر آن وسعت می گیرد)
قاسیرغا کوهنه لیگین تیتره دیر تمل داشینی
(طوفان سنگ بنای کهنگی را می لرزاند)
(شبسترلی)

اسلوبها مختلف...لکن در هر حال مضمون یکی است، در یک حال معانی اجتماعی و سیاسی ماندگار می شوند.
در یک حال تعادل و ایستایی از میزان رسم و رسوم بودن خود در می آید، اما در هر حال برای ارائه ی روحیه ای که در حالت عصیان می باشد تلاش می شود...مساله اینجاست که، مضمون اجتماعی موجود در زمان ارائه ی زبان ادبی و بدیعی فقط بر

حساب پتانسیل موجود اکثفا نمی‌کند، آنچنان یکپارچگی به کار می‌رود و بر استعمار تفکر شعری ارائه می‌شود که همانند فاکتور نوآوری جلب توجه می‌کند (مثلاً: غرور ملی، غنچه‌های بوته‌ی امید، عصر جنگ‌ها، ...) به حساب معانی اجتماعی و سیاسی، زبان ادبی بیدیی در معنی گسترده‌ی مضمون اجتماعی سیاسی قدرت می‌گیرد، سوال می‌شود: چطور شده که اسلوب بیدیی چند دهه ممنوع شده و از زندگی اجتماعی و سیاسی دور شده و در عرض یکی دو سال در جنوب به زندگی اجتماعی اینچنین ملحق شده است؟ حتی به واسطه‌ی برای مبارزه‌ی سیاسی تبدیل شده است؟ مساله اینجاست که اول از هر چیزی، حساسیت اجتماعی اسلوب در حالت پتانسیل موجود بود. در اوایل قرن بیستم همانطور در دوره‌ی ایجاد حکومت دموکراتیک، کیفیت مبارزه‌ی اسلوب بیدیی را می‌بینیم... انقلاب ایران هم آن را به زندگی اجتماعی و سیاسی به حالت محکم تر بست. بی‌شبهه تجربه‌ی شمالی هم کمک کرد که در این مورد سر فرصت بحث خواهیم کرد...

زبان ادبی بیدیی موجود در جنوب، هر چقدر هم به زندگی اجتماعی و سیاسی نزدیک باشد، هر چقدر هم در حال جنگ توانایی ارائه‌ی احوال و روحیه را داشته باشد، از توان شاعرانه و تغزلی نمی‌افتد، به این ترتیب جلای سکون و رسم و رسوم اسلوب بیدیی حفظ می‌شود:

بو داغلار اوجا باش!

(این کوهها بلند هستند)

اوجا باش داغلارا قانلی چکمه لر یول آچا بیلمز،

(چکمه‌های خونین نمی‌توانند به کوههای بلند راه یابند)

بو داغین جئیرانی، اوزگه اوو چونون اوخونا گلمز

(آهوی این کوه به تیر شکارچی غریبه نمی‌آید)

قوللاری باغلانان اسیر بیر انسان

(انسان اسیری که دستانش بسته است)

توتغون آخشاملاردا، آغلاماز، گولمز،

(در غروبهای دلگیر، گریه نمی‌کند، نمی‌خندد)

یا اینکه:

بو داغلار اوجا باش! (این کوهها بلند هستند)

اوجا باش داغلارا قانلی چکمه لر یول آچا بیلمز

(چکمه‌های خونین به کوههای بلند، نمی‌توانند راه یابند)

گونش سولار کن

(وقتی که آفتاب غروب می‌کند)

قایالار آخشامین نغمه سین اوخویار، سویلمز، دینمز

(صخره‌ها نغمه‌ی غروب را می‌خوانند، به زبان نمی‌آورند، سکوت می‌کنند)

داغلاردا گزرلر ایری گوز اوغوللار

(پسرانی با چشم‌های درشت در کوهها می‌گردند)

اورکلرینده درین بیر سئوگی

(و در قلب‌هایشان یک عشق عمیق وجود دارد)

(ع. نابدیل)

مکمل بودن موجودیت (و طبیعی بودن آن) در یک طرف، زیبایی ابراز و ارائه (به ملی بودن) دقت کنید: کوه‌های بلند، چکمه‌های خونی، نمی تواند راه بیاید، به تیر بیگانگان نمی آید، وقتی که خورشید غروب می کند (را با وقتی که گل پژمرده می شود مقایسه کنید)، چشم درشت (پسران) و سایر شاعرانه بودن شرایط تا این اندازه، اجازه نمی دهد که دردی اجتماعی به مرحله ی دوم برسد. این زیبایی زبان است که در حالی که از زیبایی خاک و وطن سخن می راند، برای دشمن رجز بخواند. از عشق عمیق صحبت کنی، اما برای بیگانگان نفرت را نمایش دهی...

در شعر جنوب؛ مضمون اجتماعی، کمبود سیاسی همیشه به صورت

برجسته حس می شود:

گاه اومید له دولور نیگاران گوزو

(گاه چشم نگرانش با امید پر می شود)

گاه یادی یاندریر، گاه یانیر اوزو

(گاه بیگانگان را می سوزاند و گاه خودش می سوزد)

ائلدن ایلهام آلیر "سازیمین سوزو"

(سخنان و صدای سازم از ایل و تبارم الهام می گیرد)

اوخشاییر وطنی، اوخشاییر یاری

(از وطن می گوید، از یار می گوید)

(والح)

مصراعهای اختصاص داده شده به سهند، در حالی که غصه ی اجتماعی شاعر را بیان می کند از لحاظ مضمون اجتماعی تر می شود، حتی تا آنجایی اجتماعی می شود که کاراکترهای قرینه اینگونه گم می شود. آن سخنی که شخص سهند وارد زندگیش می کند، در آنجا همانند ارائه ی مطالب سوسیال سیاسی عمیق، محرک می شود، می فهماند و ثبت می کند.

در جنوب زبان ادبی - بدیعی زبانی است که در حال جوشاندن می فهماند، در حال تفهیم به مبارزه دعوت می کند، این زبان نمی خواباند، برای شرق و برای خیال پروری که زیاد هم غیر طبیعی نیست قربانی نمی شود...

ارنلرین سینماسی

(سینمای جوانمردان)

پوللاریندان دونمه سی

(روی گرداندن از پولهایشان)

بیرده مسلک اودونون اورکلرده سونمه سی

(یکی هم خاموش شدن آتش مسلک در قلب ها)

ان دهشتلی

(بسیار ترسناک)

ان آجی (بسیار تلخ)

اوساندیران درد اولور (درد ملول کننده می شود)

(ق. سمندر)

در جنوب یک جهت دیگر هم برای کاراکتریزه کردن زبان شعر وجود دارد: خلاقیت جدی بر روی زبان، در بعضی مواقع انگار پیش نمی رود. شعر با آن حالت طبیعی اش که آمده منعکس می شود،

نظارت بر روی طرح شکل ضعیف می شود، مثلا:

نه گزیرسن مغرور مغرور

(چرا اینگونه با غرور می گردی)

آلا بزک بو خالچانین اوستونده سن

(یک نقش و نگار کوچک بر روی این قالیچه ای)

ائی جانیمی یوران ارباب

(ای اربابی که جانم را به ستوه آورده ای)

ائی قانیمی سوران ارباب

(ای اربابی که خونم را می مکی)

...بو ساده جه بیر فرش دئییل

(این فقط یک فرش ساده نیست)

بو عومرومون زامان زامان

(این لحظه های عمر من است)

ایلمکلره دیونلنمیش پارچاسیدیر

(که به صورت گره های ساده گره خورده و یکپارچه شده اند)

ائله مغرور آیاقلاما!

(اینچنین با غرور آن را له نکن!)

هارای ائلر

(های و فریاد ای ایل و قبیله ها)

گوزوز آیدین

(چشمتان روشن)

باشی او جا آلی آچیق

(سر بلند و با پیشانی گشاده)

قاییتدیلا ر ایگیدلریمیز

(جوانمردانمان باز گشتند)

دئیین گل سین قورقود دده

(بگوید دده قورقود بیاید)

بوی بویلا سین ...

(تشویق کند...)

(ح. فرشباف)

سئویرم سنی من

من تو را دوست دارم

بوتون وارلیغیملا با

(تمام وجودم)

بوتون قودرتیمله با (تمام قدرتم)

سن منه یول آچدین

(تو راه را بر من گشودی)

نور ساچدین

(مانند نور تابیدی)

گوزمو آچدین...

(چشمانم را باز کردی...)

(عزیز محسنی)

احوالی که انقلاب بوجود آورده است بر روحیه و زبان بدیعی، روشنی توده گرایانه می آورد. هر کجا که باشی سویه ی ابراز گرایانه را پایین می آورد، کسی که شعرش را می نویسد، طبق یک قانون و قاعده، در مورد آنچه که می خواهد بسراید فکر می کند، به اینکه چگونه خواهد سرود زیاد هم فکر نمی کند.

یادیندان چیخیب می او قارا دووران؟

(آیا آن دوران سیاه را فراموش کرده ای)

ایکیمیز قول قولا باغلانان زامان

(زمانی که جفتمان بازو به بازو بسته شده بودیم)

بیرایدی بیزاوچون زنجیرله زیندان

(زنجیر و زندان برای ما یکی بود)

روح تک آیریلما دیق ایکی بدنن

(همانند روح از دو بدن جدا نشدیم)

الین وئر الیمه، آیریلما مندن

(دستت را به دستم بده و از من جدا نشو)

(صابری)

یا اینکه:

اونو تمارام گنده باشیم دا، بو آنا دیلیمی

(اگر سرم هم برود زبان مادریم را فراموش نمی کنم)

کیمین جسارتی واردیر، منیم دانا دیلیمی؟

(چه کسی جسارت دارد که زبان مرا انکار کند)

...هامی تانیر دیلیمی، چوخ شیرین، گوزل دیلیدیر

(همه زبانم را می شناسند، خیلی زبان زیبا و شیرینی است)

ال اوزمرم، چیخا جانیم دا، بو آنا دیلیمی(؟)

... (از زبان مادریم دست بر نمی دارم، حتی اگر جانم هم در آید)

(ع. تبریزی)

یا اینکه:

آذربایجان، آذربایجان!

(آذربایجان، ای آذربایجان)

سنه قوربان بو باش، بو جان

(این سر و بدن قربان راه تو باد)

عزیز وطن، گوزل وطن

(ای وطن عزیز و زیبا)

قهرمانلار اولکه سی سن

(سرزمین قهرمانان هستی)

(م. جاویدی) و سایر

پایین آمدن سویه نحوه ابراز زبان ادبی - بدیعی، همانگونه که دیده می شود، تالیفات مختلف شعری را در همان زمان احاطه می کند، در غزل و قوشما هم مشاهده می شود، و این بدین معناست که حادثه ی اتفاق افتاده در زبان ادبی - بدیعی از محیط اجتماعی و مدنی ایجاد می شود. فقط حالت تعادل نیست.

در زبان ادبی (مخصوصا در اسلوب بدیعی) تاریخی چنین فاکتورهایی وجود دارد: زبان ادبی همانطور فراتر از حد می تواند به تعادل برسد فراتر از حد هم می تواند اجتماعی شود. مثلا: در سالهای اولیه ی انقلاب، در سالهای ۲۰ در شمال، قدرت اجتماعی زبان ادبی بدیعی آذربایجان زیاد شده بود. در سالهای ۸۰ حالت فزاینجی در جنوب مشاهده می شود، اما در جنوب ریسک و خطر در زبان شعر نسبت به آنچه در شمال است (صحبت از سالهای ۲۰ است که وضعیت مشخص می شود) بیشتر است و بیشتر با حرفهای له شده همراه است، در حالی که در سالهای ۲۰ در شمال برای جستجوی شکل سخن شناسی فعال بوده است. بودن شبهه، تفکر ادبی بدیعی که با تاثیر انقلاب به صورت یکباره جان گرفته بود نتوانست محصول با کیفیت ارائه دهد. از آنچه نمونه هایی بسیار چاپ شد که همانند فاکتور اسلوب بدیعی بی کیفیت بوده است. بی کیفیت است ولی حس می شود که برای ارائه ی مقصد مشخص و روشن خدمت می کند. فقط به خاطر این جهت هم زبان بی کیفیتی همانند فاکتور اسلوب بدیعی در جنوب کار

معینی انجام می دهد. در جنوب، قبل از هر چیز، زبان نثر را نزدیک بودن به حالت داستانی کاراکتریزه می کند. (همانند آنچه در سالهای ۱۹۴۴-۴۶ وجود داشت)، ابراز و بیان قصه گویی از سیستم تا حالت تعادل و ایستایی مشاهده می شود.

مثلا: چوپان به مهمانش خوش آمد گفت و برای پذیرایی از مهمانانش شروع به دوشیدن شیر کرد. وقتی شیر گوسفند را می دوشید بره سر و صدا راه انداخت، ترلان و لاجئن که مشاهده گر صدای بره بودند نتوانستند تحمل کنند و گفتند:

ندوش چوپان! ندوش چوپان!

بره را به گریه مینداز چوپان!

(علیرضا حمیده خو)

زبان نثر در جنوب، از لحاظ تاریخی هم میتوان گفت که صاحب چنان امکانی نشده بود.

حتی در اشعار آذربایجان جنوبی در مورد هیچ سوژه ای جلب توجه نمی کند. اما در این چند سال آخر نمونه های جالبی از زبان نثر به میدان آمده. (مخصوصا در طرح و نقش شاعرانه) مثلا: قسمتی از داستان (کوهنه دییرمان "آسیاب کهنه") نویسنده جوان حسن بیلداشی را از نظر می گذرانیم.

...در همین زمان با یک حادثه ی ترسناک روبرو شدم، در کنار شمع یک دختر نشسته بود. اشک چشمان او با قطرات شمع هماهنگ می ریخت، هر چقدر به او نزدیکتر می شدم تپش قلبم بیشتر می شد... به دختر سلام دادم سرش را بلند کرد و به صورتم نگریست. چه حادثه ی عجیبی بود!...

از دختر پرسیدم: دختر زیبا! در این وقت شب در آسیاب چه می کنی؟ آیا نمی ترسی؟

دوباره از چشمش یک قطره اشک بر صورت خاک گرفته اش نشست و برای جواب دادن به سوالم آماده شد، فقط نمیدانم چرا سکوت کرد، بعد از اینکه دوتا از سوالهایم را تکرار کردم به من گفت:

من دختر یتیمی هستم، اسمم فاطمه است، چندسال قبل مادرم ما را تنها گذاشت و از دنیا رفت، خاطرات آن روزها قلب مرا به آتش کشید و سوزاند، پدرم مرد فقیری بود، ما از مال دنیا چیزی نداشتیم، او هم بعد از مدتی از دنیا رفت، بعد از این حادثه کسی به داد من نرسید... چون در ده مان کسی را نداشتیم به راه افتادم...

چند لحظه سکوت کرد. باز با صدای اندوهگین روزهای مصیبت بار گذشته اش را برایم تعریف کرد، حرفهای پر از سوز او حقیقتا قلب مرا به آتش کشید، حال آن دختر بد بود، برای تسکین دادن به فاطمه با او صحبت کرده پرسیدم:

دختر زیبا، حالا باید به کجا بروی؟

گفت: سه تا ده آن ور تر پدرم یک خواهر دارد، می خواهم به آنجا بروم، فقط چند روز است که راه می روم، پاهایم تاول زده اند. گرسنگی و تشنگی مرا از نا انداخته است. دیگر طاقت خویش را از دست داده ام، گفتم یک ذره در اینجا استراحت کنم، شاید تاب و توان گرفته دوباره به راه افتم.

در حالی که این سخنان را رد و بدل می کردیم، دختر از حال رفت، در این حالت چه کاری باید انجام می دادم؟ نمی دانستم... او را گرفتم. فقط فاطمه در حالی که نفس آخرش را می کشید کلمه ی مادر را به زبان آورد و از دنیا رفت. شمع هم همانند آن دختر زیبا آخرین قطره ی اشکش را می ریخت (نگاه کن: زبان ترکی آذربایجان ایران، چاپ درنگی تهران 2 N- ص ۲۵، ۲۶)

یکی از منابع اسلوب زبان که به آشکار سازی اسلوب بدیعی آذربایجان جنوبی در سالهای ۸۰ تا ۸۰ تأثیر می کند نمونه های ۱۹۴۱-۴۶ است: زبان ادبی بدیعی که در این سالها وسعت گرفته و بعد ها خفه شده در پیشرفت انقلاب از طرف محیط اسلوب زبان موجود هضم می شود. اساسا در سالهای ۱۹۴۴-۴۶ در شهر تبریز کتابهای شاعرانی مثل صائب تبریزی، خدایی، حیران خانم، م.ع. معجز، لعلی، م. اعتماد، فطرت، محزون، آذراوغلی نشر شده بود. کتاب دده قورقود در صفحات مجله آذربایجان چاپ شده بود. مطبوعات، همینطور روش تدریس ها را چاپ کرده و به پخش

شدن زبان ادبی - بدیعی کمک می کردند. در آذربایجان جنوبی، در رابطه با ایجاد تشکیلات دموکراتیک، مطبوفاتی که به زبان مادری نوشته می شوند، قدرت می گیرد، مثلاً در بهار سال ۱۹۴۴ در شهر تبریز نشر دوباره مجله (وطن یولوندا) در آذربایجان جنوبی به فعالیت بیشتر نویسندگانی که دارای فکر دموکراتیک بودند و به فعالیت گسترده ی مطبوعات ملی سبب شد.

(ج. خندان)

به این ترتیب، زبان ادبی - بدیعی زمینه ی فعالیت اساسی بدست آورد. (مخصوصاً در مجموعه ی آذربایجان) در صفحه ی ادبیات مجله ی آذربایجان در سالهای ۱۹۴۱-۴۶ در جنوب از یک طرف آنچه در اوایل قرن بیستم موجود بود، از طرف دیگر در سالهای ۲۰ در شمال زبان ادبی و بدیعی معین شده استفاده می شد. شاعران جوانی مانند: بالاش آذراوغلو، حوکومه بیللوری، مدینه گلگون، ایبراهیم ذاکر، علی توده، اساساً در شمال به طرز ارائه ی متضاد مراجعه می کنند. به طور عمومی، در سالهای بیستم زبان ادبی - بدیعی معین شده در شمال، در دوران محاربه تبلیغی در جنوب در تبریز س. رستم، س. رحیموو، م. ابراهیموو، ممدخانلی، م. راحیم، او. سارپوللی، و ب حضور داشتند. همینطور در شمال بازیگران تئاتر نقش و رل بزرگی را بازی کرده بودند. گفته شده که، در تئاتر تبریز "سئویل" ج. جبارلی به نمایش درآمد. در زمان انتشار زبان نثر و حکایت در جنوب، نویسندگان شمال

تأثیر گذاشتند. حکایت و داستانهای ف. خشگنابی، ب. حالی، ای طاهری نشر شد اما در جنوب زبان نثر به عقب ماندنش ادامه می داد.

بدون شک، آشکارسازی اساسی، در زبان شعر جلو می رفت، نسل جوان موجود حتی نسل مسن هم به نوشتن و تالیفات فولکلور میل بیشتری داشت، همانطور که تحلیل گر ادبیات آذربایجان جنوبی، پروفیسور ج. خندان نشان می دهد، علاقه به شکل و فرم شعر ملی، زودتر از آشکارسازی شعور ملی اتفاق می افتد، در سالیان ۱۹۴۴-۴۶ در شعر جنوب، قدرت گرفتن موضوعات اجتماعی سیاسی، به طرز آرایه هم تأثیر می گذارد. آن حالت مبارزه که در دوره حکومت ملی در زبان ادبی - بدیعی موجود بود، در سالهای ۸۰ هم هست، مثلاً در نامه ی منظوم مجلس شعرا به حکومت ملی آذربایجان گفته می شد:

ای موقدس مسکه نیم، ای شانلی آذربایجان

(ای مسکن مقدس من، ای آذربایجان پر از شان و شرف)

بیز سنینله فخر قیللیق یئر اوزونده هر زمان

(ما در هر زمان روی زمین به تو افتخار می کنیم)

هانسی بیر یئر سن کیمی عالمده واردیر با صفا

(در عالم کجا همانند تو با صفا هست)

یوخدور هئچ یئرده یقین ائت سنده کی آب و هوا

(مطمین باش که آب و هوای تو در هیچ جای عالم وجود ندارد)

در سالهای ۸۰۰ چنین طرز ارائه فعال بود، یعنی بعد از انقلاب اسلامی زبان شعر آذربایجان جنوبی همانند دوام حقیقی آثار زبان شعر سالیان ۱۹۴۴-۴۶ جلب توجه می‌کند. به این ترتیب زبان ادبی-بدیعی به کار گرفته شده در سالیان ۸۰ به صورت یکپهلو بوجود نیامده است. با دلایل محکم در سالهای ۱۹۴۴-۴۶ به تمدن ارائه بدیعی بستگی دارد. در همان زمان در سالهای ۵۰، ۶۰، ۷۰ هم در جنوب زبان ادبی بدیعی به موجودیت خویش ادامه می‌دهد. اما در این سالها، تضاد آن پایین می‌آید، جستجوی ارائه و ابراز و بیان به شکل اساسی در طبقات پایین پیش می‌رفت. شاعرانی مانند شهریار، سهند، ساهر، م اعتماد، محزون تا زمان انقلاب هم به زبان آذربایجانی می‌نوشتند و خلق می‌کردند. در دوره ی انقلاب هم قلمشان را زمین نگذاشتند، زبان آنها، با زبان نویسندگانی که بلاواسطه فرزند انقلاب شده بودند به اندازه ی معین فرق داشت. مسائل کلاسیک به اندازه ی کافی ثابت، اسلوب زبان جلال را نمایش می‌دهند. شهریار از سالهای ۵۰ از نظر ائتو گرافیک نمونه ی غنی از زبان ادبی بدیعی را ارائه داد. در این زبان سادگی فولکلور وجود داشت، اما طرز ارائه ساده همانند کیفیت متعادل تصور شده بود. شهریار با چگونگی استفاده از زبان ملی همانند فاکتور صنعتی و با توجه به پرستیپ، شیوه ی جدیدی را آشکار ساخت که در ارائه ی آن تضاد در جنب و جوش، تضاد شعری مانع همدیگر نمی‌شوند:

بیر اوچایدیم بو چیرپینان یئل ایلن
(کاش با این باد تکان دهنده می‌توانستم پرواز کنم)
باغلاشایدیم داغدان آشان سئل ایلن
(و با سلی که از کوه سرازیر می‌شد هم پیمان می‌شدم)
آغلاشایدیم اوزاق دوشن ائل ایلن
(و با ایل و طایفه ی دور افتاده از اصل و تبار می‌گریستم)
بیر گوریدیم آیریلیغی کیم سالدی
(و کاش میدیدم چه کسی جدایی را ایجاد کرد)
اولکه میزده، کیم قیریلدی، کیم قالدی
(و در سرزمینمان چه کسی مرد و چه کسی زنده ماند)
یا اینکه:

بیزی یاندیریر یامان آیریلیق
(جدایی بدجور مارا می‌سوزاند)
بو داریخدیران دومان آیریلیق
(و این جدایی همانند مه دلتنگی می‌آورد)
گوزه سوورولان سامان آیریلیق
(جدایی مثل کاهی است، که باد آن را در چشم فرو کرده است)
آمان آیریلیق، آمان آیریلیق
(آمان از جدایی، آمان از جدایی)
شهریار زمانی که به صورت تالیفات کلاسیک می‌نویسد، تصورات مردم شناسی طرز ارائه ی فولکلور را محافظه می‌کند.

دئمه داغداشدی، سولثیمان، سنی مندن آیران شئی
(ای سلیمان نگو آن چیزی که تو را از من جدا کرده، کوه و سنگ است)
بیر چیباندیر کی، چیخبیدیر، گوز ایلن قاش آراسیندا!
(دملی است که بین چشم و ابرو در آمده است)
...خالقی دارتیبیلار دیبرمان داشی تک تاغلاری ایله
(مردم را با طاقهایی شبیه سنگ آسیاب خرد کرده اند)
بیزی دارتاندالایدی الی بیر داش آراسیندا
(کسی که ما را خرد می کرد هم کاش دستش زیر سنگ می ماند)
سهند، همینطور ساهر در سالهای ۲۰ تمدن ارائه ی شعر را ادامه
داده بودند، زبان آنها به زبان ص.وورغون نزدیک است و در یک
تیپ می باشد. از سالهای ۵۰ طرز ارائه ی فولکلور زبان (قبل از هر
کس) تحت تاثیر شهریار قرار می گیرد. اما تاثیر زیاد هم قوی
نیست.

در نامه ی سهند به شهریار عزیز:
سهندی قورخوتماز، نه سارای، نه سحر
(نه سارای و نه سحر سهند را نمی ترساند)
محبت دئیبلن، بیر اووسونو وار
(همانطور که گفته اند مهر و محبت قدرت جادویی دارد)
هم ایسمی اعظمدیر، هم ایسمی شبیدیر
(هم اسم اعظم است، هم اسم شب است)
باغلی قاپیلاری اوزومه آچار

(درهای بسته را به رویم باز می کند)
...نه بیلیم بلکه ده، سولطانیم قارداش
(چه می دانم ای سلطان من، ای برادرم)
حقیقتده، ایشین عیبی بیزده دیر
(در حقیقت عیب کار تقصیر ماست)

همین بو ایلقارین دوشکونویوک بیز
(ما تسلیم شده ی همین عهد و پیمانیم)
گونه یاددا دئییل، اوزوموزده دیر
(گناه از بیگانگان نیست، تقصیر خود ماست)

(حبیب ساهر)

نازیک ایپک خالچالارین گول آجدی
(قالیچه های ظریف و ابریشم تو گل باز کرد)
اوتاغیندا هر گلی نین، هر بین
(در اتاقت هر کدام از گلها)
بزه دیتسه مجلسلری، دئه گوروم
(اگر مجالس را زینت می دهد، بگو ببینم)
زاواللی قیز بو دونیادا وار نئیین؟
(ای دختر بیچاره در این دنیا دارایت چیست؟)
از نمونه ها مشخص می شود که، روحیه ی انقلابی در این
زبان، حالت پتانسیل و جوشی ندارد، هنوز این زبان زبانی است که

باعث می شود که دیگران، نیروی آن را درک کنند و موقعیت اجتماعی آن را هم درک کنند. تا زمان انقلاب (اما، شاید به انقلاب سوق دهنده است) زبانی است که احوال و روحیه را منعکس می کند (بیدار است)

زبان م. اعتماد و محزون از نظر موضوع و عقیده در یک کیفیت می باشد، هم م. اعتماد و هم محزون هم به صورت طرز ارائه ی کلاسیک هم به صورت طرز ارائه ی فولکلور نوشته اند، در هر دو طرز ارائه ی کلاسیک به حساب طرز ارائه ی فولکلور به شکل دثفورمه شده می باشد، مقایسه کنید:

۱) طرز ارائه ی کلاسیک :

سئورم آلما کیمی قیرمیزی اولسون یاناغین

(دوست دارم که لپ هایت مانند سیب قرمز باشند)

چونکی داغلاردا هامی لاله ی حمرانی سئور

(چونکه در کوهها همه لاله ی سرخ رنگ را می پسندند)

(م. اعتماد)

داها دیلداش اولار محزون ، بوتون دونیا اولا آزاد

(حتی اگر تمام دنیا آزاد شود، دیگر همزبانهای من محزون خواهند شد)

اولنده انتظار اولمز آنایوردون قوجاقیندا

(و در هنگام مرگ در حالت انتظار نمی میرند اگر در آغوش

سرزمین مادری باشند)

(محزون)

۲) طرز ارائه ی فولکلور:

من عاشیقم دوغما آذربایجانا

(من به محل تولد خویش آذربایجان عاشقم)

اونون عاشیقلری هیچ گلمز سانا (عاشقان آن به شمار نمی آیند)

گوزلر بیر یانا ، سنده بیر یانا

(تمام زیبارویان یک طرف تو هم یک طرف)

حوسنونله فخر ائدیر ، ائلیم تبریزیم!

(ایل و تبار من به محاسن تو افتخار می کند تبریز من)

(م. اعتماد)

گزیم هارانی داغلار؟

(ای کوهها من کجا را بگردم؟)

داغی ، آرانی ، داغلار

(کوه و آران را می گردم)

من ایستیرم گوروشک

(من دوست دارم که همدیگر را ببینیم)

کسیب آرانی داغلار!

(ولی در وسط کوهها سد شده اند)

(محزون)

به این ترتیب بعد از انقلاب اسلامی ایران، اسلوب بدیعی زبان ادبی جان یافته، به منابع مختلفی استناد کرده، و این اتفاق یک حادثه ی

تیپولوژی نیست. از سالهای ۸۰ چه در طرح مضمون عقیده، چه در طرح نظریه ی شعریمقاومت های مختلفی در حال تضاد می باشد. بعضی از آنها مجری و رهبر می شوند، بعضی هم به حساب بیگانه و خارجی بودن زندگی می کنند.

اما باید قید کنیم که، زبان ادبی و بدیعی به کار گرفته شده در آذربایجان در سالهای ۸۰ به یک مقصد و هدف واحد خدمت می کند. مختلف بودن تضاد مانع این امر می شود.

البته زبان ادبی-بدیعی در جنوب، تضادهای موجود در شمال را به شکل اصلاح شده آشکار نمی کند. اما به اندازه ای گسترده می شود که حتی در اسلوب بدیعی سیستم ارائه و ابراز واحد، هم برای جنوب هم برای شمال موانع ادبی یکسان تعیین می شود. طرز ارائه ی نویسندگان مهاجر جنوبی که به شمال مهاجرت کرده اند، برای این ایستادگی کار بزرگی را انجام می دهد.

ب. آذر اوغلو، ح. بلوری، م. گلگون، ع. توده، ای، ذاکر، س. طاهر مدافعه گران تراز بودن زبان ادبی، بدیعی بین شمال و جنوب هستند. در نهایت این واقعیت را ذکر کنیم که هم در شمال و هم در جنوب، زبان ادبی-بدیعی را اسلوب زبان هزاران ساله اداره می کند. به خاطر همان هم طرز ارائه ی شعر در جنوب با تاثیر شرایط موجود از آنچه که در شمال است اگر در اندازه ی معین فرق داشته باشد در طرح گسترده ی فعال پایداری جستجوها یکی است.

انقلاب اسلامی ایران تفکر اجتماعی سیاسی مردم را جان بخشید، در عرض چند سال مطبوعات، در آذربایجان، مالک امکانات گسترده ای شد. اگر مطبوعات در جنوب، همانند ارائه دهنده ی تفکر ادبی-بدیعی و توده گرایی و علمی فعالیت نشان دهد، بدون شک اساسا استخراج کننده ی توده گرایی بوده است این مساله که در جنوب هم زبان ادبی-بدیعی و هم اسلوب علمی تحت تاثیر زبان مطبوعات هویدا شده بود در نتیجه مالکیت مطبوعات بر امکانات وسیع بود. شرایط موجود یکسره نیاز به بیان مناسبات داشت، و به این وسیله مناسبات را بیان می کرد، چونکه به اندازه ی کافی مطبوعات دموکراتیک (در همان زمان وطن پرور) وجود داشت. در جنوب رسم و رسوم اسلوب توده گرایی موجود است. چه در سالهای ۲۰ و چه در سالهای ۴۰ مطبوعات چاپ شده مخصوصا در زمینه ی زبان توده گرایی سیاسی نمونه ی جالبی را ارائه داده بود. در سالهای ۸۰ موضوع اساسی مطبوعات جنوب هموطن بودن بود اولین وظیفه ی توده گراها عبارت بود از، مردم را برای مبارزه ی اجتماعی سیاسی دعوت کنند و به این مبارزه پایداری ببخشند. زبان هم، به وارد شدن این وظیفه در زندگی کمک می کرد. زبان مطبوعات جنوب (مخصوصا در اوایل سالهای ۸۰) در معنای حقیقی سخن جنگ بود، آطادی مردم آشکارسازی مدنی در نهایت برای موجودیت خویش مبارزه می کرد.

در طی قرن‌ها مبارزه‌ی داغ و خون آلود شکل گرفته ما بین آزادی و اسارت در وطنمان بسیار طول کشید که مالک پستی‌ها و بلندی‌ها و باریکه‌ها و وسعت‌ها و تاریخ مفصلی است. در اینجا در صفحات خون آلود این تاریخ مفصل، نیتان باز کردن سخن نیست. اما بیان این مساله لازم است که در سالهای پایانی برادران محرومی که در وطنمان زندگی می‌کردند و مبارزات و حرکات تاریخی این قشر، محروم ملت، بعد از فجایع خونی، در گیریهای موثر و ملول کننده‌ی بیش از صد هزار معلول و به بهای خون هفتاد هزار شهید به نتیجه رسید و انقلاب بزرگ خلق شده در نتیجه‌ی آزادی، استقلال و تحت نظارت شوراهای جمهوری اسلامی و با رهبریت قاطع امام خمینی در نهایت در ۲۲ بهمن ماه سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید (مجموعه‌ی گونش، ن ۱، ص ۲)

زبان توده‌گرایی به صورت مداوم وارد زندگی اجتماعی و سیاسی می‌شود، همانطور که دیده می‌شود، در متن‌های توده‌گرایی واژه‌های اجتماعی و سیاسی مانند: وطن، آزادی، اسارت، مبارزه، تاریخ، ملت، توده، حرکات، شهید، استقلال، انقلاب و سایر به کار می‌رود در اصل مضمون اصلی متن را همین واژه‌ها معین می‌کند. یا اینکه:

”حکومت هیات ایران و سیاست شوونیست در دوره‌ی سلاله‌ی پهلوی بسیار سوزناک و حيله‌گرانه شده بود.“

رضاشاه قزاق تمام نیرویش را برای این کار صرف کرده بود. بعد پسر جلاد او محمد رضا در این راه از انجام هر کاری که از دستش بر می‌آمد کوتاهی نکرد. برای کارهای رضا شاه در مورد مقابله با حرکات آزادانه‌ی ترک‌ها، کردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها، نیازی به مثال آوردن نیست. بعد از حرکات مللی، این ملل را در نطفه خفه می‌کرد، محمد رضا شاه زبان آنها را تحت فشار قرار می‌داد، سیاست فارس کردن این ملل را حتی یک لحظه از رسیدگی کردن باز نگذاشته بود (مجموعه‌ی کوراوغلون، ص ۲، ص ۱۶)

اوقات جوشان سالهای بعد از انقلاب در زبان تمامی مطبوعات چاپ شده در آذربایجان جنوبی (زبان توده‌گرایی) منعکس می‌شود. مطبوعات با این زبان جوشان با خوانندگان وارد گفتگو می‌شوند. در هر دقیقه (حتی در زمانی که کمک مادی می‌طلبید) این حس را به طرف مقابل می‌فهماند که، برای خواننده می‌نویسد: ”میتوان گفت که یکسال از عمر مجله مان گذشت، مجله در این یکسال با کدامین مشکلات مالی رو در رو شده است، برای خوانندگان روشن است. اما کمکهای ۵۰۰، ۲۰۰، ۱۰۰، ۵۰ تومانی خوانندگانمان در چاپ مجله آثار بزرگی به جا گذاشته که امیدواریم باز هم این کمک‌ها، برای مجله ادامه دار باشند. تا اینکه با همت خوانندگان مجله به حیات خودش بیشتر ادامه دهد (مجله‌ی دده قورقود ن ۸- ص ۱)

زبان توده گرایی هم از روی عادت یکسره با زبان گفتاری پایه و اساس می گیرد اما زبان گفتاری توسط مضامین حوادث مرکب اجتماعی و سیاسی در یک سویه ی قابل ارائه تقدیم می شود:

یک نویسنده در خیلی از اوقات برای پیدا کردن سخن، عنوان و سوژه برای نوشتن دچار فشار می شود، اما نویسنده ای که در مورد انقلاب پر از شان و شوکت مردم ایران می نویسد برای گفتن از زیادی سخن و از گسترده بودن میدان دچار حیرت می شود. به این خاطر که این انقلاب تاریخی و موفقیت های پر ثمر به دست آورده ی آن، به جایگاه ویژه نایل شدند و میادین تاثیر زبان و بازوی ملت را گشوده و آنها را از دست رژیم استبدادگر نجات داده و در مقابل امپریالیزم به مبارزه برده و بر منافع آن نه فقط در ایران بلکه در مقیاس جهان ضربه های کاری زده و با شمردن، موفقیت های دیگر، در یک مقاله، دو مقاله، در یک کتاب، آن هم با قلم یک نویسنده به پایان نمی رسد، در هزاران زمینه ی اینچنین یک شاعر را برای گفتن شعر و نویسنده را برای نوشتن دعوت می کنند (مجله ی اولکر ن ۱، ص ۲۹)

این زبان را می توان اینگونه کاراکتریزه کرد: زبان گفتاری بر روی تعادل و ایستایی به سمت ادبی شدن حرکت می کند، اما این ادبی شدن تا یک اندازه به خاطر پخش و پلا بودنش زبان گفتاری را نمی پذیرد، با این وجود، فکر به صورت روشن ارائه می شود. در جنوب در یک سری از احوال، با طرز ارائه ی شکیل اسلوب توده

گرایی روبه رو می شویم، مثلاً متن پایین از سالهای ۳۰ فاکتور زبان معین شده است:

”همانطور که می دانیم، در زمانی که حرکات انقلابی مردم تبریز همانند دریای جوشان موج می شد، در داخل حرکات، سرکرده های مشهور نبرد و جوانمردان متفکر پرورش داده بود.

اما داخل آن جوانمردان چنان چهره های مشهوری وجود داشت که هم در دستانشان اسلحه داشتند و در سنگرها جنگ کرده بودند هم با تفکر انقلابی و سخنرانی های بران به حرکات عصیانگرانه کمک کرده بودند و از چنین افراد قابل توجهی، پسر قهرمان ملت، وطنپرور پرحرارت، سیاستمدار روشنفکر، سخنران پرفدرت و نویسنده ی انقلابی شیخ محمد خیابانی را می توان نام برد (مجله ی اولکر ن ۲ - ص ۶۶)

واژه های به کار رفته در این متن مانند همانند دریا موج شدن، جوانمردان متفکر، جنگ کردن داخل سنگرها فقط نزدیک به ذوق سالهای ۳۰ و ۴۰ است و ایستایی موجود در دوره ی تعادل قید شده است.

زبان توده گرایی پایه و اساس گرفته از زبان گفتگواست، و طبق تفکر ما، مالک امکانات بزرگتری است، چونکه در این حال زبان استفاده نشده و باقی مانده ملت در این سالها، اصلاً برای مطبوعات

طبق نیاز همیشه نمی آید(یا بیشتر از حدش ادبی می شود، یا در حالت خام استفاده شده و می آید).

اما تجربه نشان می دهد که در هر حال زبان ادبی که بر اساس تکیه بر زبان ملت نباشد چشم اندازی ندارد. به خاطر همان هم کاری را که مطبوعات جنوب با چنین پایداری انجام دادند لایق تقدیر است: برای این دوره، زبان گفتاری با جسارت به مطبوعات وارد کردند، که دارای اهمیت زیادی است، این کار به جای خود، در همان زمان رسم و رسومی ایجاد کردند، چنان رسم و رسومی که در آینده می توان بر آنها استناد کرد: در مورد کتابهای "سیری در تاریخ و زبان و لهجه های ترکی" و "تورکلرین تاریخ و فرهنگینه بیر باخیش" (بعلاوه ی بخش اسفند ماه مجله وارلیق) به صورت متمادی در حال گرفتن نامه هستیم، خوانندگان ما با بیان نظرات و الطاف خود نسبت به این دو کتاب به تلاشهای ما بهای بزرگی می دهند، و ما را تشویق می کنند به عنوان نمونه از این نوشته ها، بخش هایی از یکی را به صورت اختصاری نقل می کنیم: جناب آقای دکتر هیئت محترم، سلام، سلامتی شما را از خداوند خواستارم، و برایتان در راهتان موفقیت آرزو می کنم، گل زیبا و باارزش تلاشتان، کتاب "تورکلرین تاریخ و فرهنگینه بیر باخیش" به دستم رسید، دست و پنجه تان درد نکند! همینطور کتاب دیگر تان (تاریخ زبان و لهجه های ترکی) را توانستم در مشهد بیابم. از بیان احساسات قلبیم، زبانم قاصر است، نمیدانم چگونه و با کدامین

جملات شما را به خاطر این تلاش سنگین و شیرین تشویق کنم، اما این را می توانم بگویم، که این کار شما باعث افتخار بیشتر من شده است. الان بیشتر از گذشته می دانم که زبان مادری من به چه اندازه غنی تر شده است. و در زبان من اشخاص دانا و دانشمندان بزرگی همانند شما و آقای دکتر نطقی وجود دارد. به کتاب علاقه ی زیادی دارم، ورق های کتاب همانند بال و پر من است، با آنها پرواز می کنم، از آن روزی که خبر چاپ شدن اثر با ارزش شما را شنیدم، ثانیه شماری می کردم و صبر و تحمل خویش را از دست داده بودم، دقیقا به همین خاطر هم بی صبرانه منتظر کتابهایتان بودم، که در نهایت به دستم رسید، کتاب (تورک لرین تاریخ و فرهنگینه بیر باخیش)، کتاب (تاریخ زبان و لهجه های تورکی) را هم به دست گرفتم.

در مشهد کتابفروش های زیادی کتابهای شما را آورده بودند، اما در آخر توانستم به دست بیاورم... مشهدی اسماعیل نعمتی پایدار (وارلیق ۱۹۸۷ ن ۱-ص ۶۵)

این، بدان معناست که، زبان توده گرایی حتی از امکانات ارائه ی اسلوب استیلا یافته استفاده می کند، در حالات معین تعادل و ایستایی، استیلا و برتری را حفظ می کند، اما در حالت کلی تحت نظارت زبان توده گرایی است.

در جنوب برای تاثیر اسلوب استیلا بر زبان مطبوعات یک محیط شرطی وجود دارد، مردم دوست دارند که در زندگی اجتماعی مشارکت کنند. و موقعیت خود را برای اتفاقات افتاده در اطرافشان مشخص کنند، برای مطبوعات می نویسند، به این ترتیب، برای زبان توده گرا، به صورت مدام موجودیت زبان ملی مشخص می شود، به خاطر آن زبان توده گرا در جنوب از یک طرف بیشتر دموکراتیک است، از طرف دیگر با عناصر غیر ادبی غنی است (با فعلا غیر ادبی) با این حال، حالت خوبی است که، افراطی گری در زبان توده گرا (اساسا، تعادل و ایستایی) به حساب زبان خود ملت است.

متن های کاراکتر استیلا یافته ی چاپ شده در مطبوعات جنوب دارای چنان نمونه هایی می باشند که می توان گفت که از عناصر غیر عادی به صورت کلی آزاد می باشند، مثلاً به قسمتی از نوشته های ح. نطقی که (در مورد ساهر) نوشته دقت کنیم:

(عشق، علاقه به وطن و حسرت) نغمه هایی اند که با تمام زیبایی های زبانمان، او یک صدای ترنم کننده برایشان است، حیف که به اندازه ی لازم شنیده نشد، و از اشعارش به اندازه ی حقش سخن گفته نشد. من شخصا ۴۵ سال پیش با این صدا، اولین بار در مراحل مکتب آشنا شدم، او با لقب معلم جغرافیا در تبریز، کسی که از جانب دانشجویان دوست داشته می شد، و سایر معلمان برای او احترام قایل بودند، خجالتی، گوشه گیر، اما دانا و مهربان بود، مشغول بودنش با ادبیات و شعر را بعدها فهمیده و

تعجب کرده بودیم، او ذوق لطیف و استعداد وسیعش را طبق عادت همانند یک قصور از ما پنهان نگه داشته بود (وارلیق ۱۹۸۶- ص ۱۲۹- ۴۹). این مضمون استیلا زبان است، خاطره ی زبان است اما در مقایسه با متن قبلی، هم به اندازه ی کافی ادیب است، مالک مضامین اجتماعی بیشتری است، رفته رفته اجتماعی بودن بیشتر می شود:

”... سالهای پر ثمره ی زندگیش را، در زمان حق کشی ملی و حاکمیت نوکران امپریالیزم در سالهای وحشت و مه گرفته زندگی کرده و موهایش را در راه دستیابی به روزهای شادو برای دستیابی به سالهای آزادی سفید کرده، در زندگی ادبی استاد ساهر یکی از جهاتی که به چشم می آید و می توان گفت یکی از جهات پر اهمیت تر از همه حرکت او در این راه پر از سنگ و سنگریزه و در نصفه ی راه نماندنش است. زندگی شاعر بزرگ، در دوره ای نزدیک ۵۰ سال زیر سایه ای قرار گرفته، در این سالهای پر تلاطم و ترس آور در دوره ای سرشار از به خفقان افتادن نفس ها، خاموش شدن آرزوها، بسته شدن زبان ها و سوختن کتابها، صدای ساهر هیچ زمان خاموش نشده، و نغمه های پر از حسرت منعکس کننده ی کینه ی حاصل از زندگی سخت و غیر قابل تحمل ملت، گاهی از تبریز، گاه از زنجان، گاه از اردبیل، گاه از قزوین و گاه از تهران شنیده می شد و به این ترتیب متن از نوشته ی خاطره مانند خارج می شود و به نمونه ی با کیفیت اسلوب توده گرایانه تبدیل

می‌شود، در جنوب زبان توده‌گرایی در بعضی حالات دارای کاراکترهای استیلا می‌باشد، از خود زندگی اجتماعی سیاسی دورتر رفته و (می‌رود)، هر شخص، در مورد شرایط حوادث اجتماعی مربوط به سرنوشت خود به فکر فرو می‌رود، به خاطر همان هم در مطبوعات در نامه‌های چاپ شده (تجربه‌ی مجله‌ی "یولداش" از این دیدگاه مخصوصاً جلب توجه می‌کند)، چگونگی پوشش دادن مسائل فردی و اجتماعی را ندیدن ممکن نیست، بدون شک، این حالت به زبان همان نامه‌ها بوده که در ظاهر تاثیر می‌گذارد، و مسائل اجتماعی و مسائل فردی ترکیب می‌شوند. کاراکتر اجتماعی زبان توده‌گرایی در نوشته‌های تیپ روزانه هم دیده می‌شود، مثلاً (نوشته‌های ح. حصارلی با نام "انقلاب گونلری یادداشت‌لاریندان یازقیلار" شروع نوشته همایش ۱۲ بهمن ۱۳۵۸).

صبح می‌شود و خبر به هر جا پخش می‌شود، شب گذشته تعداد کشته‌ها زیاد بوده، اما برای اولین بار در میان کشتگان ارتشی‌ها هم هستند، خیابانها بسته هستند، در سقف‌ها، کوچه‌ها، سنگرهای درست شده از تپه‌های ماسه‌ای، تکمیل شده‌اند، هر دسته و تیپ از ملت در خیابانها هستند، سرباز و پاسبان به چشم دیده نمی‌شود، سدهایی که دیشب در خیابان خراب شده‌اند، محکم‌تر می‌شوند، گارد لشگری و گارد جاویدان (گارد مخصوص شاه) شوکه شده‌اند، فکرشان عوض شده و نمی‌توانند از حیرت درآیند، در یک

طرف در دست‌ها سلاح است، در طرف دیگر انسانهایی که مشت‌های خالی‌شان را بلند کرده‌اند، و سینه‌چاک کرده‌اند و فریاد زده گلوی‌شان را پاره می‌کنند.

بدون سلاح هستند و هیچ قضیه‌ی مشکلی وجود نداشت... (مجموعه‌ی یئنی یول ۱۳۶۱، ن ۱- ص ۱۵-۱۶)

در جنوب نتیجه‌ی وسیع نبودن امکانات زبان نثر است که، موضوعات زبان نثر به صورت اسلوب توده‌گرایانه در می‌آید، حقیقتاً قسمت بزرگی از مقاله‌های توده‌گرایانه که در مطبوعات جنوب چاپ شده‌اند، مالک کیفیت بدیعی است. و نمونه‌ی صنعتکاری می‌باشد، اگر به تعبیر شمال بگوییم: فاکتور توده‌گرایی نویسندگان است.

از انقلاب ایران مدتی در حدود ده سال گذشته بود، اوقات اجتماعی خلق شده توسط انقلاب در مطبوعات جنوب (زبان آذربایجان) روشن شده بود، برای ارائه‌ی این اوقات آنچه ضروری بود یعنی تکنولوژی شعر اساساً در مطبوعات حقیقت یافته بود (در حکایات بینابین چاپ شده بود) زبان توده‌گرایی، کاری را که زبان نثر باید انجام می‌داد، را انجام داده بود، و در آینده در جنوب آشکار سازی زبان نثر، بدون استناد بر زبان توده‌گرایی سالهای ۸۰ ممکن نیست، چونکه توده‌گرایی سالهای ۸۰ نظریه‌ی بدیعی بزرگی داشته است (برای مقایسه بگوییم که در سالهای ۲۰ در شمال هم

چنین شد، زبان نثر به صورت مداوم از زبان توده گرایي الهام گرفت).

بدون شک امروزه مقایسه ی اسلوب توده گرایي متضاد، در شمال و زبان توده گرایي جنوب از مقایسه در زمینه ی زبان ادبی - بدیعی به صورت اساسی فرق دارد. زبان توده گرایي، به زندگی اجتماعی و سیاسی، نسبت به زبان ادبی - بدیعی به صورت محکم تر وابسته است. در جنوب زبان توده گرایي جنوب، در شمال زبان توده گرایي شمال نشان دهنده ی ایده آل های اجتماعی و سیاسی می باشد، اگر ممکن باشد این هارا (البته صحبت از مضمون اسلوب است) مالکیت بر کیفیت دموکراتیک می تواند متحد کند، آن هم همیشه ممکن نیست، فاکتورهای اجتماعی و سیاسی به صورت اسلوب توده گرایي امروزی ارائه می شود، در همان زمان آن را تشکیل می دهد، بدور از مشکلات سوسیال روزانه، همانگونه که توده گرایي وجود ندارد، زبان توده گرایانه هم وجود ندارد، مشکلات روزانه سوسیال شمال و جنوب هم البته به صورت اساسی متفاوت است، مثلاً آن چیزی که مجموعه ی (یئنی یول) آرزو می کند، برای مطبوعات شمال آرزوی آن غیر نرمال است. امروز، خدا را بسیار شکر که، جمهوری اسلامی ایران، در قانون اساسی، فرزندان اهل ایران را از تحصیل در زبان مادری منع نکرده است. امیدواریم که در سال تحصیلی جدید، وزارت آموزش و پرورش در مدارس آذربایجان همراه زبان فارسی، به تدریس زبان

مادری دستور دهد و برای چاپ کتب مدارس به زبان آذربایجان امکانات فراهم کند. رئیس جمعیت مدنی آذربایجان حبیب ساهر (ن ۲ ص ۱)

در جنوب هموطن بودن در زبان توده گرایانه، و ارائه اش در خبرهایی با حجم کوچک دیده می شود در اینجا هم روح انقلابی، به طور عمومی، مضمون انقلابی در زبان توده گرایانه چنین درجه بندی شده است و در وضعیت های نادر، فقط در دوره های تغییرات بزرگ اجتماعی ممکن است. در جنوب زبان توده گرایانه، با تمام نیرو برای زنده نگه داشتن، انقلاب و فعالیت های انقلاب جان می کند.

به نمونه ها دقت کنیم:

در هفته ی گذشته معلمان تبریز، در سالن دانشکده ی علوم طب تبریز جمع شده و گفتگوهای را سپری کردند، در این اجتماع در زبان آزی شعر و دو شعر هم با عنوان گونش (آفتاب) خوانده شد، در گفتگوها گفته می شد که کارگران صاحبان کار زحمتکشان همانند یک نیروی اساسی در وطنمان باید کارهای سیاسی و اداری را به دست بگیرند (مجله ی یولداش - ن ۶ - ص ۶)

در ۲۲ فروردین سه هزار بیکار در جلوی شهرداری شهر پارساباد جمع شده بودند، در قطع نامه ی داده شده ی آنها قید شده بود، که برای بیکارها، شغل ایجاد شود، و در زمان بیکاری به آنها کمک مالی شود (مجله ی یولداش - ن ۷ - ص ۴۸).

شاعر اساسی و توانا آقای عباس صابری در تبریز به رحمت خدا رفت، ما وفات این شاعر با استعداد را به خانواده ی محترم او، و به کل ملت آذربایجان تسلیت گفته و از خدای بزرگ برای آنها صبر و تحمل آرزو می کنیم، شرح حال مرحوم عباس صابری در (ادبیات اوجاقی) نوشته شده است (وارلیق ۱۹۸۶، ن ۹۱۲ - ص ۱۹۱).

در جنوب اسلوب توده گرایانه تجربه ی تاریخی دارد، مخصوصا در سالهای ۱۹۴۱-۱۹۴۶ زبان سیاسی توده گرایانه، مالک امکانات بزرگی بود، البته اسلوب توده گرایانه، در سالهای ۸۰، بلاواسطه تداوم آنچه در سالهای ۱۹۴۱-۱۹۴۶ می باشد نیست. (همانطور که قید کردیم به زبان گفتاری بیشتر تکیه می شود) اما تجربه ی این سالها را هم اضافه می کند. (مخصوصا نزدیکی به زندگی اجتماعی، سیاسی، و منعکس کردن حوادث حقیقی).

از اواسط سالهای ۸۰، از دست دادن قدرت اولیه اسلوب توده گرایانه با کم شدن ارگانهای مطبوعاتی زبان آذربایجان مرتبط می باشد. یعنی زبانشناسی اتفاق و حادثه نیست. معنی زبانشناسی متضاد در جنوب، با موجود بودن پتانسیل انقلابی در اسلوب توده گرایانه ادامه می یابد. در جنوب اسلوب علمی در اوایل سالهای ۸۰، در حالی که یک قاعده بود، تحت تاثیر زبان توده گرایانه بود. در اصل این تاثیر هم اکنون ادامه می یابد؟ در سالهای ۲۰ و ۳۰ در شمال هم عین همین حال مشاهده شده، مقالات تحقیق کنندگان مشهور، در ارگانهای توده ای چاپ می شود.

در جنوب نیروی علمی اجتماعی و اسلوب علمی نسبتا جلب توجه می کند، مانند تاریخ، ادبیات شناسی، زبانشناسی، و آثار متعلق به زمینهای علمی موجود است. لکن در مقایسه با شمال جنوب از دیدگاه امکانات اسلوب علمی خیلی خیلی عقب مانده است. اسلوب علمی با توجه به خصوصیات بدیعی از اسلوب توده گرایانه متفاوت است. البته توده گرا نیست (در بهترین حال کمتر توده گراست) در حالی که در جنوب توده گرایانه اسلوب علمی در جداول جلب توجه می کند، چونکه برای جنوب فرم علمی برای دستیابی بهمقصد تحت قید درآمدن تفکر اجتماعی سیاسی درجه بیشتری خدمت می کند، و به مردم در مورد تاریخ ادبیات و زبان آن باید که اطلاعات داده شود. این امر هم فقط در آن زمان اتفاق می افتد که معانی اسلوب علمی و تعادل و ایستایی آن هم در درجه بالایی قابل فهم باشد.

(مثلا مجله ی اولکر می نویسد):

تعداد زیادی از خوانندگانمان با واسطه های مختلف به هیات تحریریه اولکر مراجعت کرده و از تاریخ وطنمان و ملت آذربایجان حادثه های تاریخی معین عموما چاپ شدن مقاله های متعلق به تاریخ آذربایجان را خواستار شدند، البته همه می دانند که اولکر مجموعه ی تاریخی نیست، با این وجود هیات تحریریه اولکر که به فکر و نظر خوانندگان احترام قایل است به این نتیجه رسیده اند که نوشته های مربوط به تاریخ آذربایجان را به صورت ساده و

خلاصه در مجله چاپ کند! با این کار هم به خواسته ی خوانندگان جامعه ی عمل می پوشاند و هم سبب می شود که جوانان قسمتی از تاریخمان را بیاموزند. (ن ۲ ص ۱۱)

و اولکر به دنبال آن "صحیفه هایی از تاریخ آذربایجان" را ارائه می دهد. زبان مقاله در شمال که در سالهای ۶۰ چاپ شده است و زبانش از کتابهایی که متعلق به تاریخ آذربایجان هستند، (حتی نشریات آکادمیک) می توان گفت که تفاوت نمی کند.

وطنمان آذربایجان یک دیار ثروتمندی است که مالک تاریخ کهن و پر افتخاری است. منابع تاریخی در یک صورت انکار ناپذیر نشان می دهد، که در زمانهای خیلی خیلی قدیم، یعنی در دوره ای که دوره ی سنگ نام گرفته بود در اراضی آذربایجان فعلی انسانها زندگی کرده بودند، در آن زمان انسانها به صورت گروهی، در کنار رودها و دشت ها زندگی می کردند، طبق خصوصیات عصر سنگی همانند انسانهایی که، به صورت جدا جدا می زیسته اند، کسانی که در آذربایجان فعلی زندگی می کنند، علف ها و ریشه ها را جمع می کنند، حیوان نگه می دارند، ماهی می گیرند و به این وسیله نیازهای خودشان را برای خوردن رفع می کنند، آنها در زمان گرم شدن هوا، در ییلاقات و در زمان سرد شدن هوا، در غارها و زیر صخره های بزرگ زندگی می کردند.

... در نتیجه ی کنده کاری های صورت گرفته در قسمت های مختلف آذربایجان از سنگ های بدست آمده، و شمشیرهایی که از برنج ساخته شده بودند، لباسها، خنجرها، داس ها، تبرزین ها، سرنیزه ها و ظرف های مختلف ثابت می کند که چه در دوره ی سنگ و چه در دوره ی مفرغ در آذربایجان زندگی ادامه یافته است. از این ها به صورت گسترده استفاده شده بود (ص ۱۳-۱۴-۱۶) همانطور که دیده می شود، طرز ارائه و ایستایی، همینطور ترمینولوژی های علمی (مثلا: منابع تاریخ، دوره ی سنگ، دوره ی مفرغ، غار طبیعی، کنده کاری، برنج، طلا، تبر، خنجر و ...)

با آنچه که در شمال است همخوانی دارد، به عبارت درست تر همان فرمهای موجود در شمال است که، در جنوب هم به کار می رود، و بدون هیچ سخنی در کپ می شود، حتی همانند زبان توده گرای غیر آکادمیک تقدیم می شود)

... در چنان مقاله هایی که متعلق به تاریخ هستند، درج می شود که، با توجه به اینکه اعتبار اسلوب زبان، به کتب تاریخی قرن ۱۹ یا اوایل قرن ۲۰ نزدیک است.

مثلا همانند مقاله ی "اردبیل تاریخ گوزگوسونده"

(اردبیل در آینه ی تاریخ)، ب. پیرهاشمی:

بعضی ها اردبیل را شهر مقدس معنا می کنند، این مطلب با نظریه ای که ارائه دادیم مغایر نیست.

چون در زمانهای گذشته، معنای این و سخنان مقدس، همانند، امروز از یکدیگر جدا نشده بود. هر دو به کارهای نسبت داده شده به خدا اطلاق می شد.

... آیین هوگل در مورد پایین آمدن قیمت هادر اردبیل بحث کرده و می نویسد: در بیشتر اوقات ۵۰ نان یک درهم (واحد پول نقره در حد یک تومان) یک باتمان و نیم گوشت با سنگ اردبیل یک درهم، عسل، روغن، کشمش و خوردنی های دیگر خیلی ارزان، در حد مجانی بوده است.

استخری خودش از اردبیل گذشته و اردبیل را یکی از شهرهای آباد می داند، اردبیل در آن زمان یک شهر نظامی به شمار می رفت و مرکز اردوهای آذربایجان بود، همینطور در مورد بازار بزرگ اردبیل، حمام ها، کاروانسراها، مدارس و مساجد اردبیل می نویسد و می نویسد که اینها باعث بیشتر شدن جلال شهر می شوند (مجموعه ی گونش، ن ۲ - ص ۱۱ و ۱۲).

اینچنین و ادامه یافتن آن با فرم قدیمی با متظاهر شدن مناسبات رسم و رسوم تاریخی مرتبط می باشد.

زبان متون متعلق به ادبیات شناسی همانند زبان متون متعلق به تاریخ اساسا در دو فرم و شکل می باشد. از یک طرف از زبان ف. کوچرلی یعنی زبانی که در کتاب (آذربایجان ادبی-تاریخی) به خاطر آمده و استفاده می شود.

از طرف دیگر اسلوب علمی متضاد در شمال (تا اندازه ای به شکل دفرمه شده) به کار می رود مثلا به قسمتی از مقاله ی "ادبی تنقید، تفقیدچی حاقیندا" ع. موحسونی که در قسمت پایین نوشته شده دقت کنیم:

"میدان و زمینه ای که انتقادگر در آن تلاش می کند برای فعالیت شاعر و نویسنده، گسترده تر می باشد.

اگر شاعر و نویسنده فقط صورتش را به طرف خوانندگان می گیرد، و با آنها صحبت می کند انتقادگر، با هر دو طرف سر و کار دارد. به آن خاطر که از یک طرف باید به نویسنده یا شاعر پول نشان دهد و جهات مثبت و منفی نوشته های وی را به او نشان دهد و از طرف دیگر باید خوانندگان و شنوندگان را برای استفاده و لذت بردن از زیبایی های صنعت لطیف آماده کند. و رمز و راز بزرگ آثار ادبی - بدیعی در جهاتی که برایشان شاه اثر به حساب می رود و یا اینکه اثر بی ارزش و کوچه بازاری بودنشان را گسترده و آموزش دهد (مجموعه ی گونش - ن ۲ - ص ۲۷)

میدان، اسب دواندن، سر به سر گذاشتن، نشان دادن، لذت بردن، آماده کردن، شاه اثر، بی ارزش و واژه هایی مانند کوچه بازاری) اکثریت اینها اتحاد فراژنولوژی است) که برای شمال قدمت گرفته بود، متون قدیمی در حالت تعادل هم هست، نوشته شدن جمله بدین صورت (به خاطر وجود نداشتن توابع مرتبط تا اندازه ی

تنگی نفس کش دادنشان) در اصل به رسم و رسومات قرون وسط نزدیک است.

در مقاله ی “دکتر علی بی حسین زاده

”نوشته شده به قلم دکتر میرزا پور عباسی اردبیلی با همان طرز ارائه روبرو می شویم.

”...پسر فداکار، مبارز و کسی که با ظلم و اسارت آشتی نمی کند، در ملت خودش و به طور کلی سرزمین های اسلامی، علی بی حسین زاده، در صحنه ی بدون قصد و غرض تاریخ، در صفحه ی تمیز که دست و قلم شیطان نمی رسد، و نمی تواند کاری انجام دهد، برای خودش جایگاه رفیع، مبارک و مقدسی گرفته بود با تاثیر جمهوری اسلامی ایران و بیداری ممالک اسلامی، زمانی که (اتحاد اسلام) به ضرورت تاریخی زبان نوشته تبدیل شده، به آثار اسلامی تورکی و چاپ شدن آن در جلد های کلفت به چه اندازه نیاز و درخواست وجود دارد؟ (مجموعه ی وارلیق، ۷۸، ۱۹۸۲- ص ۴۲، ۴۱)

در اینجا همچنین به حساب اعضا، با فاکتور گسترش جمله، روبرو می شویم. این هم از زبان نوشتاری قرون وسطی می آید، به همین خاطر هم می توان چنین نتیجه گرفت که، اسلوب علمی هم همانند اسلوب بدیعی در جنوب به طرز ارائه ی کلاسیک مایل

است. به عبارت درست تر طرز ارائه ی کلاسیک با طرز ارائه ی معاصر یکی می شود، مثلاً: “

از صنعتکاران آشیق که در قرن ۱۷ می زیست یکی هم ساری آشیق است، اطلاعاتی در مورد چگونگی به دنیا آمدن و از دنیا رفتن ساری آشیق در دست نداریم.

در منطقه ی زنگروز قاراباغدر دهی به اسم کولبورق قبر ساری آشیق موجود است، روی قبر عکس ساز کشیده شده است (مساوالان “ساری آشیق” دده قورقود مجله سی، ۶-ص ۱۸)

خدمات زبانشناسی اسلوب علمی در جنوب دارای تضاد بیشتری می باشد، در زمینه های مختلف زبانشناسی کتاب ها و مقالات جلب توجه می کنند.

بخش هایی از مقاله ی “آذربایجان دیلی نین انکشاف مرحله لری” (مراحل آشکار سازی زبان آذربایجان) محمد تقی ذهتابی:

اساساً اگر از زمان پهلوی شروع کنیم در منابع نوشته شده ی فارسی به اصرار نشان داده می شود که تا زمان حمله ی مغول زبان ساکنان آذربایجان لهجه ی آذری زبان فارسی بوده است. و نمونه هایی از آن امروزه در آذربایجان شمالی و جنوبی به شکل زبان تاتی باقی مانده است، می توان گفت که مرحوم کسروی با اثر (لهجه ی آذری) خویش، این نظریه را پایه گذاری کرده است. آیا

این نظریه درست است؟ منطق و حقایق تاریخی، این نظریه را رد می‌کنند (مجموعه‌ی گونش ن ۱-ص ۹).

بخش‌هایی از مقاله‌ی (یازی قایدالاری حاقیندا) “در مورد قواعد نوشتار” گنجعلی صباحی:

فعلا برای استفاده کردن الفبای عرب مجبور هستیم به خاطر همان هم در نوشتارمان باید یک هماهنگی خلق کنیم، در این مورد گام‌های برداشته شده توسط دکتر نطقی به مقصد نزدیکتر و قابل تقدیر است.

... همانطور که می‌دانیم، حرف‌هایی که می‌زنیم از صداها ساخته شده‌اند، در زبان آذربایجان ۳۲ حرف هستند. این صداها به دو قسمت تقسیم می‌شود، صایات (صداها کشیده دار)، صامت‌ها (صداها کوتاه) زمانی که در حال تلفظ صدا، دهان در هنگام خلا به مانعی برخورد نکند، آن صداها را صدای صایت می‌گویند، مثل:

آ، او، و سایر صداها، و صداهایی که در هنگام تلفظ آنها دهان در هنگام خلا به موانع مختلفی برخورد می‌کند، به این صداها صامت می‌گویند مثل: ب، د، ر (مجله اولکر ن ۱-ص ۵۳)

قسمتهایی از مقاله‌ی (آذربایجان دیلی نین یازی چتینلیک‌لری) “سختیهای نوشتاری زبان آذربایجان” دکتر جاوید:

... به خاطر فارس بودن دولت مرکزی و به خاطر فارس بودن امور حکومت، متأسفانه باید گفت که عده‌ای از آذری‌ها به زبان مادری خویش اهمیت نداده در منازل خودشان به جای زبان آذری فارسی صحبت می‌کنند و فرزندشان را مجبور می‌کنند تا فارسی بخوانند (مجله اولکر ن ۲-ص ۲۵)

همانطور که دیده می‌شود، این سه متن با توجه به قسمت‌های اصلاح شده، به شمال نزدیکتر است، و در مورد تعادل و ایستایی می‌توان همان سخنان را گفت. به صورت عمومی در جنوب خدمات زبانشناسی اسلوب علمی تحت تاثیر شمال شکل گرفته بود یکی از دلایل آن هم مالک نبودن تفکر زبانشناسی ما به رسم و رسوم بزرگ است جنوب از این لحاظ مخصوصاً عقب می‌ماند. در سالهای ۸۰ بیداری ملی در زمینه‌ی زبان مادری سرعت گرفت و تفکر زبانشناسی را جان بخشید.

در اسلوب علمی، همانطور که قید شد، کاربرد موضوعات اسلوب توده‌گرایی از نیازهای زندگی اجتماعی دورتر می‌شود و همین هم نیاز زندگی اجتماعی است که زمینه‌های دیگر تفکر علمی نه فقط زمینه‌های اجتماعی آن گل می‌دهد بر تاریخ و ادبیات و زبان خود ملت و بر شیوه‌های اسلوب علمی اجتماعی تکان و حرکت می‌بخشد، در این معنا تفکر علمی در همان زمان همانند وابسته به ایدئولوژی نشان داده می‌شود. مثلاً:

در باره‌ی مقاله‌ی ” دده قورقود داستانلاری نین چاپ اولونمیش متن لری ” حسین دوزگون به بخش‌های پایین‌نگاهی بیان‌دازیم درمورد اثر در ایران و در آذربایجان ایران برای اولین بار در زمینه‌ی حکومت ایجاد شده از طریق فرقه‌ی دموکرات در مجموعه‌های وطن یولوندا و شرق مقاله‌هایی نوشته شد. بعد از حمله‌ی خونی و پر از بلای قشون محمد رضا شاه به آذربایجان تعداد زیادی از ادبا و محققان کشته شدند و یا تبعید شدند، این امر طبیعی بود که در مورد زبان و ادبیات آذربایجان هر مطلبی که گفته می‌شد ممنوع بود. در این سالها تحریف‌گری به اسم کارنک در مجله‌ی (باغما) داستان تیگوز ” یک داستان عامیانه ” را که پر از اشتباهات بود.

همانند یک ترجمه به چاپ رساند این امر روشن است که کارنک هدفی غیر از تحقیر و تحریف دست آورده‌های قدیم و مدنی ما را نداشت. (مجموعه‌ی یشتی یول. ن ۱ ص ۱۲، ۱۳)

در اساس متن، اطلاعات علمی معطل می‌مانند. این به جای خود اما همین صنف ایدئولوژی اطلاعات علمی از زمان تقدیم می‌شود، به خاطر همان هم توده‌گرایی تبلیغی کیفیت کسب می‌کند.

و یا یک نمونه‌ی دیگر:

کتاب دده قورقود نشان می‌دهد که تورک‌ها از زمان پیامبر در آذربایجان می‌زیسته‌اند. و آذربایجان یک منطقه‌ی ترک‌نشین بوده. تاریخ نویسان فارس و طرفداران تورک‌ها در میان فارس زبانان ما را به جا مانده‌های مغول‌ها می‌دانند، اما این اثر ثابت می‌کند که ۷۰۰ سال پیش از مغول‌ها زبان ترکی در آذربایجان یک زبان رواج دار بوده است (مجله‌ی دده قورقود ن ۲ ص ۱۰) آن چیزی که باعث افزایش حساسیت ایدئولوژی اسلوب علمی می‌شود، بدون هیچ‌شکی انقلاب است، و بیداری شعور اجتماعی است. نمونه‌های اسلوب علمی تظاهر یافته در جنوب در سالهای ۸۰ حتی در وضعیت طبیعی محصول چنین تفکر انقلابی است. مثلاً دقت کنیم:

” در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹، نویسنده‌ای به اسم زیبا خانم دختر مصطفی خان اردبیلی با تخلص لیلا می‌زیست و خلق می‌کرد، قطعات رباعی، سجایای شخصی، و غزلیات می‌نوشته است. در یکی از مجموعه‌های به جا مانده از قرن ۱۹، یک نمونه از غزلیات لیلا نگهداری می‌شود.“

از این غزل و منبع می‌توان فهمید که، زیبا خانم، ”لیلا“، یک مدت در ایروان، آسیا، قاراباغ و شوشا زندگی کرده است. از هم عصر‌های لیلا: فاطمه خانم کمینه، گوهر بگیم (بگیم)، قمر بگیم (بگیم) و شیدالار را می‌توان نام برد. که لیلا خانم با آنها مشاعره کرده است (مجله‌ی دده قورقود ن ۱ ص ۲۵) همانطور که دیده می‌شود

طرز ارائه ی ظاهری تفکر انقلابی دیده نمی شود، اما در داخلش روح انقلابی دارد، صحبت از زن روشن فکر قرن ۱۹ (در محیط مسلمان) از یک طرف، زبان متن هم معاصر است. و به طرز ارائه ی موافق شمال نزدیک است، تعادل و ایستایی سریع دارد، دارای سخنان اضافه نیست. حتی دارای حالت سکوت می باشد.

در اسلوب علمی زبان مادری (در بعضی اوقات عموماً زبان ترکی) حالت تدقیقی و تحقیقی داشته برای مدافعه از آن نزدیک می رود. در بعضی از حالات مدافعه (و درگیر شدن با زبان مادری) از تدقیق و تحقیق پیشی می گیرد، و این امر با موضوعات اجتماعی و سیاسی شرطی می شود:

در جنوب زبان مادری حقیقتاً به مدافعه نیاز دارد اسلوب علمی همانند زمینه ی ترکیبی زبان ادبی نسبت به شرایط اجتماعی و سیاسی لاقید نیستو بیشتر از حد درگیر شده به وابستگی مبارزه ی ایدئولوژی می تواند بدل شود. این کلاً به این مساله وابسته است که در مبارزات ایدئولوژی دوره ی تفکر علمی کدام مسائل در کنار می مانند و کدام نمی مانند...

در جنوب صاحبان تفکر علمی، همانطور که در تاریخ مشخص است، هم اکنون هم خادمان اجتماعی هستند، این مساله بیان این حقیقت است که در اسلوب علمی، قوی بودن عناصر توده گرای طبیعی است.

امکانات اجتماعی-اسلوب علمی در متن های بازسازی شده دیده می شود:

تحقیقات ارزشمند از مکتب (مطالبات شرق و آفریقای دانشگاه لندن منسوب شده به دوستان پروفیسور تورخان گنجه ای در جلد ۴۹ قسمت ۱/۱۹۸۶) به دستمان رسید. و با خوشحالی آن را خواندیم در اینجا در چهارچوب این نوشته ی کوتاه بحث اجمال از آن را مفید دانستیم. گنجه ای در تاریخ پر شان و افتخار صفحه ای را که در تاریکی مانده و در حقیقت به اندازه ی کافی تلاش نشده را به دست گرفته است.

طبق آشکارسازی ت. گنجه ای این فکر توسط هاله علیشیر نوایی در ۳۰۰ سال قبل بیان شده بود این وضعیت را فعلاً از قرون وسطی زبانهای ترکی از آن جمله زبان شفاهی و نوشتاری آذربایجان همانند یک واسطه ی بدیعی و حقوقی آشکار کرده به کاربردش دلالت می کند. تحقیقات گنجه ای بر این نوشته بار دیگر صحت می بخشد (وارلیق - ۱۹۸۷ - ن ۱۱ - ص ۷۸، ۳)

در جنوب اسلوب علمی بیشتر از تحقیق به شرح فرم و شکل موجود می پردازد، به همین خاطر برای مکمل بودن شرح در عین زمان قابل فهم بودن آن تلاش می کند:

همانگونه که در مصر است در ترک ها هم دینی به نام توتنمیزم وجود داشت. زمانی ترکها به صورت قبیله ای زندگی می کردند در

هر قبیله یک حیوان مقدس به شمار می‌رفت. آن حیوان توتومی قبیله یعنی برنده محسوب می‌شد، و ترکها روح اجدادشان را هم عبادت می‌کردند (اشراقی). "تورکلرین دینی ایسلامدان قاباق". دین ترک‌ها قبل از اسلام. مجله ی دده قورقود - ن ۱۰ - ص ۳۸) یا اینکه:

امپریالیزم مرحله ی پایانی است، در نظام سرمایه داری بعد از این مرحله، انسانها شان از دست رفته ی خویش را به دست خواهند آورد. بعد از این مرحله می‌توان به مراحل اشتراکی (تویشی) رسید. نظام امپریالیزم چند خصلت دارد ما در حالت ساده بر روی چند تا از آنها انگشت می‌گذاریم. امیدواریم در آینده بحث گسترده تری داشته باشیم.

امپریالیزم دارای صفتی است، که طبق آن دنیا را به کام خود می‌کشد:

طبق این صفت امپریالیزم به هشت پای شباقت دارد که در یک دریا زندگی می‌کند... (سولماز). "امپریالیزم نظامی ندیر؟" مجموعه ی کوراوغلو - ن ۳ - ص ۱۷)

یا اینکه :

... نوای بزرگترین شاعر زمان خود و بزرگترین شخصیت ادبیات ترکی بوده است، زبان عربی، فارسی، ترکی را به صورت کامل می‌دانست و دیوان اشعار ترکی و فارسی نوشته بود در اشعار ترکی،

تخلص نوای و در اشعار فارسی، تخلص فانی را برگزیده بود. او شعر نوشتن به زبان مادری را توصیه کرده و برای اثبات این مساله زبان ترکی نسبت به زبان فارسی وسیع تر و کامل تر است کتابی به اسم "محاکمات اللغتين" نوشته است (ج. هیئت - اسلام دوورونده تورک ادبیاتی "وارلیق" - ۱۹۸۷ - ن ۱ - ص ۲۱، ۱۸)

همانطور که دیده می‌شود، در هر سه متن برای کاربرد توده گرای، اطلاعات موجود علمی یا علمی نظری می‌باشد.

در جنوب بزرگترین موفقیت اسلوب ملی، بدون شک دموکراتیک شدن آن و وارد شدن به دایره و علاقه ی توده ی اجتماعی می‌باشد.

در حال حاضر ژورنال وارلیق کاری را که در جنوب در جهت آشکار سازی اسلوب علمی صورت می‌گیرد را گسترش می‌دهد فعالیت زبان ادبی آذربایجان در شمال و فعالیت آن در جنوب یک موجودیت معنوی و ملی را اداره می‌کند، بدون توجه به اینکه زبان ادبی در شمال در یک و در جنوب در یک محیط سیاسی - اجتماعی دیگر متضاد می‌شود (مضمون ایدئولوژی هم متفاوت است) ولی نیروی اتحاد در شکل نرمال در هیچ زمانی از بین نمی‌رود.

زبان ادبی آذربایجان در جنوب، به امید طالع رها شده بود ولی با این وجود، فاکتورهای اساسی وجود دارند که تاکید می‌کند در باره ی آینده ی زبان ادبی باید به فکر بود، یکی از آنها عبارت است از

این مساله، بدون توجه به این موضوع که در طول قرن، زبان ادبی آذربایجان، از طرف دولت محافظه نشده است، باقی مانده بود، هم به صورت سخت باقی مانده، و برای خودش حالت جاری بودن ایجاد کرده بود. در قرون ۱۷ و ۱۸ در پروسه ی تشکیل زبان ملی، که آن تحت تاثیر مسائل مدنی در آمده بود، یعنی زبان ادبی آذربایجان را این و یا دیگر دولت ها ایجاد نکرده بود، که بتواند محو هم کند. به خاطر همان هم در جنوب قدغن شدن زبان ادبی در هر شکل (از مدنی ترین شکل ها تا ساده ترین شکل ها) آشکار سازی آن را فقط می تواند بلنگاند و نمی تواند متوقف کند. به صورت عمومی چنان نیرویی وجود ندارد که به صورت ضد اراده ی ملت زبان ادبی آن را محو کند.

ترقی مدنی و ملی صورت گرفته در شمال به صورت قوی بر جنوب تاثیر می گذارد. در جنوب در نوبه ی خودش پتانسیل مدنی بدون تاثیر بر شمال نیست و آنچه جلب توجه می کند عبارت از آن است که هر دوی این پروسه ها در پروسه ی تاریخی جهانی همانند قسمت های ترکیبی آن احتوا می شود. همین جهانی شدن بر مقیاسهای عمومی تورک مالک شده و از صورت رفته رفته قوی گشته ی ملی و مدنی ملت تورک دور می شود.

شناخت زبانشناسی و ادبیات شناسی

همانطور که معلوم است از اوایل قرن بیستم همینطور در اواسطش هم یکی از نمایشگران اساسی مدنیت ملی، مدنیت زبانی است با این مساله فقط زبانشناسان نه، میتوان گفت تمام روشنفکران به صورت مداوم مشغول شدند. در مساله ی زبان مادری در مقیاس فرهنگ شناسی فلسفی یکی از روشنفکران مشهور، محمد جعفر جعفری بود.

در توضیح بعضی مسائل، زبان ادبی - بدیعی آذربایجان م. ج. جعفری و به کارگیری بعضی واژه های اجنبی در حالی که نیازی به استفاده از آنها نیست، و برای نابجا نشان دادن آن در اوایل قرن بیستم، تجربه ی زبان مطبوعات آذربایجان به عنوان مثال می آورد: در هنگام نمایش مسائل تاریخی مسائل (آنالوژی) به هم می خورد و طرز فکرش را اینگونه ادامه می دهد، البته خطر در به کارگیری آن درسه و پنج مرحله نیست. مسئله مسئله ی شخصیت است. اگر ما سخنان ستوده شده به کار بریم، در آن صورت باید به جای آرفا از ارغنون، به جای آرختولوگیا از ریاضت گری، به جای پوئیتیکا از

قواعد ادبی، به جای راسیونالیزم از عقلانیت، به جای پوزیتیویزم از فلسفه ی مثبت بودن و صدها لغت دیگر استفاده کنیم، همانطور که می بینیم صحبت به سیستم بودن می رسد، (دقت کن مساله مساله ی شخصیت است)

تاریخی بودن و سیستمی بودن با هم مرتبط هستند، به آن معنا که هر تفسیر و ترجمه محصول تکامل سیستم تاریخی است، تاریخی بودن فقط در تکامل تاریخی نه، در سیستم تفسیر و ترجمه هم ارائه می شود، به همین خاطر هم در تحقیقات زبانشناسی، (عموما فیلولوژی) استناد کردن بر همین مناسبت دارای اهمیت متودولوژی است.

موضوعات سیستمی و تاریخی از نظر نتیجه، با عناصر انجام کار به پایان می رسند. مثلا م.ج. جعفروو معنی مشابه شعر و نوشته، استعداد و قریحه، صورت و ابراز، مختاریت و مالکیت در مقابل کسانی که، کاربرد این واژگان را در زبان مورد قبول نمی دانند را، می ایستند و نشان می دهند:

هیچ کدام از اینها را لازم نیست دور بریزیم، بسته به جایش کاربرد هر دو ممکن و لازم، حتی ضروری است. مثلا کلمه ی اگویست را ما در معنی فلسفی به شکل اگویزم به کار می گیریم. کلمه ی خودبین به صورت خودبینیزم به کار نمی رود... و اضافه می شود چیز عجیب در اینجا است که، کسانی از این فکر دفاع می کنند.

سخنانی مانند: عنوان، رمز، معماری، هیکل تراش، ناطق، مضحکه به خاطر نزدیک بودن وارد زبانمان شده اند.

و به کاربرد کلمات واجبی مانند: آدرس، آلتگوریا، آرختتکتورا، اسکولیتورا، آراتور، کومندیا هیچ سخنی نمی گویند... البته این امر حداقل بی منطقی است.

استناد مداوم بر عناصر تاریخی بودن، سیستمی بودن، انجام کار باعث شده که م.ج. جعفروو در حل یک سری مشکلات زبانشناسی، به اندازه ی کافی به گرفتن موقعیت فعالیت نهفته، امکان فراهم کند. بعضی دوستان زبانشناس مثلا پروفیسور دمیرچی زاده ما را مکلف می کند تا قسمتی از سخنانی را که منشا عربی و فارسی در زبانمان دارند را شناسایی و حذف کنیم.

مثلا دمیرچی زاده به کلمات کاربردی صمد و ورغون مانند: تنها، پیر، تلاطم، ترانه، سکوت، سکونت، نسیم، بهاری، اولویت کاربرد کلماتی مانند عمل و به کلمات کاربردی میرزا ابراهیم اوو مثل: ظلمت، جوانمرد، حفظ، محافظه، همینطور به کلمات کاربردی دیگران مانند: خیال، کمال و کاربرد کلمات شعر مانند اعتراض می کند، روشن است که اگر این موضوع را قبول کرده باشیم در آن موقع باید ترکیب لغت زبانمان را اختصاری کنیم...

به صورت عمومی، اگر از فاکتورها دوری نکنیم، هر تحقیقاتی به سمت محدودیت حرکت می کند، و این حالت فقط هنگام

دیالوگهای سیستمی و تاریخی پاک می شود، به همین خاطر است که انجام کار همانند یک عنصر در نظر گرفته می شود. می توان گفت اساس مادی تحقیقات را حفظ می کند.

همانطور که دیده می شود او برای فهمیدن مضمون متضاد حادثه ی سخن چینی چه مسائلی را در جر و بحث نشان می دهد، از زمانهای قدیم در زبان ما سخن از جدایی هست، سخن از هجران هم هست، بعضی ها چنین گمان می کنند که اگر یکی از این دو کلمه را مثلا هجران را جدا کرده و دور بریزیم می توانیم زبانمان را تمیز کنیم، لغاتی که سر هر قدم به آنها بر می خوریم مثل: اولدوز سیاره، ایلدیریم شیمشک، چای نهر، کولک روزگار، اود آتش، تک تنها، قارانلیق ظلمت، گله جک استقبال، تمیز پاک، ایام ائیوخوا، موعلیم پنداقوق، ۷ و صدها لغت دیگر از این قبیلند،...

آنها را جدا کردن و دور ریختن، تمیز کردن زبان نیست، فقیر کردن زبان است. می توان گفت که کشتن است، حل اینچنین مساله تماما درست است. و البته آن بخشش هم درست است که کسانی که با ترکیب لغات و ساختار صرفی زبان بازی می کنند آن را به سلیقه ی شخصی خود نزدیک کرده میخواهند به شکل بدون عیب در آورند... تصور اینها از ساختار صرفی زبان، سخنان پیرایش شده است، طبق گمان آنها پاهیت زبان عبارت است از لغات تنهای ساده که تعداد و شماره ی آنها را در زمانی که خواسته می شود

می توان اضافه یا کم کرد. این نگاه بی نظمی بیش به زبان نیست. بدون شک طبق تفکر م.ج. جعفروو پر کردن زبان بدون هیچ نیازی از واژگان بیگانه هر چقدر هم پر ضرر باشد، فقیر کردن زبان و تبلیغ کردن آرخایزم (قدمت) و پروویناسیالیزم، و جلوگیری از ورود واژگان به زبان، به همان اندازه خطرناک است.

تفکر در درجه ی اول مالک مضمون انجام کار است، در زبان ادبی (مخصوصا در اسلوب علمی) واژه شناسی "ترمینولوژی، یا مناسبت محض و تکیه بر این موضوع و عناصر است. حال اینکه در حال حاضر یک تعداد از روشنفکران، به موقع و بجا باشد یا نه، در هر صورت به وارد شدن واژه های بیگانه به زبان مادری اعتراض می کنند، و تضاد موجود در شرایط لغت علمی با تضادهای موجود در شرایط دیگر به صورت اساسی فرق می کند. ادراک علمی واژگان مخصوص به خود را دارد. و با موقعیت ادراک توده ای بوجود آوردن شرایط علمی ممکن نمی باشد، م.ج. جعفروو، در مورد بعضی از مسایل زبان ادبی-بدیعی آذربایجان، در مراحل تحقیقات با تاریخ زبان ادبی مسائل مربوط مداخله می کند. این مساله (در سالهای ۵۰) مخصوصا مورد بحث قرار گرفته، او در مرحله ی اول ملاحظات پروفیسور دمیرچی زاده رادر نظر گرفته و نشان می دهد که: زبان ادبی و بدیعی ما تا این زمان، هیچ ارتباطی با زبان عمومی ملت نداشته و یا علاقه ی جزئی داشته که به صورت "زبان صنف حاکم" بوده که به صورت زبان سوتی انتخاب شده است...

غریبه نیست، زبان نسیمی، ختایی، فضولی زبان سوتی بوده و در ارتباط با آن افکار ضد ملاحظیات غریبه دمیرچی زاده کسی که به تاریخ زبان از نزدیک آشناست به مرکز دقت کشیده می شود. "فضولی چنان لغات عربی و فارسی به کار برده بود که.. در دوره ی. فضولی دیگر آذربایجانی شده بودند"

روشن شده بود که زبان فضولی در دوره ی خودش، زبانی بوده که مردم متوجه می شدند...

به دنبال آن م.ج.جعفروو یک سوال قانونی بدین شکل ارائه می دهد:...در حالی که زبان نسیمی ها فضولی ها ختایی ها واقف ها ذاکر ها و...دهها نفر دیگر در دوره ی خودش به زبانی تبدیل شده بود که قابل فهم برای توره ی گسترده ملت بود و در حالی که طبق اعتراف زبانشناسان در آثار این نویسندگان لغات بیگانه استفاده شده اکثر لغاتی بوده که در دوره ی همین نویسندگان و در زبان ملت استفاده شده و لغاتی بوده که حقوق هموطن بودن را کسب کرده، پس بعضی زبانشناسان طبق کدامین دلایل علمی و فاکتورها ادعا می کنند که زبان ادبی، بدیعی آذربایجان زبان سوتی بوده و به صورت عمومی در زبان ادبی، از آن جمله در خلق و آشکارسازی، زبان ادبی آذربایجان زبان زنده ملت، و زبان عمومی ملت مشارکت نکرده است.

یا اینکه در عناصر مهم جزئی مشارکت کرده است؟ البته، حساب شدن زبان کلاسیک ادبی و بدیعی به عنوان "زبان صنف حاکم" طبق هیچ زبان علمی و هیچ فاکتوری اساس پیدا نمی کند. بر طبق سالهای ۲۰ زبانشناسی ریتمیک تحت تاثیر معارفگری که به صورت گسترده انتشار یافته بود، وارد میدان شده بود. در سالهای ۵۰ در مذاکرات زبانشناسی غیر عملی بودن همین ملاحظه به اثبات رسید (تو مربوط به صنفی بودن زبان در حالت عمومی است)... لکن م.ج.جعفروو در جدال پیش برنده اش بر طبق نتیجه بر این اصل اعتراض می کند که "زبانشناسان ما در مرحله ی اول به جای تلاش برای ثابت نگه داشتن و زنده نگه داشتن زبان آذربایجان، به جای تلاش بر روی مساله ی به این نرمی، بیشتر و اساسا بر روی لغات وارد شده از زبانهای دیگر تحقیقات کرده اند، و به همین خاطر است که هنوز هم نه در مورد منشأ زبان، نه آشکارسازی و نه تحقیقات جدی در زمینه ی تاریخ زبان ادبی - بدیعی، هیچ آثاری نداریم، اگر چنین پیش رود، طی زمان طولانی هم نخواهیم داشت...

در اصل این اعتراض، م.ج.جعفروو بلافاصله مالک مضمون متودولوژی است. حقیقتا طی مدت درازی (حتی در یک سری از احوال در همین حال) تاریخ زبان آذربایجان دور از شرایط طی شده ی خودش، تحقیق شده بود و (تحقیق می شود) در علم تاریخ زبان پول دادن بر چنین قصور متودولوژی "لغت شناسی"، نتیجه

ی دلایل علمی محض و بی اعتنایی نسبت به فاکتورها می باشد (بر طبق همین مناسبت، ایدئولوژی دوره، و به عبارت درست تر آیتم های ایدئولوژی ایجاد شده)، و زبان آذربایجان زبانی است شامل سیستم تورک، در یک سری از حالات فکری عموماً پذیرفته نمی شود و از لحاظ ماهیت مورد قبول قرار نمی گیرد، در بعضی مواقع "همگون سازی فرهنگی تورکی" عامیانه می کند، با منطق عامیانه، مشکلات مرکبی همانند منشا زبان را نمی توان حل کرد. م.ج. جعفروو، وقتی برای تحقیقات اساسی متودولوژی تاریخی زبان مادری دعوت می کند، تنها منتظر جدا سازی روش علمی نبوده، ناراحتی هموطنان را هم ارائه می دهد، در اعتراض نامه ی "مشکلات ایجاد یکپارچگی سخن و سخنان جدید آذربایجان" (آذربایجان دیلینده یثنی سوز و سوز بیرلشمه لری، یارادیلیماسی پروبلملری) که متعلق به سال ۸۰ است، در حالی که از (روحیه و احوال گذشت کردن بد می گوید) نشان می دهد، که به قدمت تمدنمان، بر گذشته ی تاریخی مان، به ادبیات دارای زبان فارسی مان، به علم و دانش دارای زبان عربی مان، و سایر و تعلق فکر بیگانه موجود در منابع قدیمی دارای خون متعصب، در بین منتقل کنندگان از این کتاب به آن کتاب و در خودم و تعلقات خود، که اگر با سخن ایل بگوییم: "فرزندانی که مال پدر را با سخاوت به راست و چپ پراکنده می کنند هم وجود دارند". اگر

تعدادشان تک و توک هم باشد، هنوز هم صدای اینچنین ها باز می آید.

تحلیل گران به صورت اساسی نشان می دهند که... "تاریخ زبانی که آذربایجانی ها اکنون بدان سخن می گویند، بسیار قدیمی است. کسانی که می خواهند به صورت آگاهانه یا نا آگاهانه، این زبان را به قرن های بعد (قرون ۵-۱۱) نسبت دهند انسانهایی هستند که از تاریخ ملی بی خبرند... داراییمان را تا قرن ۱۵ اینکه ساکنان قدیمی این وطن مادری هستیم را به زیر سوال برندگان و به ما اسم (وارد شدگان) نهندگان هم وجود داشته اند (از مقاله ی تنقیدچی عدالتی، یازیچی تواضوکار اولمالی)".

با شروع سالهای ۲۰ فرق کم و زیادی که ما بین ائتنو گئتیز، قلو تتو گئتیز گذاشته می شود، نتیجتاً به این مساله می رسید که در یک سری از احوال تاریخ ملت را از تاریخ زبان او (و برعکس تاریخ زبان را از تاریخ ملت) در شکل جدا شده ای تحقیق کردن حالت رسم جدیدی به خود گرفته است. در اصل این خارج کردن موانع از تفکر علمی و پایداری آن در زمینه ی تشبیه اجتماعی است. که عموماً حافظه ی گئتلتیک را به سمت از بین بردن هدایت می کند، با جدا کردن تحقیقات ایدئولوژی ائتنوژنتیک از تحقیقات فلو تنو ژنتیک، بر امکان تاثیر بر هر دو از دور مالک می شود (با تاسف این میل در تاریخ شناسی ما تا امروز موجود است)

به طور عمومی، م.ج. جعفروو در حالی که از زبان ادبی صحبت می کند، تاریخی بودن و معاصر بودن را به وحدت در می آورد و این کم مانده که اساس متودولوژی ملاحظات وی را تشکیل دهد. مثلاً:

اشتباه از آنجاست که کسانی هستند که در زبان واژه های به کار رفته در چند قرن پیش و واژه های قابل فهم در دور خودشان، اما بعدها کهنه شده، و سخنان قدیمی و محلی شده را دوباره می خواهند به زبان ادبی بیاورند مثلاً کسانی هستند که به کارگیری به جای عاغیل اوس، به جای خبر سالیق، به جای مشهور آئیق، به جای اهالی شئنلیک، به جای اطاعت اویساللیق، به جای شئی نسنه و به جای تجربه لی آناج و سایر را به مصلحت می دانند.

...زبان آنچنان گنجینه ای است که در هر جمله ی به کار رفته اش قسمتی از معنویات زندگی ملی نگهداری می شود. دارایی تاریخی ملت، برای فهمیدن گذشته اولین و معتبرترین منبع است. زبان ماده و عنصر است. با این وجود وقتی به دانشجویان معاصر زبان ادبی، و شکل های آن می رسیم، هر زبانی می خواهد باشد، به عنوان زبان ادبی مخصوصاً در زبان بدیعی دوره ی معاصر کاربرد سخنان غیر قابل فهم از طرف عموم ملت، کار درستی به شمار نمی رود. (مشکلات، خلق یکپارچگی سخن، و سخنان جدید در زبان آذربایجان) همانطور که دیده می شود مابین شکل کیفیت تاریخی و کیفیت معاصر مناسب انجام کار (و نظری) به دقت معین می شود. و در نظر بگیریم که این تفکر در ”هر کدام از زبانهای

ملی تاریخ آن ملت است. تمدن زبان شریک زنده ی گذشته است. ”ربطی به ملاحظه مولف ندارد یعنی در تفکر تحلیل گران تاریخ و معاصر در حالت مکانیکی یکپارچه شدن است (یا اینکه به صورت رو در رو جدا نمی شود) دیالوگهای آنها آشکار می شود. طرز ملاحظات م.ج. جعفروو، ملاحظات نویسنده ی مشهور زبانشناسی معاصر جون لاپونز را به یاد می آورد. جون لاپونز نشان می دهد که در شکل آشکار سازی، زبان عبارت است از:

عوض شدن یک سیستم غیر متعارف با یک سیستم دیگر است. یعنی در هر مرحله ای از آشکار سازی معاصر شکل تاریخی و یا همانند ماندگاری فاکتور غیر متعارف ادامه می یابد ...

تحلیل گر باید این مساله را روشن کند که در داخل سیستم چه چیزی متعارف و چه چیزی غیر متعارف است و به صورت عمومی چه چیزی فاکتور سیستم نیست؟

مساله در اینجا است که، م.ج. جعفروو از این دیدگاه به صورت کلی و مداوم موقعیت می گیرد: به آن لغاتی که پروفوسور دمیرچی زاده اعتراض می کند، (مثلاً: تنها، تلاطم، سکونت، ظلمت، محافظه و سایر) م.ج. جعفروو کاربرد آنها را طبیعی نشان می دهد. (یعنی از حالت غیر متعارف زبان دفاع می کند) اگر قسمت ترکیب سیستم نباشد، وقتی به شکل سخنان فشرده شده هم متعارف و هم غیر متعارف می رسیم، تبلیغات ذهنی آنها را قبول نمی کند.

تفکر فیلولوژی در آن زمان در بورس است که قانون موجود در مناسبت های معاصر به قوانین گذشته تطابق ها را نشان می دهد، نقشه ی سیتا قیاتیکی ادراک علمی با نقشه ی پارا دیلماتیک آن در یک سیستم هم آرای می تواند یکی شود. تفکرات م.ج. جعفری به صورت محض چنین تفکراتی است به خاطر همان هم، در ملاحظات وی، پیدا کردن ضدیت می توان گفت که ممکن نیست. بخش دوم اعتراض نامه م.ج. جعفری "در مورد بعضی مسائل زبان ادبی و بدیعی آذربایجان" به صورت کلی زبان نویسنده در مشکلات محصور شده بود. در آشکارسازی زبان عمومی ملت درباره ی تجربه ی فردی زبانی صنعتکار ملاحظات منتقدانه طبیعی بودن خویش را تا الان حفظ کرده است. م.ج. جعفری در زبان نویسندگان، درد و دوران متقابل وجود و میل افراطی را نشان می دهد.

واقعیت گرایی آوایی

از نویسندگان پیشرو ما که زبانشان با زبان زنده مکالمه و گفتگو به صورت عضوی مرتبط است، ابوالحسن، سلیمان رحیمو و هستند. که در آثار آنها بر روی دانشجویان زبان ادبی پرورش یک نوع ارتباط لاقید و بیگانه حس می شود.

وقتی من از اشکال و دانشجویان زبان ادبی بحث می کنم فقط ضرورت به کار گیری مبتدی را در نظر می گیرم، اشکال زبان ادبی را باید در معنی گسترده تری درک کرد، چنان نویسندگانی را داریم که مبتدی و خیر را همیشه در جای خود به کار می گیرند با این وجود زبان آنها اساساً کامل از حالت طبیعی برداشته شده است.

تنقیدچی نشان می دهد که: کماندوی نویسنده بر روی زبان اگر ضعیف شود ناتورالیزم وارد میدان می شود... وقتی به سیخماتیزم می رسیم، در حالت بسیار جدی قید می شود که آن، بر طبق ناتورالیزم شکل می گیرد.

در بین نویسندگان مخصوصاً زبان‌شناسان، تعدادی از دوستان هستند که، بر عکس مکتب گراماتیک را طبیعی حساب کرده، و زبان زنده را با عناصر بیگانه می‌پرورانند...

در زبان ادبی- بدیعی، این عناصر اشتباه اول از هر چیز بر ماهیت ساختار صرفی زبانمان، بر خصوصیات آشکارسازی تاریخی آن از آموزش بر اطراف فراتر می‌رود، در زمینه‌ی صرف مقدار زیادی از مسائل و عناصر مختلف در بین خود زبان‌شناسان هنوز مورد بحث است...

م.ج. جعفری در زبان ادبی- بدیعی (در زبان نشر) در شرح تفاوت تیپولوژی تضاد (و ارزش دادن به آن) عناصر تاریخی را معیار حساب کرده، و نشان می‌دهد که مثلاً ج. محمد قلی زاده در بعضی مواقع در روبرو شدن مبتدی و خبر اگر قید دیده شود، در دموکراتیک شدن زبان ادبی و بدیعی زحمت بزرگی صرف شده است... و م.س. اردوبادی اگر "با تیپهایش در زبان خودش صحبت نکرده باشد (یعنی تیپ در زبانش وجود نداشته باشد) هم یک زبان رمان موثر خلق کرده است..."

اگر ما از این سعی‌ها و دستاوردهای بزرگ صرف نظر کنیم، با (پیمان‌خبری مبتدی) به مساله نزدیک شویم، این مساله فهمیده می‌شود که هیچکدام از نویسندگانمان بر شکل ادبی بدیعی جواب نمی‌دهند...

در طی صحبت در حق زبان شعر منتقد زبان صمد و ورغون را نمونه نشان می‌دهد، و لازم به ذکر است که درست‌ترین کاراکتر زبان شاعر ارائه شده است: زبان صمد و ورغون زبان عناصر حقیقی بوده هم با رسم و رسوم زیبای زبان به صورت عضوی مربوط بوده، هم زبانی است که بر روی ارتقای معاصر زبان عمومی ملت منعکس می‌شود، درست بودن امر در آنجاست که با ظرفیت تاریخی و زوایای وحدت موجود در زبان شاعر پیدا می‌شود. م.ج. جعفری و قید می‌کند که اگر در زبان شعری رسول، صمد، راحم از زبان شعر عثمان از جهات معین فرق دارد، در اینجا هیچ موضوع تعجب‌آوری وجود ندارد، چون که این فرق اساساً، فرق اسلوب فردی است. چنین قناعات روشن و اساسی در مورد زبان نوشتاری بیشتر از تنقیدگری م.ج. جعفری از جمع زبان‌شناسی قوی دورتر می‌رفت. و طبق نتیجه همین جمع او می‌گفت که: در سی سال آخر زبان ادبیات ما خیلی گسترده و ثروتمند شده است. آیا این آشکارسازی به صورت علمی تحقیق شده، آموخته شده، ارزش گذاری شده است؟ نه؟ برای چه؟ به آن خاطر نیست که ما سالیان دراز وقتی از تو سخن گفتیم، فقط کاربرد چندین سخن جدید در نظر گرفته شده بود، سخنان تازه و غریبه هم زیاد نشده است...

اعتراف کنیم که، طبق حال، مضمون نو آوری در زبان نوشتاری بیشتر "اوقات همانند کاربرد چندین لغت جدید" فهمیده می‌شود...

شود، امروز هم، بیست سال دیگر هم، زبان ادبی - بدیعی معاصر، (اسلوبهای فردی) کارهای تحقیقاتی ارائه دهنده تصویر می توان گفت که، وجود ندارد. در حالی که در دوره ی معاصر زبان ادبی بدیعی (اسلوب بدیعی) در شکل دیفرانسیل عموماً متضاد ترین تظاهر زبان ادبی به شمار رفته و ادامه می یابد. عموماً مسائل تمدن نطق و سخن همانند زمینه ی ترکیب مدنیت ملی همیشه فهمیده شده بود. در تحقیقات (سخنان جدید در زبان آذربایجان، و مشکلات ایجاد شده در یکپارچگی سخن) همین مسائل در شکل سیستماتیک، مناسب خود را ارائه می دهد، اول از هر چیز، نشان می دهد که... مسئولیت روشنفکران ملت از محافظت زبان ملی بسیار بزرگتر است.

لازم است که هم نوشته، هم صحبت، هم سخنرانی روشنفکر نمونه باشد، زمانی که روشنفکر به دنبال سخن برای صحبت کردن می گردد، اول از هر چیز باید در مقابل چشمانش مادرش ببیند. البته فکر بسیار درستی است که (فقط سخنان و نوشته ی هموطن نیست، نه فقط در زبان، طرز فکرش هم بر تمدن و نطق و سخنرانی اثر می کند، این گونه طرز فکرها، ملاحظات بسته به تمدن نطق، م.ج. جعفران، حرفه ای بودنش را نشان می دهد، تحلیل گر در پس این تفکر، (تفکر تمدن نطق) پروسه ی تفکر مرکب را می بیند: تمدن نطق، توانایی سخن گفتن یک نوع آفرینش است. همانطور که اثر علمی، و شعر و حکایت و مقاله و

خاطره و سایر اینگونه است. زبان نوشتاری دانش و تمرین و تکرار لازم دارد. در تطابق با تمدن نطق، دانستن زبان، تمرین و تکرار اشکال زبانی را لازم دارد. البته اگر فراسنجی زیاد هم پر شانس نباشد، تاثیر خلاقیت تمدن نطق به خودی خود قابل توجه است. چونکه در اینجا تمدن نطق، همانند مرحله ی نخست تمدن تفکر را می پوشاند...

م.ج. جعفران در تحقیقاتش به مسائل تمرینی تمدن نطق دست می زند و با تمام وضوح نشان می دهد که، تمدن نطق با سخن و با پرورش آرزوهای خوب به پایان نمی رسد، کاریست که تدابیر حقیقی نیاز دارد، در داخل همان تدابیر، مشکلات پروسه ی آشکار سازی دیالوگ تمدن نطق کلاسیک از طرف تحلیل گران به صورت خصوصی تفاوت می یابند:

اگر زبان نسیمی و فضولی ها، واقف و ذاکر و صابرها نبود در مراحل بالایی جدید این زبان صمد و ورغون هاهم زبان پر قدرت و پر تاثیری نداشتند. و می توان گفت که، زبان ادبیات کلاسیک را به عقب نمی توانیم برانیم، هم نسل های امروزی، هم نسل های آینده باید آن را بیاموزند. زبان آذربایجان یک زبانی است که از بنا بر روی یک ریشه به صورت مداوم آشکارسازی شده است.

به همین خاطر هم در تکامل تاریخی و طبیعی تمدن نطق، یا گرفتن شرط ترقی تمدن ملی و م.ج. جعفران یاد گرفتن و (یاد

دادن) دقیق زبان ادبیات کلاسیک بدون شک از این دیدگاه واجب حساب می‌کند .

در آشکار سازی تمدن نطق، تحلیل گر نشان دهنده ی نقش ترجمه ی این قسمت را هم قید می‌کند که: ترجمه ی لغات از زبانهای دیگر سبب سنگین شدن زبان ملی و از بین بردن طبیعی بودن زبان ملی است. به طور کامل صحت دارد که ترجمه ی درست یک رمان، حکایت، حتی مقاله و مجله چقدر لغت بیگانه وارد زبان مادری می‌کند.

بعدها تمیز کردن این لغات بیگانه از زبان، زیاد هم کار آسانی به شمار نمی‌رود، به خاطر اینکه م.ج. جعفروو تمدن نطق را زمینه ی ترکیب تمدن عمومی به شمار می‌آورده، همانند تمدن ملی، به پروسه ی آشکار سازی تاریخی تمدن نطق می‌پردازد.

”ی. قارایثو“ در حالی که از زبان م.ج. جعفروو سخن می‌گوید، در اینجا ”توده گرای، پنهانی و مراحل فلسفی“ بودنش را نشان می‌دهد. به این تعیینات دقیق فقط این مساله را اضافه می‌کنیم که م.ج. جعفروو آن خواسته‌ها را که وابسته ی زبان مادری بودند، را در مقابل نویسنده (یا اینکه هموطن عادی، قرار می‌دهد، خودش بر این خواسته هادر نوبت اول عمل کرده، زبان او زبان آنالیتیک (مودریک) است و زبانی است که اساس کونستئوال نظری دارد (مقاله با همراهی پروفیسور توفیق صابیراف نوشته شده است)

زبان آذربایجان، زبان ترکی یا اینکه ترکی آذربایجانی؟

ارائه ی زبان آذربایجان به صورت تخمینی از اواسط سالهای ۲۰ به صورت مداوم استفاده شده، و در سالهای آخر در مذاکرات و مباحث انجام شده در مطبوعات به اندازه ای محکم شده است که اگر حتی امروزه این مساله به رای گیری عمومی ملت گذاشته شود به ”زبان ترکی“ یا اینکه ”ترکی آذربایجانی“ و یا به زبان ترکی آذربایجانی نه، به زبان آذربایجان رای می‌دهند، دیده می‌شود که در این مورد به باز کردن مباحثه نیازی نیست و اینچنین بودن محض مساله، باعث شده کسانی که به صورت عادی برخورد می‌کنند اینگونه اعتراف کنند... فقط با این مساله تمام نمی‌شود - اول از هر چیز به خاطر اینکه ارائه ی زبان آذربایجان و کلیه ی جملات آن در حالی که مالک تاریخ نیم قرن محسوب می‌شود در همین مضمون تاریخ ارائه ی زبان ترکی به اندازه ای که قابل قیاس نباشد، قدیمی است؛ دوما حداقل برای متخصصان معلوم است که در سالهای ۲۰ عوض شدن زبان ترکی با زبان آذربایجانی در شرایط نرمال سیاسی و فرهنگی، (با اراده ی مردم) انجام نشده

بود. و در نهایت سومارائه ی زبان آذربایجانی به صورت یک قانده با آن تصورات مدافعه می کند که همین تصور را در حال حاضر وضعیت های نامناسبی که ما دچار آن می شویم به وجود می آورد و تحکیم می بخشد. و به خاطر همان است که ضمن توجه به مساله نامگذاری زبان ملت آذربایجان بعد از این به سویه ی امروزی تفکر ملی نزدیک می شود، باید پتانسیل آن در نظر گرفته شود، تفکر ملی در مورد موضوعات ارائه موجود فقط بر روی یکی از آنها استوار نیست، در تفکر بر روی همه ی آنها سوق دهنده در حد امکان حتی (مجبور) وادار کننده است.

ما عادت کردیم مسائل مرکب را به اندازه ی کافی رفته رفته در شکل بسیار ساده حل کنیم، دست آخر با طمع به فکر تشکیل دولت مستقل، آذربایجان افتادیم. با چنین (تفکر فولکلور) در چند سال پایانی، به اندازه ی مشکلات ایجاد کرده ایم که، اندازه ی این مشکلات را حتی تصور کردن سخت است. به خاطر همان هم هر مشکلی را شرح دادن به صورت حرفه ای و تا اجبار نباشد به صورت اساسی مداخله در مشکلات مختلف، می توان گفت ممکن نیست.

و ما در هر چیز از صفر نه بلکه به شروع کردن از مینی مم مجبوریم...

با قرار زبان دولت و (ملت آذربایجان) را زبان ترکی نامیدن، به عبارت صحیح تر، پا بر جا ماندن اسم باقی مانده از سالهای ۲۰ از

دیدگاه تاریخی هر چقدر هم کار عادلانه ای باشد، از دیدگاه معاصر کاری نیست که تا آخر قابل درک باشد، و امروزه برای همان مساله دیگر اهداف و عناصر می طلبد که قبل از مناسب بودن چگونگی نامگذاری زبانمان، به دور از قرارداد عجولانه ی پذیرفته شده، وضعیت شرح داده شود، در حالی که این حالت ممکن بود، که عجله نکرده با ادامه دادن مساله برای چندین سال و برگرداندن اهداف مذاکرات دارای سویه های مختلف بر طبق نتیجه به رای گیری گذاشته و حرف آخر را می توانست بزنند...

مجلس ملی در یک حالت کاملا غیر حرفه ای مذاکره کرده و به قرار معین دست یافته ولی فاکتورهای قرار سر جایش رسانده نمی شود می توان گفت. حرف پایانی هنوز زده نشده است، باید گفت دیگر همانگونه که قید شده است. از صفر نه از نقطه ی مینیموم لازم است که شروع شود.

قرار مجلس ملی را طبیعی است که فقط خودش می تواند تکذیب کند، فقط بر اساس کدام پتانسیل فردا یا پس فردا قرار داده است؟ چرا برگرداندن زبان ترکی، به زبان آذربایجان، کار درستی نبوده، و چنین تصویری را به وجود می آورد که، قرار اولیه کلا اشتباه بوده است. اسم این زبان به صورت عمومی زبان ترکی نبوده است...

حل مساله بدین صورت-چرا تبدیل زبان ترکی به زبان

آذربایجانی، بر روحیه ی افرادو بر دولت تشکیل یافته ی امروز آثار منفی خود را نشان می دهد.

به خاطر همان هم مصلحت است که، تصمیم مجلس ملی فعلا در جای خود باقی باشد، فقط یکی دو سال مذاکرات ادامه می یابد (دیده می شود که با سردتر شدن اعتراضات انقلابی، مذاکرات با تمکین بیشتری جلو می رود و به نتایج بهتری می رسد) و رای گیری عمومی ملت برگزار شده مساله حل شود. با توجه به اهداف (از این سو قید کنیم که ما نه طرفدار (زبان آذربایجان) و نه طرفدار (زبان ترکی) هستیم. مناسبترین و علمی ترین اسم (ترکی آذربایجانی) یا اینکه (زبان ترکی آذربایجانی) می باشد. ملاحظات موجود را کم و بیش به شکل سیستماتیک از نظر می گذرانیم:

۱- ملاحظات و دلایلی که مناسب بودن نگهداری (زبان آذربایجان) را نشان می دهد، یا اینکه ثابت می کند، اساسا عبارت است از دلایل پایین:

- ما بیش از نیم قرن است شکل ارائه ی زبان آذربایجان را به اندازه ی کافی با موفقیت استفاده می کنیم و همین طرز ارائه در تفکر علمی ما برای خودش جای محکمی را اشغال کرده است. و ثابت شده است، اگر چنین باشد، از

مشکلی که وجود ندارد، چرا مشکل تراشی کنیم و اسم زبان را چرا عوض کنیم؟

- زبان آذربایجان همانگونه که معلوم است با "ملت آذربایجان و مردم"، "دولت آذربایجان"، "تاریخ آذربایجان"، و یا با ادبیات آن فراسنجی تشکیل می دهد، اگر "زبان آذربایجان" نه "زبان ترک" یا اینکه ترکی آذربایجانی بگوییم، در آن هنگام ضمن اعلام موافقت خویش، آیا فراسنجی جدید ارائه نمی دهیم؟ (مردم و ملت ترک، دولت ترک آذربایجان، تاریخ ترک آذربایجان، یا همینطور ادبیات آن...؟)

- در آذربایجان از زمانهای قدیم (همینطور در این سالهای پایانی ان.ج) ملت های با منشا مختلف، ائتتو سها زندگی می کنند. پروسه ی ائتتو گئتلتیک ادامه می یابد، در این حال، اسم موجود و فعلی زبان را عوض کردن و زبان ترکی گذاشتن، آیا مردمی را که دارای منشا غیر ترکی هستند، و اتتوس ها را به هیجان وا نمی دارد؟

و بر حیثیت ملی آنها طعنه نمی زند؟ ملت آذربایجان از اتتوس های مختلف تشکیل شده است و ملت منحصر به فردی است (اصلا خوب نیست که از این اتتوس ها "هر کدامشان می خواهد باشد"، بزرگنمایی شوند و در مقایسه با دیگر به حالت خصوصی در بیایند.

اگر ما به جای زبان آذربایجان، زبان ترک را به کار گیریم، دو زبان یک نام می گیرند، که این هم درست نیست (صحبت از ترکی آذربایجانی، ترکی ترکیه است) درحالت عمومی این زبانها به خاطر اینکه به همدیگر بسیار نزدیکند، می تواند این مساله اتفاق بیافتد که ترکی آذربایجانی تحت تاثیر ترکی ترکیه قرار گیرد (در نتیجه، در اوایل قرن بیست چنین خطری ایجاد شده بود).

در نهایت، مگر زمانی که اسم زبان به صورت (زبان آذربایجان) باقی می ماند، یکی از زبانهای ترکی بودنش انکار می شود؟...

همانطور که دیده می شود. طرفداران زبان آذربایجان طبق قاعده، در هنگام دفاع قیام می کنند، و خیلی دوست داشتیم چنین برداشت نشود، که همین موقع، موقعیت مناسب آذربایجانی هایی است که منشا ترک ندارند.

پایه و اساس مدافعه از زبان آذربایجان از آنچه که تصور می شود، محکم تر است. اینجا هم فقط مرکب بودن ائتو گنتلیک آذربایجان نیست. تبلیغات ۵۰ ساله ی توده ای، و امیال معین اراده گرایی در مسائل ملی، کار خودش را انجام داده بود.

طرفداران (زبان آذربایجان) نامگذاری محض اینچنین زبانمان را برای استقلال آن شرط می دانند.

در اینجا فقط یک خطر وجود دارد که، همین استقلال عموماً محصول اعتراض جدا شدن از ترک بودن می باشد.

۲- مولفان ملاحظاتی پایین، خواهان نامگذاری زبان ملتمان به (زبان ترکی) محض هستند.

از ایام قدیم تا سالهای ۲۰ اسم زبانمان "زبان ترکی محض بوده است" (بدون شک عناصر مختلف، زبان ترک را، آذربایجان یا اینکه زبان ترکان قفقاز، زبان ترکی تاتار و ... نامیده اند) در مورد همین اسم، امروزه در حالت ملی بازگشت به خویش، نیاز برگرداندن به عقب ایجاد می شود.

زبان آذربایجان محصول اراده ی ملت نیست. اگر به صورت تصادفی در منابع معین چندین بار هم استفاده شده باشد همین اسم در سالهای ۲۰ بر مردم از مقامات بالا با زور و اجبار تحمیل شده بود. و به خاطر همان هم نگهداری زبان آذربایجان، آشتی با اجبار و راضی شدن به تجاوز تاریخی علیه مردم است. آذربایجان اسم جا و منطقه است، در حالی که تجربه کاربرد اسم جا و منطقه همانند اسم دولت وجود دارد، اسم زبان دارای چنین تجربه ای نیست، و (زبان آذربایجان) با توجه به این گفته کلاً یک ارائه ی غیر دقیق است.

(زبان ترکی) به نمایش این مساله که اساس کار ملت شامل چه چیزهایی است، نزدیک می شود، و موقعیت خصوصی ما بین زبان

ما و زبانهای ترکی معاصر را بلا واسطه منعکس می کند. اگر مجلس ملی با تکیه بر این ملاحظات و دستاوردها بعد از اینکه بعد از اینکه زبان دولت را زبان ترکی مقرر می کند. از یک طرف در جمعیت حس رضایت معینی خلق می شود، از طرف دیگر، نارضایتی های با اساس یا بی اساس خودشان را نشان می دهند - قید شده که تصمیم در حالت وسیع بدون انجام مذاکره مورد قبول قرار گرفته، و یک سری مسائل نرم و ظریف در نظر گرفته نشده بود؛ اولین موضوع این است که وقتی (زبان ترکی) گفته می شود، نمی توان فهمید و معین کرد که زبان ترکی، زبان آذربایجان است یا زبان ترکی ترکیه ای.

حال که سخن در جای خود گفته می شود، این متوجه نشدن در زبان کتابها و تدریس مکتب عالی و متوسطه خودش را به صورت روشن تری مشخص می کند.

دومین: به خاطر انجام نشدن تبلیغات لازم، قبول کردن توده ای و اجتماعی اسم با مشکلات روانشناسی بزرگی روبرو شده بود. سومین: تصمیم مجلس ملی به دوره ی تبلیغات طرفداری از ترک و طرفداری از ترکیه افتاده بود، در نتیجه تصور کمپانی معین را بوجود آورده بود.

"ترکی آذربایجانی" با توجه به فکر ما، حداقل به خاطر دلایل پایین، برای فهماندن اسم زبانمان مناسب تر است.

آ) زبان آذربایجان دیگر هدف مباحثات معین شده است. از دیدگاههای مختلف نارضایتی های ایجاد شده و در نهایت، مجلس ملی هر طور می خواهد باشد چون تصمیم فاصله دار را پذیرفته بود. قسمتی از جمعیت آذربایجان اگر این قرار را نپذیرفته باشد، قسمتی دیگر این تصمیم را همانند یک تصمیم درست یگانه تشویق کرده بود که، این مساله در جمعیت اووقات معینی را ایجاد کرده بود.

دوم، ما این مساله را هر طور توضیح دهیم هم، (زبان آذربایجان) در سالهای ۲۰ از بالا (صحبت از سالهای ۲۰ در مسکو است) به زور قبولانده شده و همیشه در تفکر دموکراتیک عدم تفهیم بوجود آورده است. در زبان ترکی هم دارای تجربه ی غنی شدن است - م. فضولی و م. ف. آخوندوو و م. ح. شهریار اینچنین گفته است " سوم، در ترکی شمال و جنوب یکی می شوند و زیر یک اسم جای می گیرند، این مساله هم برای ما، حداقل از لحاظ چشم انداز و دیدگاه، مساله ی کوچکی نیست.

آ) زبان ترکی "در حال حاضر، حداقل از دیدگاه فعالیت و انجام کار، ناموفق است بدون آن هم ما برای ایجاد فرق (قید کنیم که در اوایل قرن بیستم چنین گفته اند) بین ترکی اینجا و ترکی ترکیه، ما زبانمان را به شکل (زبان ترکی آذربایجانی) باید به کار گیریم. چونکه من در زبان ترکی صحبت می کنم، وقتی می گویم مشخص

نمی شود که دقیقا من در کدامین زبان صحبت می کنم: در زبان ترکی ترکیه، یا اینکه زبان ترکی آذربایجان؟

(در مورد این مساله تظاهرهای شمال و تظاهرهای جنوب دخیلند) و یا اینکه در کدامیک از زبانهای مختلف ترکی؟ با پذیرفتن ترکی آذربایجان یا اینکه (زبان ترکی آذربایجان) به عنوان زبان رسمی در اصل به کارگیری برای مقاصد غیر رسمی به (زبان آذربایجان) یا اینکه (زبان ترک) اعتراض نمی شود.

برای یک مدت هر کس هر طور دوست دارد همانطور بگوید، فقط به عناصر خیلی موفق ترفیع رسمی داده شود تا آنجا که در تفکر ملی توازن معین ایجاد شود.

تا اینجا از گفته ها چنین برداشت می شود که فاکتورهای مکفی برای تفکر بر روی مساله و صاف و چروک کردن آن وجود دارد دیگر آن دوره نیست که با گذاشتن و برداشتن درست و حسابی تصمیمات قبول شود و سخنت در معنی سخن گفته شود. و تجربه ی سالهای پایانی نشان داد که حتی اگر از نظر نتیجه به نفع او باشد اراده ی مردم را به جبر در آوردن نتیجه ی خوبی نمی دهد بر عکس وضعیت را کدر می کند. و عدم فهم و درک ایجاد می کند.

زبان ترکی آذربایجان

زبان ترکی آذربایجان قبل از هر چیز محصول پروسه ی تکامل معین و به خاطر آن در هنگام مشکلات معاصر زبان ترک آذربایجان رجوع به تاریخ لازم است. لکن تاسف زیادی دارد که همین تاریخ را هر کس یک جور تصور می کند و به متخصصین نزدیک است. برای غیر متخصص ها (علاقه مندان) ملاحظات مختلفی که مطبوعات بیان کرده اند اگر بر اینجا اضافه کنیم با تصور مرکب ”تاریخ زبان ترکی آذربایجان” روبرو می شود. بدون هیچ شبهه ای، برای حل (تاریخ زبان ترک آذربایجان) به اندازه ی کافی مشکلات سخت موجود است. با این وجود مسائل عمومی دیگر روشن بود... در جوانترین (جدیدترین) آن در قرن ۹-۱۱ زبان ترکی آذربایجانی مستقل (هم زبان عمومی ملت، هم مانند زبان ادبی، فعالیت می کند). و امروز آیا ”زبان ترکی آذربایجانی مستقل

”موجود است؟ این سوال چنین به نظر می آید که، در زمینه ی تفکر سالم وارد میدان نمی شود. -این چنان تصور اشتباهی را ایجاد می کند که، گویا قبول کردن موجودیت (زبان ترکی عمومی) طرفداری از ترک محسوب می شود، و اگر موجودیت زبان ترک آذربایجان را قبول نکنیم، طرفداری از ترک نیست... در حقیقت مساله طور دیگری است...

تمام زبانهای ترکی مختلف، اصلا مالک سویه ی تکامل همانند نیستند- و بیشترین زبانهای آشکارسازی شده در شرق (ترکستان)، شمال غرب (اورال و ولقابیو)، و جنوب غرب (آسیای کوچک قفقاز) در فرهنگ ها و بخش های ترک شده جای می گیرد: در شرق اوزبک، ترکمن، قزاق، در شمال غرب تاتار در جنوب غرب ترک و زبانهای ترک آذربایجان... در قدیم (همینطور در اوایل قرن وسطی) مشاهدات انجام شده بر روی قوانین زبان ترکی نشان می دهد که زبانهای ترکی مختلف تا زمان تشکیل شدنشان رسم و رسوم سه زبان ترکی موجودیت یافته بود:

(۱) هون یا قییچاق

(۲) اوغوز

(۳) کارلوق اوینغور

زبانهای تاتار و قزاق هون یا قییچاق، زبانهای ترک و ترکمن اوغوز، زبان ازبک کارلوق اوینغور که رسم و رسوم زبان را بلاواسطه

دارند. در پایه و اساس زبان ترک آذربایجان رسم و رسوم هون یا قییچاق، و رسم و رسوم اوغوز وجود دارد، و می توان گفت اساسا به صورت متفاوت تر از زبانهای ترکی مالک یک منبع، زبان ترکی آذربایجان از دو منبع تشکیل شده است، به همین خاطر بدون هیچ شبهه ای، در مقایسه ی زبان ما با دیگر زبانهای ترکی، ارزش و ارتقای بیشتری داده می شود و در هر حال، برای خودش حادثه مخصوص بودنش را نشان می دهد.

در مقابل کسانی که تاریخ تشکیل زبان ترکی آذربایجان را دور کرده و به سمت کهنگی سوق می دهند، کسانی هستند که آن را به دوره های پایانی و جدید می آورند، مساله عبارت است از اینکه، زبان ما در دو مرحله تشکیل شده است،

(۱) زودتر از دوره ی ما دوره ی اواسط فرسودگی و تا دوره و قرن ما
(۲) از قرن ۵ تا ۱۰ که در مرحله ی اول زبان ترکی آذربایجان بر اساس رسم و رسومات هون یا قییچاق معین شده بود.

و دیرترین بخش قرن ۱-۵ که همانند یک زبان کامل فعالیت کرده بود. این سخنان را منابع یونانی (بیزانس)، ارمنی، گرجی مخصوصا قرن ها تصدیق می کند. آذربایجان در شعر ملی شفاهی، مخصوصا در نمونه های وارد شده، در زبان ملت، همسایه ی شمال برتری مطلق عناصر، هون و قییچاق را نشان می دهد که، زبان ترکی

آذربایجان در مرحله ی اول تاریخ تشکیل خود تبدیل به یک زبانی با خصوصیات هون و قیپچاق شده بود.

مرحله ی دوم: کوچ سریع و توده ای اوغوزها به آذربایجان شروع می شود و ترکیب خصوصیات قیپچاق یئرلی با خصوصیات اوغوز (گلمه) به پایان می رسد، لکن لازم به ذکر است که، پروسه ی ترکیب تا زمان طولانی حتی می توان گفت تا امروز ادامه می یابد، با این وجود همین پروسه طبق قرون ۹-۱۱ دیده می شود، به خاطر رسیدن به حد کیفیت لازم، بعدها تا حد ممکن لنگ زده است.

در قرون ۹-۱۲ به منابع زبان ترکی بر نمی خوریم و این مساله به این معنا نیست که چنین منابع در عمومیت وجود نداشته است. نمونه های بسیار زیبای فرهنگ آذربایجان مثلا کتاب (دده قورقود) فقط در این قرن ها به میدان آمده است. و کیفیت تاریخی و زبان ترکی آذربایجان را با تمام قدرت به نمایش گذاشته بود، سخنان با منشا ترک که در زبان خاقانی و مخصوصا ن. گنجوی به کار رفته است به حدی زیاد است که آنها در باره ی منظره ی زبان قرن ۱۱-۱۲ تصورات معین ایجاد می کند. اگر از قرن ۱۱-۱۲ شروع کنیم در زبان ملی عمومی (و طبق نتیجه در زبان ادبی) موازی بودن و شباهت خودش را نشان می دهد، مثل: من - بن، دئمک - آیتماق گنتمک - وارماق چاغیرماق - او قوماق چول یازی سوز ساو (جاب) دورماق - دایانماق و سایر. البته چنین سوالی

می تواند مطرح شود که زبان ترکی آذربایجانی بیشتر با خصوصیات هون قیپچاق یا اوغوز اساس می گیرد؟ پاسخ دادن به این سوال به صورت یکسره سخت است، لکن بیان این مساله ممکن است که خصوصیات و لغات بلاواسطه ی اوغوز مانند: بن، آیتماق، وارماق سایر اگر به مدت معین مخصوص زبان ترک آذربایجان باشند هم، در دوره های بعدی از بین رفته اند. خصوصیات و لغات هون قیپچاق بر حوادث بیشتر و اساسی تری غالب شده اند. با شروع از قرن ۱۳-۱۶ در زبان ترکی آذربایجان به اندازه ی کافی به منابع زیادی برمی خوریم، یک علت آن کامل تر شدن زبان ادبی ترکی آذربایجان است، دومین علت آن نارضایتی است که در مناسبات سیاسی و اجتماعی و عملکردی خودش را نشان می دهد؛ در اول هجوم های تاتارهای مغول بعدها هجومهای تیمورهای لنگ، به تصرفات خاک سرزمین هر چقدر ضرر و زیان زده باشد هم به پخش گسترده زبان ترکی آذربایجان در آن موقع و به شکستن نفوذ زبان عرب مخصوصا زبان فارسی به همان اندازه کمک کرد. همانطور که متخصصان زبان ادبی ترکی آذربایجان مانند (غر حسن اوغلو، ع. نسیمیه، نسیمی، م. فضولی) نشان می دهند.

اساسا در دو فرم و اسلوب خودش را نشان می دهد. اسلوب کلاسیک و اسلوب فولکلور. در قرون ۱۳-۱۶ در زبان ترکی آذربایجان، لغات و خصوصیات اوغوز، نسبت به آنچه که در قرون ۱۵-۱۶ وجود داشت قوی تر شده بود.

اولا به خاطر آنکه، از شرق (آسیای میانه) به آسیای صغیر مهاجرت اوغوزها در قرون ۱۵ - ۱۶ تدریجا متوقف شده بود.

دومین دلیل اینکه زبان ترکی آذربایجان رفته رفته بیشتر خصوصیات تاریخی خودش را بزرگ می کند (این ها عبارتند از خصوصیات هون قیپچاق) دیده می شود مخصوصا در قرون ۱۱ - ۱۲ با ماندگاری قیپچاق ها، در قفقاز شمالی، آشکار سازی تمدن غنی ترک در اینجا اهمیت معینی کسب می کند.

در قرون ۱۷ و ۱۸ در تاریخ زبان ترکی آذربایجان، تغییرات اساسی رخ می دهد، لکن برای فهمیدن مضمون همین تغییر باید پروسه ی تکامل را در تصوراتمان آن قدر که لازم است زنده کنیم. اول از هر چیز سیستم معاصر دیالوگهای زبان ترکی آذربایجان معین می شود، جغرافیای زبان ملت عوام، اساسا تشکیل گروه می دهد. دوما ثابت کردیم محیط اجتماعی شکل می گیرد، در نتیجه ی این زبان ملت عوام، و هم زبان ادبی مالک، اساسهای سوسیال محکم می شود.

سوم: ارتباط با زبان شرق موجودیت خویش را از دست می دهد، زبان ادبی طبق قانون و قاعده ی بلا واسطه به زبان ملت عوام تکیه می زند (حتی سیستم زبان و نطق و سخنرانی یکی می شود) در تاریخ زبان ترک آذربایجان، قرن ۱۷ - ۱۸ بیشتر با این ویژگی علامتگذاری شده که، در همین قرن ها زبان ملی تشکیل

می یابد، دیگر زبان دوره های بعد از این را می توان از زبان جدید (ترک آذربایجانی) نامگذاری کرد، تشکل زبان ملی در حالت عمومی، زمینه ی ترکیب پروسه ی ملی شدن است که به تمدن آذربایجان خودش را نشان می دهد.

در پایان قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، زبان ترکی آذربایجان تا آنجا که ممکن است در شرایط فرهنگشناسی تاریخی مرکب فعالیت می کند، در زبان ملت عوام، اگر تبدلات اساسی هم دیده نشود، در مناسبت و لغات زبان ادبی، واژگان و اصطلاحات جدید بوجود می آیند و قوت می گیرند، حتی در یک سری از حالات، مضمون ایدئولوژی سیاسی پیدا می کند:

اولین آنها طرفداری از شرق، دومی هم عبارت است از روش طرفداری از غرب طرفداران شرق به زبان ترکی آذربایجانی در شرق، و طرفداران غرب در غرب دنبال تکیه گاه می گردند. در اصل این تکیه گاه باید هم در شرق و هم در غرب موجود بود.

روش (مرحله ی سوم)، این مرحله، مرحله ی دئموکراتی است، که برای متحد کردن امیال رادیکالی موجود بوده و موقعیت مکمل بیشتری به خود می گیرد، که به واسطه ی موضوع، کارا کتر تیپولوژی زبان ادبی، ترکی آذربایجانی را حاضر می کند. همانطور که دیده می شود موقعیت تاریخی معین شده زبان ترکی را، در میان زبانهای مختلف ترکی نمی توان انکار کرد، و لازم به در

نظر گرفتن است که، زبان ترکی آذربایجان، زبان ملت مستقلو مالک سابقه ی تاریخی بزرگ است، برای همین هم، در توضیح هر مساله ای که به زبان وابسته است، به صورت مطلق و مطلق این زبان باید در مقابل چشم ایستادگی کند.

زبان ترکی آذربایجان دیگر هیچ نیازی برای دوباره تورک شدن ندارد...، لکن این امر به این معنا نیست که مادعای ”زبان ترکی عمومی” را انکار می کنیم: صحبت از این مساله است که، یک مساله با دیگری قاطی نشود، و بر مشکلات زبان مادری بیش از حدمعمول، توجهات آزاد نشان داده نشود...

پروفیسور توفیق حاجی اف

در علوم زبانشناسی فقط، دانشجوین پروفیسور، دکتر توفیق حاجیئوو از لحاظ سن و سال از او کوچکتر نیستند، همکارانش، حتی کسانی که از او بزرگترند، توفیق معلم گفته و او را چنین صدا می کنند، چنین به نظر می رسد که در این باره به شخصیت پروفیسور دکتر توفیق حاجیئوو با محبت زیادی نزدیک می شوند، و بر دانش و تمدن او احترام زیادی هم گذاشته می شود، او از سن ۳۰ الی ۴۰ سالگی از مدرسان تورک شناسی، زبانشناسی آذربایجان بوده، دانشمند مشهور با فعالیت های وسیع خود، در زمینه های مختلف و در زبان ملت، در معنای گسترده ی سخن یکی از معلمان بزرگ به حساب می آید، توفیق حاجی اف پسر اسماعیل در ۱۱ ماه مای سال ۱۹۲۶ در دهستان سلطانعلی استان جبرایل از مادر زاده شد. بعد از سپری کردن تحصیلات متوسطه در سال ۱۹۵۳ به باکو آمد و در رشته ی زبانشناسی دانشگاه دولتی آذربایجان به تحصیل ادامه داد. در سال ۱۹۵۸ همین رشته را با دیپلم متفاوت تمام کرده است و در

آسپیراتو نگهداری شده، در سال ۱۹۶۲ در موضوع (شیوه ی استان جبرایل زبان آذربایجان) نامزد شده و از خودش دفاع کرده بود. (رهبر او در آن زمان از ریش سفیدان آکادمیک زبانشناسی آذربایجان م.ش.علی اف بوده است). بعدها به مدت ۵ سال معلم موسسه ی زبان تدریس آذربایجانی شده به همراه م.ف.آخوندو از تاریخ سال ۱۹۶۵، کار کرده استاز پانوار سال ۱۹۶۸ در حالی که به دانشگاه دولتی آذربایجان وارد شد، تمام خلاقیتش را در دانشگاه مادر ادامه داده بود، در سال ۱۹۶۹ (در اوایل قرن بیست) در موضوع (زبان ادبی آذربایجان) دفاع از پایان نامه ی دکتری خود را انجام داده بود، در سال ۱۹۷۱ (در ۲۵ سالگی) به عنوان پروفسور بخش تورک شناسی انتخاب شده بود.

اعتراف کنیم که، یک سری از تحلیل گران ما از پایان نامه ی دکتری خود دفاع کرده اند و بعد از گرفتن اسم پروفسور، کارهای تحقیقاتی را انجام داده اند. یا نگه داشته اند، در حالی که با شخصیت خویش مشغول هستند، توفیق حاجیئو از سال ۱۹۷۱-۱۹۸۵ (یعنی تا زمانی که مدیر بخش ترک شناسی بود) به مدت ۱۵ سال فقط اسم پروفسور را با خود حمل می کرد، اما در عرض همان ۱۵ سال، دهها منو گرافی، کتاب، جزوه های درسی، ۱۰ ژورنال، مجله، مقاله،... را نوشته است.

و امروزه برای تمثیل علم زبانشناسی آذربایجان در زمینه های مختلف کاراکترهای ملی و قوی، تربیت کرده است، (این لغت ملی

را در حالت خصوصی بیان می کنیم) ت. حاجیئو و اگر به صورت نگهبان زبان دیالوگ وارد شده باشد هم، بعدها همانند تاریخ شناس زبان به حالت اختصاصی در آمده، بعد از سال ۷۰ استعداد درخشان او که در زمینه ی زبانشناسی، عموماً مرزهای زبانشناسی را از بین برده و دانشمند مشهورمان به صورت آذربایجان شناس گسترده ترک تا اواسط سالهای هفتاد فعالیت کرده بود. زمانی که کتاب نه چندان بزرگ (آذربایجان ادبی دیل تاریخی) "تاریخ زبان ادبی آذربایجان" از چاپ در می آمد، فقط به زبانشناسی آذربایجان نه، مثل اینکه به تفکر ملی آذربایجان، نفس تازه ای آمد. پروفسور ت. حاجیئو چنین تصور موجود در علم را به زیر شبهه و شک برد که: انگار ترک ها خیلی خیلی بعد ها وارد آذربایجان شده اند بعد از اینکه مردم آذربایجان بر پایه و منشا غیر تورک شکل گرفته اند، ترک ها وارد آذربایجان شده اند (ائیرلی خالق) زبان ملت ساکن را ترک کرده لکن چیز مهمی به تمدن نداده اند... (در کتاب تاریخ زبان ادبی آذربایجان) در تورک شناسی آذربایجان اولین بار (تاریخ زبانشناسی آذربایجان شومئر) با تعلقات و مشکلات وبا تمام جدیتش پایه گذاری شد. ترکی آذربایجانی به صورت مالک بودن به تاریخ قدیم آذربایجان و یک زبان اصیل بوده که به سمت فاکتور ها و ملاحظات غنی رانده شده است.

و شروعش آن شد که، همین ادعاها با سرعت پخش شد، و در میان زبانشناسان جوان کنونی و همچنین زبانشناسان میانسال و

کهنسال، ادبیات شناس ها، تاریخ شناسان، طرفداران خودش را پیدا کرد

کتابی به تیپ (تاریخ زبان ادبی آذربایجان) که دارای روحیه ی ملی دموکراتیک است، در تمدنهای ترک مثلا: ازبکستان، ترکمنستان، تاتارستان نیست. در آذربایجان به میدان آمده در عین زمان نتیجه موقعیت سیاسی ایدئولوژی اتخاذ شده توسط رهبر آذربایجان در آن دوره است. در حالت عکس بلاهایی که بر سر مولف "آز ای یا" آمد بر سر مولف "تاریخ زبان ادبی آذربایجان هم" می توانست بیاید. در پایان سالهای ۷۰ و در اوایل سالهای ۸۰، پروسه ی ادبی معاصر ت. حاجیئوو اساسا مقالاتی را که از دیدگاه اسلوب زبان و نظریه ی شعر تحلیل کرده بود همانند نمونه های بسیار زیبای نقد ادبی جلب توجه کرد، اتحاد نویسندگان در ارگانهای پر نفوذ مانند (آذربایجان اولدوز ادبیات و اینجه) "لطیف" صنعت، مقالات مانند (یازیچی قایغیسی، یازیچی مدنیتی)، (زامان، ژانر، دیل) (نثر دیلینین معاصرلیک مضمونو و مولف چالاری) (علمی ذهنی سویه و بدیعی دیلده نوواتورلوغون فاکتی) (اوج ممد دن بیری آراز، بیری اسماعیل، بیری اسلان) (گوزللیگین دیلی و دیلین گوزللیگی) که در آن زمان در سویه ها و جهات مختلف به رقابت ها راه یافتند، مطمئنا اجتماعات ادبی به خاطر دارند، در همین مقالات به صورت اساسی

حرکات و خط مشی ها و تفکرات ادبی مدنی زبان ادبی-بدیعی در مفهوم آن تدقیق و تفهیم شده بود.

در زمینه ی تاریخ زبان آذربایجان، در پی کارهای بزرگی که ت. حاجیئوو انجام داد. بغیر از جستجوی مشکل منشا زبان ترکی آذربایجانی، گرد آوری تاریخ زبان ادبی، (کتاب دده قورقود) تحقیقات زبان شعر ای. نسیمی، م. فضولی، م. صابر و طرفداران ملانصرالدین، انحراف فنون تاریخ زبان، و جستجوی یک سری از مسائل متودولوژی دیگر، (مخصوصا بسته به شکل و اسلوب) دخیل هستند. بعد از کتابهایی که در سالهای ۷۰ چاپ شدند. مثل (ساتیرا دیلی) (آذربایجان ادبی دیلی تاریخی) (۲۰ عصرین اوللرینده آذربایجان ادبی دیلی) (یازیچی دیلی و ایدئیا بدیعی تحلیل)، در سالهای ۸۰ آثار ت. حاجیئوو (صابیر: قیناقلار و سلفلر) (آذربایجان دیلی و تاریخی) "همراه با ک. ولیئوو" (ملا نصر الدین دیلی و اسلوب) (آذربایجان ادبی دیلی تاریخی "قسمت ۲")، در سالهای ۹۰ کتابهای (شعریمیز، نثریمیز، ادبی دیلیمیز) (آذربایجان دیلی "همراه ز. بوداقووا") (فضولی: دیل و صنعتکارلیقی) و سایر، نشر شده بودند، هر کدام از این کتابها فقط متعلق به پروفیسور ت. حاجیئوو نیست، عموما برای علم زبانشناسی آذربایجان یک موفقیت و شانس حساب می شود، پروفیسور ت. حاجیئوو در سال ۱۹۸۵ به عنوان مدیر وظیفه ی بخش ترک شناسی انتخاب شد. این اولین وظیفه ی قانونی او بود. تا آن زمان هر کاری که انجام داده

بود، در سایه ی شخصیت، علم، و تمدنش انجام داده بود، بعد از این هم وظیفه ی مدیریت بخش را فقط برای آشکارسازی علم زبانشناسی و برای ترقی ترک شناسی آذربایجان (و مخصوصاً این مساله را می خواهیم قید کنیم که برای کسب موقعیت تورکولوژی و آذربایجانشناسی) صرف کرده و می کند، با رهبریت (مولف بودن) بلاواسطه ی اودر زمان بسیار کوتاه دوباره ”برای تمام مکاتب تحصیلی برنامه ی زبان ترکی آذربایجانی ترتیب داده شده. برای پایه های ۹-۱۰-۱۱ برای اولین بار بر پایه ی برنامه ی ارجینال (کتابهای درسی به زبان مادری نوشته شده است)“، دیده می شود که در زمان طولانی برای آموزش نسل جوان به زبان آذربایجانی به صورت اساسی واسطه خواهد شد...

این آذربایجانشناس ترک مشهور هر چقدر هم سود و فایده به وسیله ی ایدئولوژی بزرگ علمی به دوره ی محکم، پر دوام و موقعیت ملی و استقلال داده باشد، استقلال دولت آذربایجان در طول سالیان و دستاوردهایش، به همان اندازه اهمیت بزرگی به همراه داشته است.

در برنامه ای که برای نویسندگان آذربایجان ترتیب داده شده بود، ت. حاجیئوو با حضور خود ثابت کرد که او به مدافعه ی حقوق سیاسی، ائتتوسوسیولوژی تاریخی، زبان مادری، همانند زمینه ی ترکیب و تشکیل و برپایی دولت ملی می نگرد، هدف مراجعه کردن به رئیس جمهور و رهبر عموم ملت، نبوده است بلکه جملات

پایینی به مدیریت علمی نزدیک بوده، طرز ارائه ی رویا و میل ملی شدن و حس هموطن بودن می باشد .

... امروز ادبیات بدیعی ما برای معیشتمان و طرز و روشهای ارائه شده در میان روشنفکران، کلامها و سخنان مدبرانه ی کمی خلق می کند، درد خاک، امروزه باعث شده که بسته به شرایط جنگ و محاربه، تحت تسلط در آوردن روانشناسی، دولتگری آینده، و امید و تسلی دادن بر انسانها، سخنان و مصراعهایی که دهان به دهان بچرخند وجود نداشته باشد...

... یک هواپیمای بیگانه از میدانش با ماشین از کنار دریا تا بلوار می آید، متوجه نمی شود که در کدامین شهر دنیاست، در واشنگتن است یا در آنکارا است یا در باکو است، تمام تبلیغات و نوشته هابه زبان اجنبی و بیگانه است...

و در این سخنرانی پروفیسور توفیق حاجی اف ایجاد کمیون زبان دولت را تکلیف کرد، خیلی نگذشت که به دستور رئیس جمهور آذربایجان حیدر علیئو همین کمیون ایجاد شده، در انتشار و حاضر شدن کتاب، (دده قورقود) و تکمیل شدن کتابهای زبان مادری مکتب متوسطه، و در تربیت کادر زبانشناسی اختصاصی بلند مرتبه و سایر تلاش کرد. این عالم که خدمات بزرگی داشت در دوره ی استقلال ملی لایق اسم خادم علم مجرب شناخته شد و به عنوان عضو مخبر (م ع آ) آذربایجان انتخاب شد. پروفیسور

ت. حاجی‌وو امروزه دوره‌ی جوشان و کامل خلاقیت خود را سپری می‌کند.

بسته به اسم او، دهها متخصص در اطراف خودش جمع و متحد کرده "مکتب توفیق حاجی‌وو، تحقیقات جدی پیرامون مشکلات زبان آذربایجان-ترکی آذربایجانی و در جلوی این مکتب، مثل دیروز، امروزه هم به صورت محض رئیس آن، پروفیسور توفیق حاج اف قرار دارد که هفتادمین بهار زندگیش را سپری می‌کند"

حکایه های میر جلال

انتشارات «یازچی» با نشر حکایه های میرجلال یک اتفاق خوب را ورق زده است که نشر آذربایجان دوره شوروی را به خوانندگان تقدیم کرده است. هم از این نظر که احتیاجات خوانندگان را مستجاب نموده و هم اینکه از زمینه نقد و بررسی و تحلیل محتوی نوشته های آنروز را فراهم آورده است. میرجلال وقتی شروع به نوشتن و آفرینش ادبی کرده بود که در نشر آذربایجان مرحله تکامل انجام می شد. چهره های قهرمانان مثبت در ادبیات بنحوی شکل گرفته بود. مهمترین مسئله در این زمینه شخصیت همین قهرمانان بود که چگونه باید تصویر می شدند و هر روز کاراکترهای متغیری از شخصیت های قهرمانان ادبی در ذهنها ساخته و پرداخته می شد و سخن ارزش و جایگاه خود را پیدا کرده بود.

در مرحله اول نشر آذربایجان شوروی شیوه های فردی در آثار هرکس بطور واضح به چشم می خورد. م. حسین موضوعات بروز اجتماعی را می نوشت. س. رحیم اف در زمینه شخصیت های پیچیده کاراکترهای مهمی را می نوشت. الیاس افندی اف نیز

وقایع را از نگاه شعر بررسی می‌کرد. میرجلال نیز زندگی عادی مردم را ترسیم می‌نمود. من این جمله را از ایشان در متن‌های ادبی او بسیار خواندم و شنیدم اکنون نیز که آثار او را بررسی می‌کنم جمله بهتر از این برای بیان و بررسی آثارش پیدا نمی‌کنم. تابلوی زندگی مردم که همیشه بیانگر آفریده‌های ادبی ایشان بوده را بکار می‌برم. که بیانگر وضعیت دوران خود است که خواسته‌های جوانان آن دوره را بیان می‌کند.

قهرمان آثار ادبی در این دوره نفت استخراج می‌کند. پنبه می‌چیند و گاهی نیز در شب عروسی به معشوقه خود از فراوانی این دو محصول سخن می‌گوید. یا از اینکه باران ببارد و پنبه‌ها را خراب کند نگران می‌شود. لازم است اعتراف کنیم اگرچه این داده‌های ادبی از نظر ادبی زیاد جالب به نظر نمی‌آید اما از عمق زندگی مردم سرچشمه می‌گرفت و با صداقت و صمیمیت تمام بیان می‌گردید.

وقتی حکایه‌های میرجلال را بصورت کرونولوژی مورد بررسی قرار می‌دهیم متوجه می‌شویم که ایشان همیشه به شیوه نگارش خودش پایبند بوده و آن را رعایت می‌کرده است. موضوعات و مشکلات تغییر می‌کند، عوض می‌شود و به شاخه‌های فراوان تقسیم می‌شود و معنا پیدا می‌کند اما از نظر بیان و نگارش آن دستخط نویسنده تغییر نمی‌کند. از نظر نوشتاری تغییری در شیوه او مشاهده نمی‌گردد. اما پیشرفت و روانی متن مشاهده می‌

شود. در یک حکایه که متن آن یک صحبت را به ذهن خواننده می‌آورد در عین حال خنده، هجو و جملات عاشقانه را در خود احتدا کرده و بین آنها پیوند ناگسستنی مشاهده می‌شود.

آفرینش‌های ادبی میرجلال از زندگی روزمره سرچشمه می‌گیرد. تخیل نیست. برای همین نیز رنگارنگی حکایه‌های ایشان از بطن زندگی بشر تغذیه می‌شود و طراوت همیشگی خود را حفظ می‌کند. انسان نباید طمع کار باشد، مدیر وقتی علامت گذاشت فوری درخواست دادم، در مغازه سرپیچ مدیر شدم، از اونجا آمدم تعمیراتی، سپس آمدم تو کار کیوسک آمدم اکنون در تانکر آب کار می‌کنم. «پله‌ها»

نویسنده در یکی دو جمله چهره اصلی پله‌های مقام و وظیفه را مشخص می‌کند. کسانی که از آن بالا می‌روند و سپس پایین می‌آیند. راهی که از بالا تا پایین حتی به تانکر آب نیز تنزل می‌کند. که این یک کنایه منطقی است.

در حکایه‌های میرجلال معلمی، مولفی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ایشان مداوم بسیار لایق شخصیت‌هایی چون آخوندزاده و عبدالله شایق است. برای بیان خواسته‌های جوانان حکایت‌های زیر که با عنوان «خواستگارها برگشتند»، دختری گل می‌کارد و لیاقت میرجلال با توجه به نفس کار خود که معلمی است به رشته تحریر درآورده است. در دنیای نویسنده دوران جوانی و یا بعبارتی خود جوانی دوران تخیل و واقعیت‌ها است. جهت رسیدن به

نظری میرجلال باعث همه گیر شدن آثار میرزا جلیل محمدقلی زاده شده بود. آثار ایشان در سطح وسیعی از جامعه مورد استقبال قرار گرفته بود. اما تأثیری که از آثار جلیل محمدقلی زاده گرفته است در حد اینکه بتواند ماهیت اندیشه خود را واژگون بکند نرسیده بود. زیرا میرجلال از نسل نویسندگان معلم-نویسنده دوران خود بود که بیشتر به آرایه های ادبی و اخلاقی متکی بود. تأثیر اندیشه های جلیل محمدقلی زاده بیشتر بر نظم ادبی ایشان بود که ساختار آن را شکل می داد گذشته بود که در این بخش نیز بیشتر طنز و خنده را از ایشان اخذ نموده بود.

گرچه در حکایه های میرجلال طنز جایگاه خاصی ندارد ولی وجود دارد و دارای آرایه های خاص خود است. مولف طنز را بیشتر بدون توضیحات خاص فقط در مکالمات افراد بصورت ملموس تر بیان می کند. بطور مثال: در حکایه «درختان بادام» ماهیت درونی میرزا محمد «مارشال پلانی» برای آقا رضا که یک روستایی است این چنین بیان می کند. «اوایل به ایران وبا می آمد، ملخ می آمد یا هجوم می کرد. اکنون نیز مارشالها می آیند. سربازان آمریکایی می آیند- اشیاء خراب و تخم لاک پشت می آید.»

درخت های این ده بزرگ را قلع و قمع می کنند، پیرسی از آنان این چه غوغایی است، می گویند: «مارشالیزه» می شوم. در کوچه های شهر از دست گدایان راه رفتن ممکن نیست. می گویی

آینده که از ضرورت وجودی زندگی بوجود می آید. در تقابل صنفی سالهای ۳۰ قرن بیستم ادبیات توجه خاص به جوانان از بعد ایدئولوژیکی داشت. جوانان عامل اصلی جامعه ای بودند که در حال ساخت بود. تمام هنرمندان این دوره همه چیز را از دیدگاه جوانان و امید و خواسته های آنان به آینده بیان می کردند.

میرجلال نیز یکی از همین جوانان محسوب می شد. در کنار این کیفیت او شغل پداگوژیکی یعنی تعلیم و تربیت را انتخاب کرده بود. در تمام عمر خود که قلم فرسایی کرده است همیشه به فکر جوانان بوده و سعی کرده است که مسایل آنها را درک کند. برای همین نیز نویسنده توانسته است دقت جوانان را به خود جلب کرده و به ذوق و سلیقه آنها تأثیر بگذارد. ایشان یکی از نویسندگان دوستدار محصلین محسوب می شود.

در شیوه نگارش میرجلال نفس جلیل محمدقلی زاده احساس می شود. این نیز دور از انتظار نیست. چون جلیل محمدقلی زاده یکی از بزرگترین حکایه نویسان زمان خویش بوده است و با استادی تمام در این کار قلم فرسایی کرده است. تمام کتابهای ایشان همچون کتاب «زبان مادری» از طرف همگان مورد مطالعه قرار می گرفت. غیرممکن بود که به جوانان تازه نگار تأثیرگذار نباشد، از طرف دیگر میرجلال سالهای زیادی از عمر خویش برای یادگیری آثار جلیل محمدقلی زاده صرف کرده بود. درباره آثار این نویسنده بزرگ تحلیل های بسیاری نوشته بود. این تحلیل های

: جانم این چیست؟ می گویند : صدایت را در نیاور «مارشالیزه می شویم». تا حالا هیچ زلزله، سیل و باد و طوفان روستائیان را اینقدر بیچاره نکرده بود که امروزه مارشالیزه شدن آنها را به بدبختی دچار کرده است...»

آقارضا می گوید : «خوب برادر مگر واجبه، همیشه مارشالیزه نشویم، وقتی مارشالی شدن ما را به این روز می اندازد بیایید مارشالیزه نشویم.»

میرزامحمد- با صدای بلند می خندد و می گوید : حقیقاً تو خیلی عوام هستی.

نویسنده مارشالیزه شدن را (که اگر به این می شود گفت کلمه) تکرار می کند. تا خواننده عاری از معنا بودن این کلمه را درک کند. پوچی آنها بفهمد. معلوم می شود که مارشالی شدن یا مارشالیزه در اصل سفیه بودن است. به گفته آقا رضا، مگر مارشالی شدن واجب است که همه اینگونه شویم.

در متن این طنز می توان گفت جملات ساتیریک مشهود است. که نمونه های کلاسیک این گونه طنز را محمدقلی زاده در آثارش آورده است.

در اندیشه ادبی میرجلال برداشتهای ادبی بصورت بدیعی بیشتر از حس ساتیریک بوده است. این واقعیت ادبی در حکایه های ایشان نیز قابل رویت است. بعنوان مثال: «پروفیسورها سر رامیز از الان با همدیگر جنگ دارند. یکی می گوید: باید به

دانشکده من بیاید- دیگری می گوید نه من خودم به ایشان درس خواهم داد. دیده بودیم سر پسرها بعضی دخترها بگو-مگو می کنند، ولی الان چشم پروفیسورها دنبال پسرهاست. جان خودم چنان بند کردند حکایه «بعد از پلو».

یا بعبارتی در گذشته کسی که می خواست سواد خواندن و نوشتن یاد بگیرد اول نامه های عاشقانه و یا دفترچه های خاطرات می نوشت. ولی امروزه باید پایان نامه بنویسد، در گذشته نامه های عاشقانه به دخترهای زیبارو نوشته می شد آنها هم در خلوت نگاشته می شد و در خلوت نیز خوانده می شد. اما امروزه پایان نامه را باید آشکارا بنویسی و آشکارا هم از شورای علمی بگذرانی. این نیز مقاله را کمی دچار مشکل می کند. حکایه « وکیل مدافعه».

یا بعبارت دیگر : ییلاق هم ییلاق قاراگوزما آنها هم با جنگل ها و چشمه های چشم نوازش در کوههای شهر گنجه» بین ییلاق باید اینگونه باشد.

بین ییلاق هم به این می گویند. یا بعبارتی در کوچه های شهر یک سلوودسک داشتی کراوات خودت را تنظیم می کردی و دماغت را هم بالا می کشیدی. روزی باید دوبار صورتت را اصلاح می کردی که شبیه هنرپیشه ها بشوی...» این موضوع ییلاق در حکایه نویسی میرجلال نشانه های ملی بسیار فراوان است. گرچه در مورد انتقاد ادبی هم این مورد صدق می کند ولی

همیشه با یک هماهنگی خاصی از تلاقی داده های ملی با قهرمانان داستان صورت گرفته است.

میرجلال در بسیاری از موارد مطرح در داستانهایش که به ایفاء نقش می پردازند بیشتر از مضامین ادبیات عامیانه بهره می جوید و به آن اتکا می کند. «در بوته های خربزه چند خربزه سینه در خاک دراز کشیده بودند که مانند گاوهای نر آماده شخم زدن بودند انگاری داشتند نشخوار می کردند». «دزد بستان» عروسی مثل عکس است گوشت و استخوان است، دیگر اینکه مثل آب چاه که در انتها دیده می شود چشم هایی دارد این عروس. «فلسفه انسانیت». مشاهده می کند که در توهم پول و هم خدمات هست ولی از مقابل پنج تا مرد که می گذرد انگار گربه عطسه کرده است. یا مثل مرغ رد می شود و می رود. «بدون شرایط». «دوست ندارم کیفی رو دستهام بگیرم زیرا وقتی چیزی در دستم باشد فکر می کنم که سوار اسب شدم». «خواهر و برادر» و الی آخر...

داستانهای نویسنده بخاطر جاذبه های زبانی اش همیشه در حافظه خواننده می ماند. حوادث و اتفاقات داستان شاید از ذهن خواننده پاک شود ولی اصطلاح و عباره هایی که نویسنده بکار برده است هرگز از ذهن پاک نمی شود و این عباره ها تمامی محتوی داستان را می تواند در خود محفوظ دارد.

البته یکی دیگر از ماندگاری نوشته ها و روایت ها ساختار جمله های بکار گرفته شده در متن حکایه هاست. این مورد نیز

در نوشته های میرجلال از مضمون و کیفیت بالایی برخوردار است. جملات بکار گرفته شده در داستان و حکایه های نویسنده خودبخود آفریننده پس زمینه بسیار دینامیک در متون داستان می باشد که از قدرت خارق العاده نویسنده در بکارگیری کلمات و عباره در جای مناسب خبر می دهند. آرایش کلمات و پیوستگی جمله ها در چگونگی شکل گیری داستان باعث می شود که سیر حرکت مسیر قهرمانان در داستان کند شده و مجال اندیشیدن خواننده را فراهم می کند. بدینگونه است که خواننده داستان را بدون درنظر گرفتن زمان از دست رفته در داستان به فراغ حال خود از موضوع لذت ببرد: دختری بود که از تماشا کردن آن هیچ وقت سیر نمی شدیم. او نگاه تیز و تندی داشت. چشمان زیبای او صورت گردش را در حلقه ای از زیبایی محصور کرده بود. گردنکشان می خرامید همچو کبوتران و به آرامی پا در زمین می گذاشت. «فلسفه انسانیت». حرکات موزون و رقص عباره ها در من داستان از شکل هیجانی به ریتم رنگ و نوارهای رنگارنگ تغییر مسیر می دهد و مجسمه زیبایی از زن بجای می گذارد.

این تصویر زیبایی از موجودی بنام زن هرگز از دیده و ذهن خواننده پاک نمی شود و یا بعبارتی: از طرفی، مسائل دانشگاه، موضوع دفاعیه پایان نامه و در کنار اینها تدارکات عید... هم پشیمانی، خجالت کشیدن و تمام ناراحتی... «وکیل

مدافعه». اینجاست که برخی از ضدیت های اندیشه انسانی در تقابل با مسائل طبیعی رخ می نماید...

در کتاب نویسنده؛ حکایه «کوهها به زبان آمدند» نیز وجود دارد. که در این اثر نویسنده به ماجرای نوظهوری بنام معلم که به روستاها اعزام می شود دچار دردسر می شود و مسائل و مشکلات خاصی برایش بوجود می آید، به رشته تحریر درآمده است. این اثر راجع به موضوعات دخترخانم های تازه معلم شده می پردازد. از چگونگی برآمدن آنها از پس مشکلات می نویسد. در این حکایه نویسنده با توجه به مشکلات گذشته، مسائل و مشکلات امروزی را هم بازگو می کند. سعی می کند که از دستاوردهای خوب آن سخن به میان آورد.

البته امروزه نیز در اعزام آموزگاران جوان به روستاهای دورافتاده و کوهستانی صعب العبور مشکلاتی وجود دارد. با این نگرش داستان هنوز هم به روز بودن خود را حفظ کرده است. تمامی حکایه و روایت هایی که در کتاب «لیاقت» از طرف نویسنده آورده شده است بطور کل نشانگر ذوق هنری و نویسندگی ادیب را نشان می دهد و در مجموعه خود آن را تجمیع نموده است. (۱۹۸۴)

تحقیقاتی راجع به تاریخ خودمان

زبان شناسی آذربایجان و زبان ترکی آذربایجانی از نظر علمی و مندویکی مراحل خاص توسعه خود را دارد. تحقیق علمی و ادبی مسئله اصلی است که در مقابل محققان قرار دارد. بدون یادگیری و آموزش تاریخ زبان شناسی و زبان آموزی نمی توان در مدارس و دانشگاه هایمان به تربیت زبان شناسان پرداخت که در آینده جایگاه خاصی را در توسعه و پایداری این امر مهم را بعهده خواهند داشت.

تفکر علمی بخصوص در علوم انسانی دور از آورده های ملی قابل تصور نیست و نمی تواند باشد. با توجه به این اصل بدون تغییر کمیت های موجود بایست کیفیت ها را بالا برد و همیشه در ارتقاء کیفیت ها باید کوشید. این بدین معناست که توسعه و پیشرفت تمایل زبان شناسی و زبان شناختی زبان ترکی آذربایجان اگرچه در سطح علوم زبان شناسی معاصر دنیاست ولی نباید فراموش کرد که در این زمینه محدودیت هایی نیز وجود دارد.

با درنظر گرفتن موفقیت های بدست آمده می توان اعتراف نمود که در برخی از آثار تألیف شده در زمینه زبان شناسی که در این اواخر چاپ شدند زمینه های فکری اولی بارها و بارها تکرار

می شود. زبان شناسان جوان در معدود زمینه ها از معلمین خود پا پیش می گذارند. اما با توجه به اینکه زبان شناسی ما الان مسائل و مشکلات بسیاری دارد که برای رفع این مشکلا پیچیده باید بسیار کوشید. و به معنای واقعی کلمه تلاش و عزم بی شائبه ملی را می طلبد. موضوع شناختی تاریخی زبان شناسی باید با تحقیقات مداوم خود موانع سر راه محققان را شناسایی کرده و به آنها اطراع رسانی کند. زبان شناس مشهور آقای ف.د.سوسسور در تدریس زبان شناسی عمومی بیشتر تأکید بر فراگیری تاریخ زبان شناسی دارد که توجه به این می شود تصمیمات حقیقی و راستین و یا به عبارتی وجود پاره ای اشتباهات را موشکافانه مورد ارزیابی قرار داد تا محققان بتوانند با پردازش صحیح به اصل موضوع و همفکری در یک نقطه مشترک بتوانند ارتباط و پیوستگی لازم را در دست آوردهای علمی خود مورد بررسی قرار دهند و ناگفته نماند که تجمیع تفکر و آراء در یک نقطه از اهمیت تاریخی پراهمیتی برخوردار می باشد.

برای ایجاد تاریخ زبان شناسی آذربایجان منابع بسیاری جمع آوری گردیده بود. یوسف سیداف توفیق حاجی اف و س.علیزاده در این زمینه با نگرش به زبان شناسی کلاسیک و ادبیات سنتی منابع بسیاری را گردآوری کرده و تحقیقات لازم را مبذول داشته اند. م.بشیر علیئو و ع.عبادالله یف و آ.آخوند اف در زمینه زبان شناسی دوره شوروی مقالات و منابع بسیاری نگاشته و جمع آوری

کرده بودند این دستاوردها نشان می دهد که با توجه به دستاوردهای تحقیقات بزرگان علم زبان شناسی آذربایجان می توان از نظر علمی و تجربی به حل موضوع مسئله تحقیق در زمینه زبان شناسی پرداخت. مسائل بسیاری در زمینه زبان شناسی به صورت پیوسته به هم شکل می گیرد. در بررسی تدوین اندیشه های زبان شناسی هر مرحله نحوه بررسی و متدولوژی خاص خود را می طلبد. در برخی زمینه ها مسائل تجربی و بعضاً مسائل نظری اهمیت پیدا می کند. یعنی مسئله بغرنجی وجود ندارد. وقتی گستره موضوع علمی بیشتر می شود البته که آن موضوع تحقیق و بررسی بیشتری را می طلبد.

یکی از اساسی ترین شاید هم اولین مشکلاتی که در مقابل تحقیق زبان شناختی آذربایجان وجود دارد بدون شک مشخص کردن منابع شکل دهنده زبان شناسی آذربایجان است. همچنین پژوهشهای زبان شناختی که تا بحال بدست ما رسیده است بیشتر در بستر زبان شناسی زبان عربی بوده است که از نظر ساختار علمی و متدولوژیکی متأثر از آن بوده است. باشد که تحقیقات زبان شناسی عربی بیشتر بر پایه مکتب عربی پایه ریزی شده است اما به دلیل وجود بسیاری از محققین از سایر ملل در پیشبرد این مکتب بخصوص آذربایجانیها (ترکها) سبب شده است که این مکتب وجهه بین المللی پیدا کند.

از طرف دیگر منابع قدیمی و حتی بسیار قدیمی بدست آمده در سرزمین آذربایجان تأیید می کند که در دوره هایی که این منابع زبان شناسی بوجود آمدند نوعی از مرحله زبان شناسی شکل گرفته بوده است. زیرا ساختن و ایجاد نمودن الفبا آنقدرها هم کار ساده ای نیست. کسی که الفبا را بوجود می آورد نگاهش به زبان بصورت عام نیست بلکه آن را جزء- جزء در ذهن خود تداعی می کند. مولف الفبا به ساختار و آوانگاری یک زبان توأم با دستور زبانی آن توجه دارد. کسی که الفبا را تدوین می کند تمامی این موضوعات در ذهن او تداعی می شود. او در اصل تحلیل کاملی از چگونگی پتانسیل یک زبان را به نمایش می گذارد. با توجه به این دستاورد نباید در برخی پس زمینه های زبان شناسی دچار تردد شد. در بررسی تورکولوژی عمومی این موضوع خودبخود جایگاه خود را پیدا می کند. از قزاقستان گرفته تا آلتای در یک محدوده بسیار بزرگ جغرافیایی الفبای ترکی بکار گرفته شده است. این الفبا چنان ساختار دقیق داشته که ساختار زبان را بطور کامل در خود احتوا کرده بود. بنابراین چنین دستاورد عظیم زبان شناختی نشان می دهد که برای ایجاد چنین نوشتاری حتماً پایه های دقیق زبان شناسی لازم بود که فراهم گردیده بوده است.

لازم به ذکر است که اهمیت دادن به اشکال موجود در قوبوستان (قریه ای در نزدیکی باکو.م.) بعنوان اشکال دیگر اهمیت

خود را از دست داده است. باید مشخصه های زبانی آنها مورد بررسی قرار گرفته و اهمیت آن بیان شود. باید ماهیت پیکوتوگرافی آن بیان گردد. آن زمان همانند تاریخ زبانمان، تاریخ زبان شناسیمان نیز خودبخود صاحب آثار و منابع ارزنده ای خواهد شد.

تا اواسط قرن ۱۹ روشهای موجود در مکتب عربی زبان شناسی در آذربایجان نیز متداول بود. در مراکز فرهنگی آذربایجان ابتدا دستور زبان عربی و فارسی سپس زبان ترکی آذربایجانی تدوین می شد. آنچه دستاورد این فرآیند بوده، لغت شناسی است که از نظر ماهیت و مفهوم زبانی و آوایی بیشتر مضامین اجتماعی را شامل می شد که در نهایت میل به بین المللی شدن داشت. مسائل اساسی زبان شناختی بسیاری از ملل نیز بدینگونه می باشد. برخلاف ساختار گرامری زبان ساختار لسیکولوژی زبان متفاوت نمی باشد. از جانب دیگر در قرون میانی (میلادی) بخش های بخصوصی در زبانهای فارسی، عربی و ترکی ایجاد گردیده بود که از زبان عربی برای علم، و از زبان فارسی برای شعر و از زبان ترکی برای جنگ و قوای حربیه استفاده می شد.

(البته در سطح زبان ادبی) حتی در بعضی وقتها استفاده از زبان به سطحی می رسد که به آن «لهجه فارسی» و «لهجه ترکی» نیز گفته می شود. چون کلمات در تداخل و ترکیب و فرآیند شکل گیری لغات جدید بیشتر در هم تنیده می شوند که

در این بین حتماً فرق گرامری نیز تقلیل می یابد که فقط وظیفه مشخص کردن زبان را تکمیل می کند. اما در برخی از لغات معلومات شایان توجهی راجع به گرامر و دستور زبان نیز شده است. این نیز به نوبه خود باعث خوب درک شدن زبان مورد نظر می شد. (البته از طریق بررسیهای لازم کلمات گرامری) میسر می شود.

از اواسط قرن ۱۹ تحقیقات زبان شناختی م. کاظم بیگ و م. ف. آخوندوف باعث شد که زبان ترکی آذربایجان در سطح استانداردهای زبانی اروپا قرار گیرد. بنابراین صفحه جدیدی در تاریخ زبان شناسی ترکی آذربایجان باز شد و دوره جدید آغاز گردید. (۱۵۳)

زبان شناسی دوره شوروی در اصل شروع بسیار مستحکم و پایدار از گذشته دیرین است. بعد از تحقق انقلاب سوسیالیستی شوروی در مدت نیم قرن آثار گراسنگی در زمینه زبان شناسی آذربایجان تدوین گردید. تحقیقات و پژوهشهای علمی و آکادمیک در این زمینه انجام گردید. حتی این دستاوردها بسیار فراتر از آن بود که زبان شناسی آذربایجان در یک گذر تاریخی هزارساله به خود دیده بود. البته در تاریخ بشر از این وقایع علمی بسیار اتفاق افتاده است. عوامل محیطی و اجتماعی در شکل گیری فرآیند پژوهش و نگاه همه جانبه به موضوع خاص اهمیت زیادی دارد. در عرض چندین دهه از تاریخ کوتاه بشری برخی عوامل متدیک

پژوهشی به سرعت رشد می کند و باعث تغییر در بنیان دست آوردهای علمی می شود.

البته در مقیاس زمان این برهه خاص زمان اندکی محسوب می گردد. اما به این مراحل خاص باید بعنوان مراحل مستقل کیفی از نظر دست آوردهای علمی باید نگریست. که این اتفاق در مورد زبان و زبان شناسی ترکی آذربایجان صدق می کند.

زبان شناسی دوره شوروی به سه مرحله تقسیم می شود. مرحله اول که مرحله تصویری- تجربی محسوب می شود از شروع تا اواسط سالهای ۱۹۳۰ ادامه پیدا می کند. ساختار زبان، بحث های تغییراتی الفبا، مسائل اصطلاح سازی (واژه سازی در زبان) و جمع آوری منابع لازم برای تدوین ادبیات زبان در کنار این موارد لغات سازی لازم برای ترجمه و مرحله دوم پیشقدم تر است و در این مرحله ترکیب کلمات و لغات زبان ترکی آذربایجان، ساختار گرامری و قواعد دستوری مورد توجه قرار می گیرد. آثار گرانقدری در این زمینه ها تدوین می گردد. تمامی این دست آوردها بعنوان یک بحث پداگوژیکی و آموزش تجربی زبان شناختی اهمیت پیدا می کند.

ب. چوبانزاده یکسری تحقیقات عملی و تجربی درباره علم زبان شناختی و ساختار نظری آن انجام می دهد. اما این دست آوردهای مهم به دلیل شرایط سیاسی حاکم آنگونه که باید جایگاه لازم را پیدا کند، نمی کند و به فراموشی سپرده می شود. لازم به

ذکر است که جمع آوری و چاپ آثار این دانشمند گرانسنگ خود اهمیت فراوانی دارد. محققین جوان زبان ترکی آذربایجانی می شود گفت که تقریباً از دست آورد تحقیقات علمی زبان شناسی ب.چوبانزاده بی خبر هستند. در حالی که این گونه بی مسئولیتی نسبت به دست آوردهای گذشگان قابل اغماض نیست.

مرحله دوم از اواخر سال ۱۹۳۰ میلادی تا اواسط سال ۱۹۷۰ ادامه پیدا می کند. که من این مرحله را مرحله تصنیف زبان شناختی نامگذاری می کنم که فعالیت های علمی دانش آموختگان اساتیدی چون: م.شیرعلی اف، ع.دمیرچی زاده، م.حسین زاده، ص.جعفر اف، ع.عبدالله یف، ف.زینال اف، ض.بوداق اف قابل تقدیر است. در این مرحله از دست آوردهای علمی همانند جمله سازی و پیوند آن با زبان گفتاری و همینطور پایه های مستحکم زبان را براساس پژوهشهای پیوسته عملی و علمی به جامعه حاضر ارائه می کند. حتی در این دوره بحث های داغ زبان شناسی باعث می شود که زبان ترکی آذربایجانی خودبخود بصورت دینامیک رشد و توسعه پیدا کند. این مباحث بشتر درباره قواعد دستوری و ساختار جمله سازی زبان صورت می گیرد. عبدالازل دمیرچی زاده در این مرحله از زبان شناسی که در کتاب «تاریخ زبان ادبی» چندین مرحله که باعث مرحله سازی در زبان ادبی می شود را ارائه می دهد. م.شیرعلی اف راجع به دیالکت و شیوه های گویشی زبان پژوهشهایی ارائه می دهد.

مرحله سوم از اواسط سال ۱۹۷۰ شروع می شود. منشاء زبان ترکی آذربایجان و مراحل توسعه آن در ارتباط با زبانهای دیگر و همچنین زبان شعری توسعه یافته در این مرحله اتفاق می افتد. در دیگر بخش های صنعت شعری زبان، مردم شناسی، روانشناسی قوی و سایر موارد دست آوردهای قابل تقدیر ارائه می گردد. اگرچه در پژوهشهای علمی دانشمندانی چون: توفیق حاجی اف، ع.اکبر اف کمال عبدالله اف، ع.ممداف، و.علی اف، ا.ممداف، ف.جلیل اف دست آوردهای ذکر شده به چشم می خورد. ولی دست آوردهای چشمگیر بیشتر در پژوهشهای نسل جوان اتفاق خواهد افتاد.

مشاهده های میدانی و گفته های متخصصان مهر تأیید بر این می زند که مرحله سوم هم اکنون نیز ادامه دارد. می توان گفت که زبان شناسی زبان ترکی آذربایجان در یک پیوند ناگسستنی در ارتباط با زبان شناسی دوره شوروی که براساس یک متدوتیسم عملی و علمی پایه گذاری شده بوده در آیند نیز در فرآیند شکل گیری و توسعه زبان اهمیت خود را حفظ خواهد نمود. از دست آوردهای پژوهشی این دوره در مراحل دیگر زبان شناسی استفاده لازم برده خواهد شد. (۱۹۸۶)

من عباسم فرزند عبدالله

پدر بورچالی (منطقه ترک نشین گرجستان)

بولنیس - کپکچی (نام روستا)

از این ده هستم
فرزند آقا عبدالله هستم
مادرم : خانم سلاطین
فرزند داش دمیر،

«هویت من» از دفتر شعرم «کاروانی که به بی نهایت می رود» با این کلمات شروع می شود. بیائید به حرف شاعر ایمان بیاوریم، ایمان بیاوریم که کیستی و هویت ما از ریشه و نسب ما سرچشمه می گیرد. باورکنیم که کاروانی که به بی نهایت می رود عمر ماست. از کجا آمدن این کاروان همیشه قابل توجه است. هم برای سرنوشتان، هم برای تاریخمان.

این کاروان کجا می رود... از بورچالی می آید...

یک ارتباط عجیبی بین سرنوشتان با تاریخ و ادبیاتمان هست. انگاری سرنوشت را مثل سرنوشت نه، بلکه آنرا حرف به حرف زندگی کردیم. تاریخ را مثل تاریخ نه، بلکه همانند شاعران بزرگ ملامحمد فضولی و ملاپناه واقف زندگی کردیم...

اسم عباس عبدالله
رقصیدم به آهنگ حزن
شنیده نمی شود فریادم
رقصیدم به آهنگ حزن
ساری گلین، بپیچ بر گردنم

شاید این درد و اندوه را متحمل شد. ولی نمی شود آنرا جاودانه سازد. این قدرت زبان را نشان می دهد. این قدرت صاحبان این زبان را نشان می دهد... عظمت شاعر را... کاروان از کجا می آید؟... از بورچالی می آید...

اندیشه علمی ع. عبدالله بیشتر تحت تأثیر اندیشه بدیعیات اوست. اندیشه های علمی او اندیشه های آفرینشی او را تصحیح می کند. در نتیجه او هم عالم است و هم شاعر.
مزار گفتم

مزارهایشان شخم زده شد.

قصرهای زیبا با خاک یکسان شد.

دشمنم آمد وطن را اشغال کرد

کجا می رود، کجا می رود این کاروان

حقیقت تاریخی و علمی نیز در این است. اما مهم این است که باید با دقت تمام واقعیت های تاریخی و علمی را مراقب بود. گرچه این یک واقعیت است که دقیق بودن خود واقعیت ها نمی تواند شفافیت شعری را باعث شود، اما علمی بودن اندیشه شعری در نهان حقیقت همیشه در جستجوی واقعیت است.

مه می آید و جاده هایت را

می گیرد.

زیر خاک چه کسانی

می پوسند

روح جاودانه بر روی زمین

راه می رود.

کجا می رود، کجا می رود

این کاروان

در این ابیات علمی بودن با شعریت ترکیب واقعی پیدا می کند، پوسیدن چه کسانی در زیر خاک نشان دهنده عاقبت تاریخی ما را بیان می کند. راه رفتن روح های جاویدان بر روی زمین نیز سرنوشت تاریخ معنوی ما است.

آن ارتباط واقعی انسان با خود و خود هویتی وقتی پیوند حاصل می کند که از نظر فلسفی، تاریخی، مردم شناختی و روان شناختی در خمیرمایه زیباییهای ادبی و تحلیل واقعیت های علمی همراه با پیوستگی کلام و تن به اوج ذهن برتر می رسد. که تجربه پایه آن را شکل م یدهد.

ع. عبدالله در چگونگی تحلیل این داده های ادبی خود را در بوته آزمایش قرار می دهد :

در بین دو دریا

استانبول

لنگر انداخته یک کشتی

خوب می شناسم

این شهر را

همانطور که بچه

پدر و مادرش را می شناسد

کاروان از کجا می آید... از بورچالی می آید... کاروان به کجا می

رود... به بی نهایت- می رود...
•

آنچه می رود نفسم هست

آنچه می آید صدایم است

پیدا کردن من در من

آخرین هوسم است

چهره دنیا را دیدم

کافی است برایم

نمونه ام برای یک نسل

روشنم اکنون من

ع. عبدالله از تأثیر ادبیات شفاهی مردم می آید. در آنجا بین اندیشه شعری و اندیشه نثری هنوز هم هیچ تغییر و ضدیت وجود ندارد. احساس و چگونگی بیان آن وجود دارد. اشعار و نوشته هایش همزمان سخن می گویند. همانند آنچه در کتاب « دده قورقود» ...

در عین حال اندیشه شعری و یا بعبارت استعداد شاعرانه عبدالله با طرز بیان ادبیات شفاهی خلق خود نوعی هم آوایی پیدا می کند و جنبش رنگارنگی بوجود می آورد.

منطق در همین است. حتی خود عبدالله گاهی به مبدع فولکلور تبدیل می شود...

طولانی است

سین - جین زندگانی

آیا کسی را ترسی هست؟

که در آب خیس شده

برهنه آمده

برهنه می رود

این است حقیقت

دیگر نخواهم گفت فقیرم

بی چیزم

کاروان به کجا می رود... به بی نهایت می رود...

منظومه «کلیمنا» قبل از هرچیزی از نظر ساختار ادبی یک حادثه ویژه در ادبیات محسوب می شود. در این منظومه شعری ماتریالهای میفولوژی با ماتریالهای واقعی زندگی مورد قیاس قرار می گیرد. موضوعات اصلی اجتماعی در این مقایسه خودبخود هضم می گردد.

شاعر به بازگویی حوادث سالهای ۱۹۳۰ در قالب تفکر میفولوژی می پردازد. به نظر ما نیز منحصر به فرد بودن منظومه نیز از همینجا نشأت می گیرد. این حادثه در قالب یک اتفاق زیبا شناختی بصورت نظری شرح داده می شود.

«کلیمنا» یک منظومه ای روانشناختی است که از نظر زیبا شناختی از تقارن شعر حماسی و شعر عاشقانه بوجود آمده و در

قالب دراماتیزم قوت می گیرد. ع. عبدالله این رشته سخن را از ادبیات عامیانه اخذ کرده است. یادآور می شویم که ادبیات عامیانه به دو صورت در شعر و ادبیات منظوم ورود پیدا می کند: با ژانر مستقل و یا ژانری که مستقل بودن خود را از دست می دهد. در هر دو صورت سوژه اصلی مفاد ادبیات عامیانه را بخوبی در خود هضم می کند. زیرا مولف این منظومه تجربه قابل توجهی را در این زمینه دارد. البته استعداد آنرا نیز دارد.

منظومه با سروده های خاص فولکلوریک به پایان می رسد. شاعر در این بخش هم کار محقق را انجام می دهد، هم اینکه شاعر منظومه «کلیمنا» یکی از ژانرهای نادر ادبیات عامیانه را وارد ادبیات مکتوب می کند. قیم قیمی (نوعی شعر ترکی است که درگوشی گفته می شود) را در منظومه کلیمنا با مهارت تمام به نوشتار تبدیل می کند.

عمر گذش و روزها گذشت

آنا خانوم

قهрман چشم عسلی

آنا خانوم

خاک سیاه به دل خود کشید ترا

آنا خانوم

رفته ها برنگشتند، بازنگشتند.

کاروان کجا می رود... به بی نهایت می رود...

منظومه شعری که به ایلیا چا و چا وادزییه انتخاب شده است ابتدا با تهکیه نوعی تعجب. بوجود می آورد. معلومات تاریخی، داده های ریاضی و آماری با بدیعیات فلسفی درهم می آمیزد و شکل و فرم کلی پیدا می کند. اشعار شکننده عاشقانه... البته اشعار در این مضمون اما با یک تیپولوژی خاص که ماهیت ساختاری آن نرمتر است... این منظومه «نیمه راه» نام گذاری شده. اما به نظر من این نام آن قدرها هم دقیق نیست. زیرا توجه ابیات منظومه در درک مضامین و حل مسائل عدیده بوجود آمده بسیار مقتدرانه است. این جسارت ابیات در انسان چیز دیگری را دیکته می کند. البته نامگذاری اثر از طرف مولفش بدون شک حق اوست. و این حق را از او کسی نمی تواند بگیرد. اما خواسته های درونی ام مرا تحریک می کند که اسم منظومه را « ایلیا چا و چا وادزییه » بگذاریم...

« منظومه ایلیا چا و چا وادزییه " پر از نت های آفرینشهای ادبی است. بطور کلی آفرینش ادبی ذات ساختاری ادبیات ع. عبدالله می باشد. البته منظومه تاریخی با این خصوصیات باعث به هم تنیدگی تاریخ و حوادث معاصر است.

مردی گفت : کسی که در همسایه

عزاداری بخواهد

روی او آبادانی نمی بیند

روسفید نمی شود

در هر چیزی سهم است

بگویند چه کسی

عقل ندارد که

سهم گیرد از خاک

ولی بخدا از خاک سهم نمی شود

منظومه « ایلیا چا و چا وادزییه » در اصل از نظر ساختار شعری و فنون ادبی با منظومه کلیمنا یکی است. هر دو اثر بر پایه موازی ایجاد گردیده است. فرق در اینجا است که موضوع موازی بودن در منظومه کلیمنا بیشتر به چشم می خورد. سبب اصلی آن هم این است در منظومه دوم بکارگیری فنون ادبی با مهارت ویژه است. در این منظومه بکارگیری فنون ادبی هم در فرم و شکل و هم در مضمون وجود دارد... در اینجا از پارامتر زمان استفاده شده است. یک دیالکت خاصی بین حقیقت تاریخی و حقیقت مطلق وجود دارد و مرکزیت آفرینش منظومه را به خود اختصاص داده است :

جوان بودم، پیر شدم

انسان بودم ، سیر شدم :

زمانی در اینجا مورد هدف قرار داده شدم

ای شکارچی اما نزن مرا

زده شدم بارها، بارها

زده شدم باز هم، باز هم

حیف بر من، حیف بر من

ای شکارچی ، امان نزن مرا (شکار نکن)

در فلسفه شرق یک قاعده است: سخنان اینچینی را شرح نمی دادند. می گفتند و می گذشتند اینگونه بیانات، سخنان شاعرانه است، از کجا می آید... ما نیز آنرا شرح نمی دهیم. فقط می گوئیم که کسی که به مردم و دردهای آن حس نزدیکی دارد و می تواند آفریننده چنین ابیاتی باشد. سخن مردم، سخن خانه نیست، زیرا سخن مردم وزن دارد و قدرت و ارزش دارد...

یکی آمده ، هزار جان رفته

باغ مانده؛ باغبان رفته

روی خاک درختان روئیدند

با برگهاس سبز سبز

آرزوی پرواز کردم اینجا

آرزوی به آوش گرفتن خاک

و رسیدن به ذات حق

اما درهائش کیپ بسته است

کاروان کجا می رود... به بی نهایت می رود...

منظومه « ایلپا چا و چا و ادزیبه » اینگونه به پایان می رسد :

سوار بر شمشیر

دروغ جاری بر زبان

با عمل شر و فتنه ،

در اعمال زشت

در این گل زهر

در سیل غم

جان می دهد در دستانش

دنیا بدبخت است

با اعتراض قاتل و شاعر... بی سرو صدا...

ع. عبدالله در اصل شاعر زندگی و گذشته خود است. این نیز به

معنی بسیار پرمفهوم است. زیرا زندگی هرکس فقط موجودیت

شخص نیست، آغازش است ولی پایانش نیست ... کاروان کجا می

رود... کاروان از بورچالی می آید... به بی نهایت می رود... (۱۹۸۸)

دارد. متضاد آلقیش (تشویق) نفرین یا همان قارغیش و متضاد یالواریش دعای التماس همان سویوش یا فحش دادن است. یالواریش ها جایگاه خاصی از قدیم الایام در فرهنگ ترکهای آذربایجان و دیگر ترکان داشته است و هم اکنون نیز دارد. در بحث مراجعت فرد یالواریش ها نقش اساسی در چگونگی ابراز احساسات درونی ایفا می کند. و در بیان استغفارات این شیوه دارای امکان وسیع برای گفتار بوجود می آورد. در ارتباط دو فرد که یکی ارباب رجوع و دیگر رجوع شونده است یالواریش ها در قالب بیان احساسات، محبت، احترام، نوازش، بی تفاوتی و تمسخر خود را ظاهر می کنند.

لغت نامه یالواریش های آذربایجان برای اولین بار است که چاپ می شود. در این مجموعه فقط یالواریش هایی که اکنون در زبان مورد استعمال می باشد جمع آوری گردیده است به کلمات و جملات قدیمی مانند (سر سیاهم قربان تو باد، ای قازان، «کتاب دده قورقود») در کتاب جای داده نشده است. بدون شک کتاب تمام یالواریش های معاصر آذربایجان را هم نمی تواند احتوا کند. امیدوارم در نشرهای بعدی این مجموعه فولکلوریک کاملتر گردد.

آ
آغزین آلیم
(دردت به جونم)
آغزین منه گلسین

سخنی چند راجع به دعاهای التماس گونه در فرهنگ عامیانه آذربایجان

یالواریش یا دعاهای التماس گونه یکی از آفرینش های فرهنگ مردمی است که استعداد ذاتی و عظمت و بزرگی فرهنگ آذربایجان را نشان می دهد. متأسفانه تاکنون شرح زبان شناختی و مردم شناسی آن بصورت علمی ارائه نگردیده است. هریک از حوادث فولکلوریک آن بعضاً با آلقیشلار (تشویق ها) تداخل پیدا کرده است. در صورتی که بین آنها از نظر کارکردی و ساختاری تفاوت زیادی وجود دارد. در آلقیش ها (تشویق) فرد انجام دهنده فرایض نوعی پیوند توأم با انرژی خاص بین خود و خدای خویش ایجاد می کند. اما در یالواریش (التماس) اینگونه نیست، فرد ملتمس انرژی خاصی ندارد، حتی او نیازمند انرژی لازم از طرف خداوندش می باشد...

در آلقیش ها انجام فرایض برای نیروی خاص که قادر به رویت شدن نیست انجام می شود. که دارای قدرت خاصی است. ولی در یالواریش انجام فرایض دارای اساس قطعی و تک بعدی

(دردت به جونم)
 عاغلینا اولوم (قربون عقلت شوم)
 آدینا (- سانینا) اولوم
 (قربون شأن و شهرتت شوم)
 آیاغینین آلتیندا اولوم
 (زیر پاهایت بمیرم)
 آله نیا قربان اولوم
 (قربون خدایت شوم)
 آنان اولسون
 (مادرت بمیرد)
 آتام - آنام سنه قربان اولسون
 (پدر و مادرم قربونت بشود)
 آتا- آنانا قربان اولوم
 (قربون پدر مادرت بشم)
 ب
 بالاما (اوغلوما، قیزیما...)
 قربان اولوم (اولارام) قربان فرزندم
 (دختر-پسر) بشم (میبشم)
 بالانا قربان (قربون فرزندت)
 باجین اولسون (خواهرت بمیرد)
 باشینا دونوم (دور سرت بگردم)

باشیم سنه صادانما
 (سرم صدقه تو باشد)
 بیبین (خالان) اولسون
 (عمه ات، خاله ات فدات بشه، بمیرد)
 بویرنا (-بوخونونا) قربان اولوم
 (فدای قد و قواره ات بشم من)
 و
 واریم، دولتیم سنه قربان
 (مال و دولتتم فدای تو باشد)
 واریم، یوخوم سنه قربان
 (دار و ندارم فدای تو بشه)
 وئردیگینه قربان اولوم
 (به آنچه که داده فدایت بشم)
 ق
 قاباغیندا اوم (بمیرم برایت)
 قادام (قاداتی) آلیم،
 (فدا شوم، فدایت می شوم یا درد و بلایت به جونم)
 قادات منه (گلسین)
 (درد و مرضت به جونم)
 قاداسین آلیم قاداسی
 (دردت به جونم ای عزیزترینم)

قوزو کیسیم (کسرم)

(گوسفند قربونیت کنم، می کنم)

قولون اولوم (اوللم)

(نوکرتم، می میرم برات)

قربانین اولوم

(قربونت بشم)

قربان کیسیم

(قربونی بکشم برات)

د

دردین آلیم

(دردت به جونم)

دردین منه (گلیسین)

(دردت به جونم)

دیلینه قربان

(قربون دهننت)

دیلینی یئییم

(قربون زبونت)

ای

ائویم - ائشیگیم سنه قربان

(خونه زندگیم فدای تو)

اعتبارینا اولوم

(قربون اعتبارت)

ی

یولوندا اولو

(فدای راحت)

... یولوندا قربان اولسون

(فدای راحت شود)

ک

کرمینه قربان

(فدای کرمت)

گ

گئدن (کلن) یولونا قربان

(فدای راه آمد و شد تو بشم)

کلن یوللارینا قربان اولوم

(فدای راه پیموده ات بشم)

گوزونه دونوم (قربون چشمات)

گوزونویئییم (چشماتو بخورم)

گوزونه، گوزلرینه قربان (اولوم)

(فدای چشم و چشم هایت بشم)

گوزونون، گوزلرینین یاشینا قربان (اولوم)

(قربان اشکهای چشمات بشم من)

گوزوم، گوزلریم سنه قربان
(چشم هایم فدای تو باشه)
گوزونون، گوزلرینین ایشیغینا قربان
(فدای نور چشمات بشم من)

۴

مالیم- دولتیم سنه قربان
(هرچه دارم فدای تو بشه)
مالیم- قویونوم سنه قربان
(ثروتم- گوسفندام فدای تو بشه)
من اولوم (من بمیرم)

ن

ننه ن اولسون (مادرت بمیرد)
ننه یعنی مادربزرگ ولی به مادر هم گفته می شود که اینجا مادر است.

ننه ن سنه قربان (اولسون)
(مادرت فدای تو شود)
نوکرین اولوم (نوکرتم)

او

اوغلوم- قیزیم سنه قربان
(بچه هام فدای تو بشوند)

او

اولوم (بمیرم برات)
اولرم (می میرم برات)
اولوم قاباغیندا
(بمیرم در پیشگاهت)
عومروم- گونوم سنه قربان
(زندگیم فدای تو باد)
اولوم بالاما (قیزیما- اوغلوما)
(بمیرم برای بچه ام (دخترم- پسر)

س

سنه قربان اولوم (فدات بشم)
سنه قربان کسیم

(قربونی بکشم برات)

سنه قوزوکسیم

(گوسفند بکشم)

(قربونی) برات)

سنه جانیم قربان

(قربونت بشم من)

سسینه (نفسینه) قربان اولوم

(فدای صدات، نفس ات بشم من)

او

اوزوم آیاغینین آلتینا

(روم زیر پات)

ج

جان (جان)

جان قارداش (داداش جون)

جانیم قربان (جانم فدایت)

جانیم سنه قربان، صادایا اولسون)

(جانم فدایت- صدقه وجودت)

جانینی یثیم (جونتو بخورم)



منابع استفاده شده :

۱- ای.ای. منشانیوو. قیلاقول، ناووکا، ص. ۷۲.

۲- یننه اورادا، ص. ۶۰-۶۱.

۳- ع. عبدالله یثو. موغایر آذربایجان دیلینده تابئع لی مورککب جومله لر.

ب. «معاریف»، ۱۹۷۴، ص. ۳۷۳-۳۷۵.

۴- ن.ز. حاجی یثو گوستریر کی، سینتاکتیک واحیدلرین تاریخی

آراشدیرارکن همین واحیدلرین رنکونستروکسیاسینی مطلق مورفولوژی

رنکونستروکسیا موشایعت ائتمه لیدیر. باخ: ن.ز. قادی یثو. مئودی

پاستورونیا سراونوستلئستروچیسیکی. سینتاکسیا تروچیسیکی یازیکوو

سووت تورکولوگیا، ۱۹۷۱، ن. ۲. ص ۳۳.

۵- ب.آ. سئورئیکوو، ن.ز. قادی یثو. سراونوتلئو ایستورچیسیکی، قراماتیکا

تروچیسیکی، یازیکوو و، معاریف، ۱۹۷۹، ص. ۲۷۲.

۶- س.ئ. مالوو پامیاتنیک دیروونو تورچیسیکی پیسیمئونیستی م-ل. ایزد

آن س.س.ر. ۱۹۵۱، ص. ۷۴.

۷- ئ.و. سئورتیانین فیکرینجه، بو تیپلی جومله استروکتورلاری یاناشما

علاقه سی اساسیندا تشکول تاپیر. او گوستریر کی، عومومیت له، پرنڈاکتیو

موناسیبت لر آتریبوتیو موناسیبت لردن توره میشدیر (باخ: یاو. سئورتاین. او

نکوتوریخ وپروسخ استروکتورو پریدیزینیا و تورک دیلی، اسلودونیا پو

سراونوینی قراماتیک تورک دیلی، ۳، سینتاکسی م. ۱۹۶۱، ص. ۸.)

حال بوکی، نومیناتیو-آنالیتیک استروکتورلو مؤختصر جومله لرده بو و یا دیگر

بیتکین سنتاکتیک موناسیبتدن دانیشماق او قدر ده دوغرو اولمازدی.

۸- باخ: ن. ۶، ص. ۷۶.

- ۹- یو. دژومانازاروو. اوب ایزوچینی سینتکسییا اوغوز قوبوروو سئردئینی آزین سووئت تور کولوگیا. ۱۹۷۲. ن. ۵. ص. ۱۰۰.
- ۱۰- ای. ای. مئشانوو. استروکتورا پرادیزنییا م. ن. ایزد. آن. س. س. ر. ۱۹۶۳. ص. ۷.
- ۱۱- معلوم اولدوغو کیمی، ظرفلیک سینکرتیک بیر جومله عوضوو اولوب، موختلیف معنا نووعلرینه مالیکدیر. هر معنا نوووعو خصوصی تشککول تاریخی ایله سئچیلیر، ساده لیک خاطرینه، زامان، یئر، طرز-ی حرکت و ساییره ظرفلیکلر اوچون خصوصی سخئم تکلیف ائتمه دیک.
- ۱۲- خصوصی حاللار نظرده توتولور. عومومیتله، بو سخئم لر ساده جومله نین ان ایدئال استروکتور مودئل لرینی وئریر. همین سخئم لرده همجینس عوضولر، سینتاکتیک جهتدن جومله عوضولری ایله باغلی اولمایان سوزلر و ساییره نظره آلینمیر.
- ۱۳- ژ. باندیریس. یازیک. لینگویستیکو وودینی و استویئ. م. ۱۹۳۷. ص. ۱۹.
- ۱۴- داها گئنیش معلومات آلماق اوچون باخ: ت. حاجی یئو. تورک دیل لرینده سوزون مورفولوژی اینکیشافی. «تورک دیل لرینین لئکسیک-مورفولوژی قورولوشو» (علمی اثرلرین ثمتایک مجموعه سی)، ب. آ. د. و. نثری، ۱۹۸۱، ص. ۱۶-۲۵.
- ۱۵- باخ: ن. ۶. ص. ۸۰-۹۲.
- ۱۶- باخ: ی. سئییدوو. «کیتاب-ی دده قورقود» ون دیلینده ساده جومله (اینکیشاف سوییه سی). آ. د. و. نون «علمی اثرلری»، دیل و ادبیات سئریاسی، ب. ۱۹۷۶، ن. ۴، ص. ۳۸.
- ۱۷- باخ: ن. ۱۳. ص. ۱۳.

- * بو جور سینتاتیک استروکتورلار آلمان دیلی تاریخینده ده موجود اولموشدور. باخ: ن. ای. دئرز. کاتئقوری نئوپورودیلینین سووئتکا و نئبچکو یازیک سردئئوئر خئنئمئچکوق پرییودا، ۱۲-۱۳ م. آ. ک. د. ل. ۱۹۸۰، ص. ۶.
- ۱۸- باخ: ن. ۹، ص. ۴۴.
- ۱۹- ای. ت. ممدوو. شخص کاتئقوریاسی نین سئمانتیک-فونکسیونال خصوصیتلری. «آذربایجان دیلی نین قرامماتیک قورولوشو مسله لری»، ب. آ. د. و. نثری، ۱۹۸۲، ص. ۴۳.
- ۲۰- ر. محررمووا، م. جاهانگیروو. آذربایجان دیلی نین تاریخی سینتاکسیسینه داییر ماتئریاللار (ساده جومله). آذرب. س. س. ر. ئ. آ. نشریاتی، ب. ۱۹۶۲، ص. ۱۲۵-۱۲۶.
- ۲۱- باخ: ن. ۹. ص. ۲۶.
- ۲۲- ر. محررمووا، م. جاهانگیروو. آذربایجان دیلی نین تاریخی سینتاکسیسینه داییر ماتئریاللار (ساده جومله). آذرب. س. س. ر. ئ. آ. نشریاتی، ب. ۱۹۶۲، ص. ۲۱۸.
- ۲۳- م. پ. جاهانگیروو. آذربایجان ادبی دیلینده عوضولنمه یین جومله لر تاریخیندن. دیلچی لیک مجموعه سی. نیظامی آدینا ادبیات و دیل اینستوتونون اثرلری، ۱۷-جی جیلد، آذرب. س. س. ر. ئ. آ. نشریاتی، ب. ۱۹۶۳، ص. ۳۸-۴۱.
- ۲۴- باخ: راگیموو م. ایز استوری فورمی ناسا، س، و آذربایجان یازیک-ووبروس آذربایجانیسکوقو یازیکوزناییا، باکو، ایزد، آن. آذربایجان. س. س. ر. ۱۹۶۷.
- ۲۵- ح. میرزه زاده. آذربایجان دیلی نین تاریخی قرامماتیکاسی (کومکچی نیطق حیصه لری). باکی، آ. د. و. نش. ۱۹۵۹، ص. ۷؛ س. ق. علی زاده ۱۶-جی عصر آذربایجان ادبی دیلینده قوشمالارین نورمالاشماسی پروسسسی. -

- موقایسه لی-تاریخی تور کولو گیانین اکتوال پروبلئم لری، باکی، آ.د.و نشری، ۱۹۸۴، ص. ۴۰-۴۸.
- ۱۸- جی عصر منبع لرینین دیلینده آر خاییک-پوئتیک سن کیمی فورماسینا دا تصادوف اندیلیر: بیر سن کیمیم گوزل یوخدور دونیادا (م.و. ویدادی).
- ۲۶- موق. ائت: ج. شو کوروو. فونوموفولو گیچیسکی پراز میتیدی، ای سئمانتیسکی سلوژینیک چاستی ریچی و استوری آذربایجانیسکوم یازیک آ.د.د. باکو، ۱۹۶۸، ص. ۳. ای.ت.د.د.
- ۲۷- دک یونلوک حالی ایداره ائدن مکان معنالی، تک آدلیق و بعضن ده ییبه لیک حالی ایداره ائدن بنزتمه قوشماسی اولسا دا، فونئتیک واریانتلار کیمی ده ایش لنمیشدیر.
- ۲۸- بو باغلا ییجی لارین داده اداتی ایله ایشلنن فورماسی (نه-نه ده، گاه-گاش دا، هم-هم ده) کاراکتریک دنیل.
- ۲۹- ف.ع. احمدوو. آذربایجان دیلی تاریخی لئکسیکولوگیاسینین تدقیقینده تنزلیک لوغتی نین رولو (ویدادی شئیرلرینین سوزلویو اساسیندا) - آذرب. س.س.ر. ئ.آ. نین خبرلری، ادب. دیل و اینج، ۱۹۸۳، ۱، ص. ۷۰.
- ۳۰- اگر فورماسینین ایشلک لیبی آرتیر: اگر بیلسن حاققین کرامتدیر، تا گئتدیکجه نوری بشر آغلارسان! (م.و. ویدادی).
- ۳۱- ت. حاجی یئو. مودال سوزلر. - باخ: ح. میرزه زاده. آذربایجان دیلی نین تاریخی قرامماتیکاسی. باکی، آ.د.و نش. ۱۹۹۰، ص. ۲۴۶.
- ۳۲- م. جاهانگیروو. آذربایجان میلی ادبی دیلی نین تشککولو. ۱-جی حیصه. باکی، «عئلم» نش.، ۱۹۷۸، ص. ۳.
- ۳۳- بو باره ده باخ: ع. دمیرچی زاده. ادبی دیلیمیزین اینکیشافیندا فوضولی مرحله سی. - محمد فوضولی (عئلمی-تدقیقی مقاله لر مجموعه سی). باکی، آذرنشر، ۱۹۸۵، ص. ۲۹-۴۱.

- ۳۴- ع. دمیرچی زاده. ادبی دیلیمیزین اینکیشافیندا فوضولی مرحله سی. - محمد فوضولی (عئلمی-تدقیقی مقاله لر مجموعه سی). باکی، آذرنشر، ۱۹۸۵، ص. ۲۹-۴۱.
- ۳۵- اکرم جعفر. فوضولی شئیرینین وزنی. - محمد فوضولی (عئلمی-تدقیقی مقاله لر مجموعه سی). باکی، آذرنشر، ۱۹۸۵، ص. ۸۵.
- ۳۶- یئنه اورادا، ص. ۸۴.
- ۳۷- بو باره ده باخ: ف. سئیدوو. فوضولی قزلرینه یازیلان تخمیس و نظیره لر. محمد فوضولی (عئلمی-تدقیقی مقاله لر مجموعه سی). باکی، آذرنشر، ۱۹۸۵، ص. ۳۴۲-۳۴۴.
- ۳۸- یئنه اورادا، ص. ۳۴۳.
- ۳۹- ع. دمیرچی زاده. آذربایجان ادبی دیلی نین تاریخی. باکی، «معاریف»، ۱۹۷۹، ص. ۲۳۳.
- ۴۰- همین مثیلین بیلاواسیطه تظاهورو ۱۸-جی عصرین یاریسیندا یاشادیغی گومان اولونان صالح شیروانی نین اکثرن فولکلور اوسلوبوندا یازدیغی شئیرلرینین دیلینده ده اوزونو گوستریر.
- ۴۱- بو باره ده باخ: ف.ز. احمدوو. م.و. ویدادی نین دیلی (لئکسیکا و فرازئولوگییا). نامیزدلیک دیسئرتاسیاسی، باکی، ۱۹۷۸.
- ۴۲- ف. کوچرلی. آذربایجان ادبیاتی. ۱-جی جیلد، باکی، «عئلم» نشر، ۱۹۷۸، ص. ۲۱۴.
- ۴۳- یئنه اورادا، ص. ۲۱۴.
- ۴۴- آذربایجان تاریخی. ۱-جی جیلد، باکی، آذرب. س.س.ر. ئ.آ. نش.، ۱۹۶۱، ص. ۴۱۰.
- ۴۵- ف. کوچرلی. آذربایجان ادبیاتی، ۱-جی جیلد، باکی، «عئلم»، ۱۹۷۸، ص. ۱۵۹.

- ۴۶- یئنه اورادا، ص. ۱۷۸.
- ۴۷- ف. کوچرلی. آذربایجان ادبیاتی، ۱-جی جیلد، باکی، «عئلم»، ۱۹۷۸، ص. ۱۵۹.
- ۴۸- موق. اوچون باخ: یوشنکو قارئن. پروبلئمئ ایتالیانسکوگو ووزراشدینییا، م. ایزد، پروقرنس، ۱۹۸۶، ۱۹۸۶، ص. ۲۳۶-۲۵۶، ۲۹۶-۳۲۰.
- ۴۹- بو بارهده باخ: ت. حاجی یئو. م.پ. واقیف دیلی نین «سوزلویو». س.م. کیروو آدینا آ.د.و. نون «عئلمی اثرلر»ی، دیل و ادب. سئر، ۱۹۷۹، ن. ۳.
- ۵۰- ف. کوچرلی. آذربایجان ادبیاتی، ۱-جی جیلد، باکی، «عئلم»، ۱۹۷۸، ص. ۱۹۰.
- ۵۱- یئنه اورادا، ص. ۱۹۱.
- ۵۲- د.س. لیخاچوو. ایسلودوونیا یو دیرئونئروسکی لیتیراتورری. ل. ایزد. ناووکا، ۱۹۸۶، ص. ۲۷.
- ۵۳- ح. آراسلی. ۱۷-۱۸-جی عصر آذربایجان ادبیاتی تاریخی. باکی، آ.د.و. نش، ۱۹۵۶، ص. ۱۸۲.
- ۵۴- ع. یئرئوانلی. آذری-ئرمنی ادبی علاقه لری. یئرئوان، «هاپاستان» نش، ۱۹۶۸، ص. ۳۴۵.
- ۵۵- یئنه اورادا، ص. ۳۵۴-۳۵۵.
- ۵۶- یئنه اورادا، ص. ۳۵۶.
- ۵۷- یئنه اورادا، ص. ۴۹۰.
- ۵۸- یئنه اورادا، ص. ۵۰۱-۵۰۲.
- ۵۹- باخ: فیروودین بی کوچرلی. آذربایجان ادبیاتی، ۲-جی جیلد، باکی، «عئلم»، ۱۹۸۱.
- ۶۰- «کلله و دیمنه» نین آذربایجان تورکجه سینده ترجمه سینده موقددیمهده گوستریلیر کی، بو کیتاب «گاه جامه-بی هیندی ایله زنج و دلال ائیلر ایدی و

- گاه لیباس-ی فارسی و بای-ی پهلوی ایله جیلوه قیلوب، گاه هاله-یی تازی و شوقه-یی حیججی ایله عرض-ی جمال ائیلر ایدی، آما بالا-یی والیسی هنوز دیلا-یی زیبا-یی تورک ایله آرایش بولمامیش ایدی».
- ۶۱- ح. آراسلی. ۱۷-۱۸-جی عصر آذربایجان ادبیاتی تاریخی. باکی، آ.د.و. نش، ۱۹۵۶، ص. ۳۰.
- ۶۲- باخ: ت. حاجی یئو. ساتیرا دیلی. باکی، آ.د.و. نشری، ۱۹۷۶.
- ۶۳- ع. دمیرچی زاده. ادبی دیلیمیزین اینکیشافیندا فوضولی مرحله سی. - محمد فوضولی (عئلمی-تدقیقی مقاله لر مجموعه سی). باکی، آذرنشر، ۱۹۸۵، ص. ۵۷-۵۸.
- ۶۴- باخ: ع. دمیرچی زاده. آذربایجان ادبی دیلی نین تاریخی، ص. ۲۵۱-۲۵۴ (همین منبع لرین اوزونو تاپا بیلمه دییمیز اوچون تحلیل ع. دمیرچی زاده نین چاپ ائتدیردییی ماتریاللار اساسیندا آپاریلیر).
- ۶۵- ع. دمیرچی زاده. آذربایجان ادبی دیلی نین تاریخی، ص. ۲۵۱.
- ۶۶- یئنه اورادا، ص. ۲۵۲.
- ۶۷- بو بارهده باخ: ن.ن. قاجیئوا، پروزیویدینی آبری حاجی ایبئی آدیلی ایختیرارتی- قاواینیدی کولینیم ای ایگو لئکسیکا آ.ک.د. باکو، ۱۹۸۶.
- ۶۸- بو اثرلرین قیسا تصویری بارهده باخ: آ. ایبراهیموو. خالق طبابتینه عایید ال یازمالاری. - ال یازمالار خزینه سینده، ۳- جیلد، باکی، «عئلم» نش، ۱۹۷۲، ص. ۵، ۸، ۹. لاکین قئید ائتمک لازیمدیر کی، بو مقاله ده تصویری وئرلن ال یازمالاری خالق طبابتینه یوخ، پروفئسسونال طبیبه عاییددیر.
- ۶۹- ع. دمیرچی زاده. آذربایجان ادبی دیلی نین تاریخی، ص. ۲۵۴-۲۵۵.
- ۷۰- یئنه اورادا، ص. ۲۵۶.
- ۷۱- یئنه اورادا، ص. ۲۵۶-۲۵۷.

- ۷۲-۱۹- جو عسره عئلمی اوسلوبون وضعیتی باره ده باخ: وز. عادیلوو، ناووچینییی استیلی آذربایجانسکوگو لئتئراتورنوقو یازیک، ۱۹، و. آ.ک.د. باکو ۱۹۸۰.
- ۷۳-۱۶-۱۷- جی عسرلرده صفوی حوکردارلارینین آذربایجانا یازیشمالاری باره ده باخ: م. جاهانگیروو. میلی تشککول مرحله سینده آذربایجان ادبی دلی نین آپاریجی اوسلوبلاری. باکی، «عئلم» نش. ۱۹۸۹، ص. ۲۱۳-۲۱۹.
- ۷۴- اوکازی کوپسینکیسیخ خانوو. تییلیس ایزد، قروز، فیل، آن. س.س.ر. ۱۹۷۳.
- ۷۵- ح. دلیلی. آذربایجان، روسیا موناسیبتلری فارس و آذربایجان دلی سندلرده (۱۷۲۲)، ب. «عئلم»، ۱۹۷۶.
- ۷۶- استروچیسکی زاپیسکا اوپراوتلینی کاوازکازوم سوستاولی سئمنن ائلیدنز ت. ۱. تیفلیس تیپوقورافیا، قوتئنبئرگ، ۱۹۰۷، ص. ۱۸.
- ۷۷- آرتیق قئید اولوندوغو کیمی، ایجتیماعی-سییاسی و اینضیباطی تئرمینولوگیانین ایشلکلییی نین آرتماسی، خصوصی یله عصرین ایکینجی یاریسیندا ادبی-بدیعی دیلده ده موشاهیده اولونور.
- ۷۸- باخ: ت. ای. حاجی یئو. آذربایجان ادبی تاریخی. ۲- جی حیصه، باکی، «معاریف»، ۱۹۸۷، ص. ۲۳۲.
- ۷۹- جنوبی آذربایجان ادبیاتی آنتولوگییاسی. ۲- جی جیلد. باکی، «عئلم»، ۱۹۸۳، ص. ۴۶۴.
- ۸۰- میر جعفر پیشه وری. سئچلمیش اثرلری. باکی، آذر نشر، ۱۹۸۴، ص. ۲۷۸.
- ۸۱- یئنه اورادا، ص. ۳۰۹.
- ۸۲- یئنه اورادا، ص. ۲۹۱.
- ۸۳- میرزه ایبراهیموو. جنوب سووقاتی. - «آذربایجان» ژورنالی، ۱۹۸۱، ن. ۵، ص. ۶.

- ۸۴- یئنه اورادا، ص. ۱۰.
- ۸۵- یئنه اورادا، ص. ۸-۹.
- ۸۶- یئنه اورادا، ص. ۱۳.
- ۸۷- باخ: ن. ۴۹. ص. ۲۴۶.
- ۸۸- یئنه اورادا.
- ۸۹- باخ: محمد پئیفون. آذربایجانجا-فارسجا لوغت. تهران، نشری دانش پایه، ۱۹۸۳.
- ۹۰- دوکتور حمید نیطقی. یازی قایدالاری (ایملا قیلاووزو). تهران، ۱۳۶۵، ص. ۲۸.
- ۹۱- یئنه اورادا، ص. ۱۲.
- ۹۲- بو جور تلففوز، اصلینده سوزلرین تاریخی-عنعنوی ایملاسی ایله موعیین ائدیلیر.
- ۹۳- باخ: ح. میرزه زاده. آذربایجان دلی نین تاریخی مورفولوگییاسی، باکی، ۱۹۶۲، ص. ۷۳.
- ۹۴- ق- یازی دا دا بعضن تثبیت اولونور.
- ۹۵- دوکتور حمید نیطقی. یازی قایدالاری (ایملا قیلاووزو). تهران، ۱۳۶۵، ص. ۸.
- ۹۶- یئنه اورادا، ص. ۳۹-۶۳.
- * باخ: دوکتور حمید نیطقی نین «ایملا قایدالاری جدولی» («وارلیق»، ۱۳۶۵، سای ۹-۱۰).
- ۹۷- موقایسه اوچون باخ: محمد پئیفون. آذربایجانجا-فارسجا لوغت.
- ۹۸- ماجا، -مه جه شکیلچی سینه تاریخن نادیر حاللاردا تصادوف ائدیلیر، مثلن، ح. میرزه زاده بو شکیلچی یه آنجاق «دربندنامه» ده راست گلدییینی

AKADEMIK NİZAMI CƏFƏROV

MƏCMUEYE MƏQALAT

**MƏSAYELE METODOLOJİYKİ –E
TARİX ZƏBANE TÖRKİYE
AZƏRBAYCAN**

GERDAVƏERY VE TERCOME:

ELMİRA ZƏNCANI (SƏNƏM)
TANAY ŞƏRDİDƏRƏCƏK
ƏKBƏR AQAİY

TƏBRİZ 2019

TİRAJ 1000

NƏŞİR: AYDIN KİTAB

گوستریر (باخ: ح. میرزه زاده. آذربایجان دیلی نین تاریخی مورفولوژیسی، ص. ۱۰۸).

۹۹- گینان (-گینن، -گونان، -گونن) شکیلچی سی ۱۷-جی عصرین ایکینجی یاریسیندان سونرا ال یازمالارین دیلینه ایش لنیر، ۱۸-جی عصرده ایسه ادبی نورما فاکتینا چئوریلیر (باخ: ح. میرزه زاده. آذربایجان دیلی نین تاریخی مورفولوژیسی، ص. ۲۲۷).

-گینان (-گینن، -گونان، -گونن) فورماسینا شیمالی آذربایجان دییالکت لرینده، خصوصن شرق قروپوندا دا تصادوف اندیلیر (باخ: م. آ. شیرعلی یئو. باکی دییالکتی، باکی، ۱۹۵۷، ص. ۸۴. آذربایجان دیلی نین موغان قروپو شیوه لری. باکی، ۱۹۵۵، ص. ۱۰۶).

۱۰۰- باخ: ن. ۱۰، ص. ۶۲-۶۴.

۱۰۱- اورئسل وایناریخ. اودنویازیچی ای مونوکویازیچی - نووو و لینگویستیک وپ، ۶ یازیکووی کونتاکتی. موسکوا ۱۹۷۲، ص. ۲۵.

۱۰۲- «ادبیات و اینجه صنعت» قزنتی، ۲۷ اییول ۱۹۸۴-جو ایل.

۱۰۳- علاوه ائدک کی، شیمالدان اولان یازیچی لارین دیلینه ده جنوب کالوریتی گلیمیشدی، یعنی تاثیر بیرطرفلی دئییلدی (مئلن، ع. ممدخانلی نین جنوب حثکایه لرینین دیلینه دیقت ائت).

۱۰۴- قئید ائدیلن ایللرده پوئزییادا مضمون پلانی ایله ایفاده پلانی نین دییالکتیک علاقه سی باره ده باخ: ای. جافارپور. پوتی رازویتیا دئموکراتییا پوزی یازنوقو آذربایجانا، ۱۹۴۱، ۱۹۶۰، آ.ک.د. ب ۱۹۶۷.

۱۰۵- ساحیر ایلیک واختلار رومانیک دیلین تبلیغاتچی سی ایدی، سونرا داها دئموکراتیک دیل-اوسلوب نومونه سی تقدیم ائدیر.

۱۰۶- م. اعتماد. ۱۹۴۴-۴۶-جی ایللرده آذربایجان ادبی-بدیعی دیلی نین گوزل نومونه لرینی یاراتمیش آذربایجان میلی هیمنینی یازمیشدیر.

AKADEMIK NIZAMI CƏFƏROV

**AZƏRBAYCAN TÜRKƏSİNİN
TARİXİ METODOLOJİ MƏSƏLƏLƏRİ**

MƏQALƏLƏR TOPLUSU

**TOPLAYAN VƏ TƏRCÜMƏ EDƏNLƏR:
ELMİRA ZƏNCANİ (SƏNƏM)
ƏKBƏR AQAĞI
TANAY ŞƏRDİDƏRƏCƏK**

**TƏBRİZ 2019
TİRƏJ 1000
NƏŞİR: AYDIN KİTAB**

§-21596



*Academic
Nizami Jafarov*

*Researches Methodological of
the Turkish language history
of Azerbaijan*

*Compilation and translation :
Tanay Sharghiderejek
Elmira Zanjani (sanam)
Akbar Aghayi*

*Aydin Kitab Publications
Tabriz 2019*

ISBN 978-600-8444-81-7



9 786008 444817